



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ترجمہ متن و شرح کامل

رسائل شرح انصاری

پہ و روش پر روش و پائے

جلد پنجم

استاذ سنتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن □ ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری «به روش پرسش و پاسخ»

نویسنده:

جمشید سمیعی

ناشر چاپی:

خاتم الانبیاء

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۱۰ | متن، ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری به روش پرسش و پاسخ جلد ۵ |
| ۱۰ | مشخصات کتاب |
| ۱۲ | اشاره |
| ۱۹ | [ادامه ادله حجیت خبر واحد از اقسام ظنون معتبره از (مقصد دوم در ظن)] |
| ۱۹ | [ادلیل دوم] (تمسک به اخبار برای اثبات حجیت خبر واحد) |
| ۱۹ | اشاره |
| ۲۲ | تشریح المسائل |
| ۳۴ | (تمسک به طائفه دوم از اخبار در حجیت خبر واحد) |
| ۳۴ | اشاره |
| ۳۷ | تشریح المسائل |
| ۳۸ | (استدلال به طائفه سوم از اخبار در اثبات حجیت خبر واحد) |
| ۳۸ | اشاره |
| ۴۰ | تشریح المسائل |
| ۴۶ | تشریح المسائل |
| ۴۹ | (ادامه طرح روایات و نظر شیخ) |
| ۵۰ | تشریح المسائل |
| ۵۶ | (تمسک به طائفه چهارم از روایات) |
| ۶۰ | تشریح المسائل |
| ۶۶ | [ادلیل سوم] (تمسک به اجماع در اثبات حجیت خبر واحد) |
| ۶۶ | و اما تقریر اجماع (بر حجیت خبر واحد) از وجوه مختلفی است: |
| ۶۶ | [وجه اول از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد] |
| ۶۶ | اشاره |
| ۶۸ | تشریح المسائل |

| | |
|-----|--|
| ۶۸ | اشاره |
| ۷۲ | [استدلال اول شیخ طوسی در وجود اجماع بر حجیت خبر واحد] |
| ۷۲ | اشاره |
| ۷۵ | تشریح المسائل |
| ۷۷ | (ادامه کلام شیخ طوسی و طرح اشکالی دیگر) |
| ۷۷ | اشاره |
| ۷۸ | تشریح المسائل |
| ۸۲ | تشریح المسائل |
| ۸۷ | (اجمالی از کلام شیخ طوسی پیرامون خبر واحد و شرایط عمل به آن) |
| ۸۷ | اشاره |
| ۸۸ | تشریح المسائل |
| ۹۳ | (ادامه کلام شیخ طوسی) |
| ۹۶ | (دومین و سومین استدلال شیخ طوسی در اثبات حجیت خبر واحد) |
| ۹۶ | اشاره |
| ۹۷ | تشریح المسائل |
| ۱۰۳ | (مقاله صاحب معالم) |
| ۱۰۳ | اشاره |
| ۱۰۶ | تشریح المسائل |
| ۱۰۸ | (مقاله محدث استرآبادی) |
| ۱۰۸ | (نظر یکی از اخباریون در تایید صاحب معالم و اهانت به علامه و بزرگان شیعه) |
| ۱۰۸ | اشاره |
| ۱۱۱ | تشریح المسائل |
| ۱۱۵ | (نظر شیخ انصاری راجع به عمل شیخ طوسی به اخبار مجرد از قرینه) |
| ۱۱۸ | (انتقاد شیخ از فراز اخیر کلام سید صدر (شهاب الدین عاملی)) |
| ۱۱۸ | اشاره |
| ۱۲۳ | تشریح المسائل |

- ۱۳۱ (قضاوت شیخ انصاری میان مرحوم محقق و علامه)
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۵ تشریح المسائل
- ۱۴۴ (حاصل کلام در جمع میان قول سید و شیخ)
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۵۰ تشریح المسائل
- ۱۵۲ (همراهی اجماع شیخ [طوسی] و دیگران با قرائن دالّه بر درستی آن)
- ۱۵۲ اشاره
- ۱۵۴ تشریح المسائل
- ۱۵۸ (قرائنی که بر صحت و صدق اجماع شیخ و علامه دلالت دارند)
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۶۲ (بیان محقق در کتاب معتبر)
- ۱۶۴ (مقاله مرحوم شهید در کتاب ذکری)
- ۱۶۴ (استشهاد به کلام علامه مجلسی)
- ۱۶۶ (بیان مرحوم شیخ بهایی در کتاب مشرق الشمسین)
- ۱۶۶ (بیان و نظر شیخ انصاری)
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۷ (شیخ انصاری و تمسک به انصاف)
- ۱۶۸ (بیان فاضل قزوینی در لسان الخواص)
- ۱۶۹ (وجه دوم از وجوه تقریر اجماع بر حجّیت خبر واحد)
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۱ تشریح المسائل
- ۱۷۳ (وجه سوم از وجوه تقریر اجماع بر حجّیت خبر واحد)
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۷ تشریح المسائل
- ۱۸۱ (وجه چهارم از وجوه تقریر اجماع بر حجّیت خبر واحد)

- ۱۸۱ اشاره
- ۱۸۳ (وجه بناء عقلاء بر عمل به خبر واحد)
- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۴ تشریح المسائل
- ۱۹۱ (وجه پنجم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد)
- ۱۹۱ اشاره
- ۱۹۱ (مناقشه شیخ در وجه پنجم)
- ۱۹۲ تشریح المسائل
- ۱۹۵ (وجه ششم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد)
- ۱۹۵ (اشکال اول شیخ به وجه ششم از وجوه تقریر)
- ۱۹۵ (اشکال دوم شیخ به وجه ششم از وجوه تقریر)
- ۱۹۸ (دلیل چهارم بر حجیت خبر واحد [عقل می باشد که بر چند وجه است])
- ۱۹۸ اشاره
- ۱۹۸ برخی از این وجوه اختصاص به اثبات حجیت خبر واحد دارد و برخی دیگر اثبات کننده حجیت ظن است به طور مطلق و یا بالاجمال.
- ۱۹۸ اشاره
- ۱۹۸ [اما بخش اول و آن وجوهی که اختصاص به اثبات حجیت خبر واحد دارد پس تقریر آن از جهاتی می باشد]
- ۱۹۸ (وجه اول از وجوه تقریر دلیل عقلی بر حجیت خبر واحد)
- ۱۹۸ اشاره
- ۲۰۸ (پاسخ شیخ انصاری از نخستین تقریر دلیل عقل)
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۹ تشریح المسائل
- ۲۱۲ (پاسخ دوم شیخ از تقریر اول دلیل عقلی)
- ۲۱۳ (پاسخ سوم شیخ از تقریر اول دلیل عقلی)
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۴ تشریح المسائل
- ۲۱۹ (تقریر دوم از دلیل عقلی بر حجیت خبر واحد)

| | |
|-----|--|
| ۲۲۰ | (تقریر سوم از دلیل عقلی بر حجیت خبر واحد) |
| ۲۲۵ | تشریح المسائل |
| ۲۲۵ | اشاره |
| ۲۳۱ | (حاصل جمع ادله حجیت خبر واحد از زبان شیخ انصاری) |
| ۲۳۲ | [اما بخش دوم] (حجیت مطلق ظن و ادله قائم شده بر آن) |
| ۲۳۲ | اشاره |
| ۲۳۲ | (نکات مقدماتی) |
| ۲۴۱ | (الظن الخاصّ و الظن المطلق) |
| ۲۴۳ | (مقدمات دلیل انسداد) |
| ۲۵۵ | فهرست مطالب |
| ۲۶۱ | درباره مرکز |

سرشناسه: سمیعی، جمشید، مترجم

عنوان قرارداد: فرائد الاصول. برگزیده. شرح

عنوان و نام پدیدآور: متن □ ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری «به روش پرسش و پاسخ» / جمشید سمیعی.

مشخصات نشر: اصفهان: خاتم الانبیاء، ۱۳۸۲-

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: ۱۵۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۶۴-۹۳۸۳۹-۶-۴؛ ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ چهارم ۹۷۹-۹۶۴-۹۳۸۳۹-۶-۴؛ ۴۲۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ پنجم)؛ ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ □ چاپ سوم: ۹۷۹-۹۶۴-۹۳۸-۳۹۵-۷؛ ۴۸۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ چهارم: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷۸-۴۳-۶؛ ۱۶۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۹۶۴-۹۳۸۳۹-۸-۰؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ سوم)؛ ۳۸۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ چهارم)؛ ۱۶۰۰۰ ریال: ج. ۴: ۹۶۴-۹۳۸۳۹-۹-۹؛ ۳۲۰۰۰ ریال: ج. ۴ □ چاپ سوم ۹۷۹-۹۶۴-۹۳۸۳۹-۵-۹؛ ۳۶۰۰۰ ریال (ج. ۴، چاپ چهارم)؛ ۱۵۵۰۰ ریال: ج. ۵، چاپ دوم: ۹۶۴-۹۳۸۳۹-۴-۸؛ ۲۸۰۰۰ ریال (ج. ۵، چاپ سوم)؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۶، چاپ دوم: ۹۶۴-۸۳۷۸-۵-۳؛ ۴۸۰۰۰ ریال (ج. ۶ □ چاپ سوم)؛ ۳۲۰۰۰ ریال (ج. ۷)؛ ۴۸۰۰۰ ریال: ج. ۷، چاپ دوم ۹۷۹-۹۶۴-۸۳۷۸-۱۲-۱؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج. ۸ □ چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷۸-۲۱-۴؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج. ۸ □ چاپ دوم)؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۹: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷۸-۲۴-۵؛ ۹۵۰۰۰ ریال (ج. ۹، چاپ دوم)؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰ □ چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷-۸۰۷-۸؛ ۹۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱ □ چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷-۸۱۱-۵؛ ۹۵۰۰۰ ریال (ج. ۱۱، چاپ دوم)؛ ۷۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲، چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷۸-۴۵-۰.

یادداشت: عنوان جلد چهارم «ترجمه، متن و شرح کامل رسائل شیخ انصاری...» است.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ چهارم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۱ (چاپ پنجم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ سوم: بهار ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۲).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ چهارم: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۳ و ۴ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۴ و ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۲).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ چهارم: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۶ (چاپ دوم: بهار ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۶ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۶ (چاپ چهارم: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ دوم: بهار ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۸ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۸ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۱۰ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۱۱ (چاپ دوم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. کتاب القطع. - ج. ۳. کتاب الظن : المقصد الثاني. - ج. ۴. کتاب الظن. - ج. ۵. کتاب الظن. - ج. ۶. البرائه. - ج. ۷. المقصد الثالث فی الشک تنبيه البرائه - اصله التخییر. - ج. ۸. احتیاط. - ج. ۹. استحباب. - ج. ۱۰. در شرایط عمل به اصول براءت □ تخییر □ احتیاط. -

موضوع : انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ق. . فرائد الاصول -- نقد و تفسیر

موضوع : انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ق. . فرائد الاصول -- پرسشها و پاسخها

موضوع : اصول فقه شیعه -- قرن ۱۳ق. -- پرسشها و پاسخها

شناسه افزوده : انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ق. . فرائد الاصول . برگزیده . شرح

رده بندی کنگره : BP۱۵۹/الف ۸ف ۴۰۴۲۲۵ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۱۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۱۶۶۵۶

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

متن □ ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری «به روش پرسش و پاسخ»

جمشید سمیعی

ص: ۳

سرشناسه : سمیعی، جمشید، مترجم

عنوان قراردادی : فرائد الاصول . برگزیده . شرح

عنوان و نام پدیدآور : متن □ ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری « به روش پرسش و پاسخ » / جمشید سمیعی .

مشخصات نشر : اصفهان : خاتم الانبیاء، ۱۳۸۲ -

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج .

ص : ۴

ادامه بحث:

ادله خبر واحد

ص: ۵

و أما السنّه فطوائف من الأخبار منها: ما ورد في الخبرين المتعارضين من الأخذ بالأعدل و الأصدق و المشهور و التخيير عند التساوى. مثل مقبوله عمر بن حنظله، حيث يقول:

«الحكم ما حكم به أعدلها و أفقهما و أصدقهما في الحديث»^(١).

و موردها و إن كان في الحاكمين إلّا أنّ ملاحظه جميع الروايه تشهد بأنّ المراد بيان المرجّح للروايتين اللتين استند إليهما الحاكمان.

و مثل روايه عوالى اللثالى المرويّه عن العلامه المرفوعه إلى زراره:

«قال: يأتى عنكم الخبران او الحديثان المتعارضان، فبأيّهما نأخذ؟ قال: خذ بما اشتهر بين أصحابك و دع الشاذّ النادر. قلت: فإنّهما معا مشهوران، قال: خذ بأعدلها عندك و أوثقهما في نفسك»^(٢).

و مثل روايه ابن أبى الجهم عن الرضا عليه السّلام قلت: يجيئنا الرّجلان، و كلاهما ثقّه، بحدِيثين مختلفين، فلا نعلم أيّهما الحقّ. قال: إذا لم تعلم فموسّع عليك بأيّهما أخذت»^(٣).

و روايه الحارث بن المغيره عن الصادق عليه السّلام قال: «إذا سمعت من أصحابك الحديث و كلّهم ثقّه، فموسّع عليك حتّى ترى القائم»^(٤). و غيرها من الأخبار.

و الظاهر أنّ دلالتها على اعتبار الخبر الغير المقطوع الصدور واضحه إلّا أنّها لا إطلاق لها، لأنّ السؤال عن الخبرين اللذين فرض السائل كلّما منهما حجه يتعيّن العمل بها لو لا المعارض، كما يشهد به السؤال بلفظه أىّ «الدّالّه على السؤال عن المعين مع العلم بالمبهم؛ فهو كما إذا سئل عن تعارض الشهود أو أئمّه الصلاه فأجاب ببيان المرجّح، فإنّه لا يدلّ إلّا على أنّ المفروض تعارض من كان منهم مفروض القبول لو لا المعارض.

نعم، روايه ابن المغيره تدلّ على اعتبار خبر كلّ ثقّه، و بعد ملاحظه ذكر الأوثقيّه و الأعدليّه في المقبوله و المرفوعه يصير الحاصل من المجموع اعتبار خبر الثقّه، بل العادل.

لكنّ الإنصاف أنّ ظاهر مساق الروايه أنّ الغرض من العدالة حصول الوثاقه، فيكون العبره بها.

١- الوسائل: ج ١٨ ص ٧٥ ح ن م ١ باب ٩ من ابواب صفات القاضى.

٢- عوالى اللثالى، ج ٤، ص ١٣٣.

٣- الاحتجاج، ص ١٩٥، وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٨٧.

[ادامه ادله حجیت خبر واحد از اقسام ظنون معتبره از (مقصد دوم در ظن)]

[دلیل دوم] (تمسک به اخبار برای اثبات حجیت خبر واحد)

اشاره

و اما در تمسک به سنت و حدیث، دسته ای از اخبار وجود دارد:

از جمله این احادیث، احادیثی است که در رابطه با خبرین متعارضین، حکم به اخذ (حدیثی می کنند که راوی آن) اعدل و یا اصدق (از دیگران) است. و به مشهور (در صورت نبود آن دو مرجح) و به تخییر (در صورت تساوی از جهات مربوطه).

۱- مثل: مقبوله عمر بن حنظله از آن جهت که می گوید:

حکم صحیح آن است که اعدل الحاکمین یا افقه و اصدق آنها در حدیث حکم نموده است.

مورد این حدیث اگرچه در حاکمین بوده (و نه عادلین) تا بتوان مستقیماً به آن تمسک نمود، لکن ملاحظه تمام حدیث شهادت می دهد به اینکه مراد در آن بیان مرجحی است که در یکی از دو روایتی که مستند و مدرک حاکمین است وجود دارد (و به واسطه آن حکم حاکمی که برطبق آن حکم کرده است بر دیگری مقدم می شود).

۲- و مثل روایتی که در کتاب عوالی اللئالی از مرحوم علامه به طور مرفوعه تا زراره نقل شده که (در محضر امام گفت):

از شما دو خبر و یا دو حدیث متعارض به ما رسیده است، به کدام یک از آن دو اخذ و عمل نمائیم. امام فرمودند: به آنچه در میان یاران مشهور است عمل کن و آنچه نادر القول است رها کن. زراره می گوید: گفتم: اگر هر دو با هم مشهور بودند، چه کنیم؟

امام فرمود: به روایتی که راوی آن نزد تو اعدل و اوثق است، عمل نما.

۳- و مثل روایت ابن ابی الجهم از امام رضا که می گوید:

محضر امام گفتم: دو مرد که هر دو عندنا موثق هستند، دو حدیث مختلف برای ما نقل می کنند، که ما نمی دانیم کدامیک از آن دو حدیث حق است.

امام فرمودند: وقتی که حق را نمی دانی به هر یک که عمل کنی، در توسعه می باشی.

۴- و مثل روایت حارث بن مغیره از امام صادق که فرمودند:

وقتی از یاران حدیثی شنیدی که تمام (ناقلین آن) ثقه و مورد اطمینان بودند، در عمل به آن در توسعه هستی، تا اینکه حضرت قائم (عج) را بینی.

و غیر از این اخبار (احادیث دیگری وجود دارد که در تمام آنها، مضمون فوق، یعنی: ترجیح و در صورت عدم مرجح، اخذ به تخییر وجود دارد.

ص: ۷

(استظهار)

و علی الظاهر دلالت این اخبار بر اعتبار و حجیت خبر غیر مقطوع الصدور و ظنی روشن است. الا اینکه: در این اخبار اطلاق وجود ندارد (تا حجیت هر خبر عادللی با آن قابل اثبات باشد)، زیرا سؤال در این احادیث از دو خبری است که سائل حجیت هر یک را مفروغ عنه دانسته و مورد کلامش دو خبری است که عمل به هر یک از آنها در صورت نبود معارض قطعی است، و شاهد بر این گفتار، سؤال به لفظ (ای) از تعین و تشخیص است با علم به وجود مبهم، همان طور که وقتی با این لفظ از تعارض شهود و یا ائمه نماز سؤال می شود (که به شهادت کدامیک و یا امامت کدامیک اخذ نمائیم) که مجیب (در این دو سؤال) به بیان مرجحی (که دلالت بر تعین و تشخیص می کند) پاسخ می دهد.

روشن است که چنین کلامی دلالت ندارد مگر بر روایتی که مفروض القبول است و اگر معارض نمی داشت بدون معطلی به آن عمل می نمود.

(پس: حجیت خبرین متعارضین در این احادیث از خارج و دلایل دیگر قطعی است و با این احادیث نمی توان اصل حجیت را اثبات نمود، و حال آنکه مراد مستدلین همین مطلب است.)

(استدراک)

بله روایت ابن مغیره بر معتبر بودن هر خبر ثقه ای دلالت دارد، و پس از ملاحظه ذکر او ثقیّت و اعدلیّت در مقبوله عمر بن حفصه و مرفوعه زراره، حاصل مطلب از مجموع احادیث گذشته این است که: خبر ثقه، بلکه خبر عادل حجت و معتبر است.

(انصاف)

لکن انصاف حکم می کند که بگوئیم:

ظاهر سیاق روایت این است که مراد از عدالت، همان وثاقت و اطمینان است. از این رو، اعتبار به همان وثاقت بوده و نیازی به عدالت نمی باشد.

ص: ۸

* مقدمه بفرمائید استدلال به خبر واحد در جهت اثبات حجیت خبر واحد صحیح است چرا؟

خبر صحیح نیست، چرا که مصادره به مطلوب است و دلیل خود عین مدعاست. یعنی: خود این روایات که خبر واحد بوده و حجیتشان هنوز ثابت نشده چگونه می توان حجیت خبر واحد را به واسطه آنها ثابت نمود.

* از مطلب فوق چه نتیجه ای حاصل می شود؟

این نتیجه به دست می آید که روایات مورد استدلال باید متواتر و یقین آور باشند.

* آیا روایات مورد استدلال در حجیت خبر واحد متواتراند؟

به اعتراف موافق و مخالف روایات مزبور متواتراند.

* تواتر بر چند نوع است؟

بر سه نوع است: ۱- لفظی ۲- معنوی ۳- اجمالی

* تواتر لفظی یعنی چه؟

یعنی اینکه:

تعبیر به خصوصی در حدّ تواتر از لسان معصوم برای ما گزارش شود، مثل: حدیث شریف ثقلین و یا منزلت و ...

* تواتر معنوی چگونه است؟

عبارتست از اینکه: روایات گوناگونی با تعابیر متفاوت به مناسبات مختلف وارد شده، لکن همه آنها در یک قدر جامع، مشترک بوده و به دلالت تضمینی و یا التزامی بر آن دلالت دارند، مثل: شجاعت مولای متقیان و ...

* تواتر اجمالی چگونه و به چه معناست؟

عبارتست از اینکه: دهها روایت با تعابیر مختلف و گوناگون در موضوعی وارد شده، که احتمال کذب در آنها، در حدّ صفر است و اساساً محال است که تمام این روایات کذب باشند، بلکه مکلف متعارف، علم اجمالی دارد که برخی از آنها و حد اقل یکی از آنها از معصوم صادر شده باشد.

حال:

۱- تواتر لفظی از مورد بحث ما قطعاً خارج است.

۲- بنا بر رأی مشهور، مورد بحث ما تواتر معنوی است.

۳- بنا بر رأی صاحب کفایه در مورد بحث تواتر اجمالی ثابت است.

ص: ۹

* جناب شیخ در اثبات حجیت خبر واحد به چه روایاتی تمسک نموده است؟

به چهار طائفه از روایات تمسک فرموده است.

* چه مباحثی پیرامون روایات مذکور مطرح است؟

سه بحث کوتاه از جمله: ۱- بیان روایات ۲- بیان دلالت آن روایات ۳- بیان مقدار دلالت آنها.

* اولین کسی که به احادیث مورد بحث جهت اثبات حجیت خبر واحد، تمسک نمود، کیست؟

بنا بر فرموده صاحب اوثق، مرحوم فاضل تونی.

* چرا قبل از مرحوم فاضل تونی کسی به روایات مذکور تمسک نکرده است؟

یا به خاطر غفلت از این احادیث بوده و یا نظرشان بر این بوده که در اخبار دلیلی بر حجیت خبر واحد وجود ندارد.

* وجه استدلال به این طائفه از اخبار چیست؟

این است که در یکی از فقرات آنها این مضمون وجود دارد که در صورت تساوی دو خبر رجوع به تخییر شده و در صورت وجود مرجح به آنکه دارای ترجیح است، عمل می شود.

* چرا می توان به نفس اخبار مورد نظر در حجیت خبر واحد تمسک جست؟

زیرا که ترجیح میان دو حجّت و یا بیشتر لحاظ و اعتبار می شود و تخییر هم فرع بر معتبر بودن طرفین آن می باشد و لذا چون هر کدام از ترجیح و تخییر در این احادیث موردش اخبار واحد است، ناگزیر می توان به نفس این اخبار بر حجیت اخبار آحاد تمسک نمود.

* اخبار علاجیه چگونه اخباری هستند؟

اخباری هستند که در باب متعارضین وارد شده و شیوه علاج متعارضین را بیان می کنند.

* مراد از عبارت (ما ورد فی الخبرین المتعارضین ... الخ) چیست؟

بیان یکی از روایات مشهوره در میان اخبار علاجیه، یعنی حدیث مقبوله عمر بن حنظله است، که اگرچه صدر این حدیث مربوط به باب قضاوت و حکومت است، چرا که امام می فرماید:

شیعیان ما در منازعات مالی و حقوقی خود نباید به حکام بنی امیه و بنی عباس مراجعه نمایند، چرا که آنان حاکمان طاغوتی بوده و ما مأمور و مکلفیم که به طاغوت کفر بورزیم.

راوی می پرسد که پس پیروان شما برای رفع منازعات مالی و حقوقی خود به کدامین مرجع باید مراجعه کنند؟ امام صادق فرمودند: انظروا الی رجل قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلترضوا به حکما فإتی قد جعلته علیکم حاکما، فإذا حکم بحکم فلم یقبل منه فإئما استخف بحکم الله و علینا ردّ و الزاد علینا هو الرّاد علی الله و هو علی حدّ الشّرك بالله. سپس سؤال و جواب ها

ص: ۱۰

ادامه می یابد تا به آنجا که سائل می پرسد: یا ابن رسول الله، اگر دو نفر حاکم انتخاب نمودیم و آن دو در حکم اختلاف کردند و مدرک اختلافشان هم روایت بود چه کنیم؟ حضرت فرمودند: حدیثی را که مجمع علیه است، یعنی شهرت روایی دارد اخذ کرده و آن را که شذوذ روایی دارد طرح کنید. و به دنبال آن معیارهای دیگری برای ترجیح احد الحدیثین ذکر فرمودند که کاملاً مربوط به ترجیح احد الحدیثین بر دیگری است. بنابراین ذیل حدیث با ما نحن فیه سازگار و با مورد بحث ما مرتبط است.

* مرفوعه زراره در عوالی اللثالی، پیرامون چه امری است؟

از اخبار مشهور در میان اخبار علاجیه است و مستقیماً مربوط به تعارض حدیثین و شیوه معالجه آنهاست (و ربطی به باب قضاوت ندارد)، حدود پنج مرجح از مرجحات احدی الروایتین بر دیگری را ذکر کرده است، و چنانکه ذکر شد: سند حدیث مذکور مبتلا به اشکالاتی است، و لکن شهرت عملی آن ضعف سندش را جبران می کند.

* مورد بحث ما در اینجا چگونه اخباری است؟

خبر غیر مقطوع الصدور (یا خبر واحد ظنی الصدور).

* مورد اخبار علاجیه چیست؟

خبر غیر مقطوع الصدور و ظنی.

* چرا مورد اخبار علاجیه خبرهای غیر قطعی الصدور است؟ از کجا که خبرهای قطعی الصدور نباشد؟

زیرا: اولاً: خبرهای قطعی الصدور اگرچه عام و خاص و مطلق و مقید دارند، لکن تعارض به نحو تباین کلی و غیر قابل جمع ندارند، اگر هم داشته باشند بسیار نادر و کم می باشد.

ثانیا: قرینه کافی در قطعی الصدور بودن این اخبار در خودشان وجود دارد و آن عبارتست از اینکه امام می فرماید: مشهور را بگیر و شاذ را رها کن، مخالف عامه را بگیر و موافق آنها را رها کن، و یا اینکه اگر یکی از آن دو لا علی التعین بود، لا علی التعین را اخذ و دیگری را طرح کن. حال اگر خبرهای قطعی الصدور مراد ائمه بود، حکم به طرح و ردّ نمی فرمودند، چرا که قطعی الصدور قابل طرح نمی باشد و به هر نحوی که باشد باید جمع و توجیه گردد.

ثالثاً: اینکه سائل می پرسد: یجئنا الرجالن و کلاهما ثقہ ... الخ ... خود دلیل بر آن است که این اخبار به صورت خبر واحد متعارض به دست ما رسیده و نه در حدّ تواتر.

رابعاً: تعارض در میان خبرهای قطعی الصدور و حتی یک قطعی و یک ظنی نخواهد بود، بلکه تعارض در میان دو خبر ظنی است. بنابراین خود فرض تعارض هم قرینه ای است بر اینکه مراد خبرهای ظنی الصدور است. به عبارت دیگر: ظاهر این اخبار بر اعتبار و حجیت خبرهای غیر

مقطوع الصدور و ظنی دلالت دارد.

* پس مراد از عبارت (أَلَا أَنهَآ لَا اِطْلَاقَ لَهَا ... الخ ...) چیست؟

عدم اطلاق احادیث مزبور است که بدین خاطر نمی توان به وسیله آنها حجیت هر خبر عادل را اثبات نمود، زیرا که سؤال در این احادیث از دو خبری است که سائل حجّت بودن هر کدام را مفروض و مفروغ عنه گرفته و مورد کلام او دو خبری است که عمل به هریک از آنها در صورت نبودن معارض، قطعی و مسلّم است و تنها سؤال او از تعیین آنها در هنگام ابتلاء به معارض است.

* پس مراد از عبارت (کما یشهد به السؤال بلفظ (ای) ...) چیست؟

ارائه شاهد و گواهی است بر مطلب فوق، مبنی بر اینکه: سؤال سائل در اخبار علاجیه و همچنین فرض جواب امام، بر این است که: هر کدام از متعارضین فی حدّ ذاته و با قطع نظر از تعارض، حجّت و قابل پیروی هستند. و سؤال با لفظ (ای) از این است که به کدام یک عمل کنیم؟ یعنی: سؤال از تعیین و تشخیص است پس از علم اجمالی به تبعیت از امام، از طرفی امام هم که مرجحات را ذکر می کنند مراد ترجیح یکی از دو حجّت است بر دیگری.

نظیر اینکه: در موضوعات خارجیه سؤال از تعارض شهود و بینه ها می شود، و این سؤال پس از فرض این است که هر کدام از شهود عادل و واجد شرایط شهادت هستند.

* با حفظ مقدمات مذکور کیفیت استدلال به این اخبار چگونه است؟

بدین نحو است که: اگر خبر واحد مجرد حجّت نمی بود، هر آینه امام در جواب می فرمودند:

اصلاً خبر واحد با قطع نظر از تعارض نیز حجّت نمی باشد، تا چه رسد به مقام تعارض، و این سؤال جا نداشت. در حالی که چنین نکرده، بلکه شیوه علاج متعارضین را نشان داده اند، یعنی اینکه (و لو لا الحجّیه لکان الأخبار العلاجیه مع کثرتها لغوا و عینا و هو محال).

* حاصل مطلب در عبارت (و الظاهر أنّ دلالتها ... الخ ...) چیست؟

این است که نمی توان با اخبار مذکور حجّت خبر واحد را اثبات نمود، چرا که مورد این اخبار، اخباری است که حجّت بودن آنها به وسیله دلیل دیگری ثابت و مسلّم شده است، منتهی چون با هم تعارض کرده اند، در این احادیث سؤال از تعیین حجّت در میان حجج و تشخیص دلیل از میان ادله شده است.

* پس مراد از عبارت (نعم، روایه ابن مغیره تدلّ علی اعتبار خبر کلّ ثقه ..) چیست؟

حاصل فرموده شیخ است مبنی بر اینکه: اگرچه در دلالت اخبار یاد شده بر حجّت خبر واحد، اشکال نمودیم، لکن حدیث

حارث ابن مغیره بر حجیت هر خبر موثقی دلالت دارد، چرا که در حدیث

ص: ۱۲

مزبور حکم شده است به اینکه اگر خبری را شنیدی که روایانش همه ثقه بودند در عمل و اخذ به آن در وسعت هستی، روشن است که این مضمون، هر خبر ثقه ای را حجّت می نماید.

* با توجه به مطلب فوق مراد از عبارت (و بعد ملاحظه ذکر الاوثقیه و الاعدلیه ... الخ) چیست؟

این است که پس از انضمام این حدیث (روایه ابن مغیره) با مقبوله ابن حنظله و مرفوعه زراره که خبر عادل را حجّت کرده اند، من حیث المجموع، اخص مضامین که حجّیت خبر عادل باشد استفاده می شود، زیرا که:

۱- بعضی از احادیث مثل روایت ابن مغیره خبر ثقه را معتبر می کند.

۲- و برخی از آنها مثل مقبوله و مرفوعه، حدیث و خبر عادل را حجّت قرار می دهند.

و لذا چون عادل اخصّ از ثقه است، ناگزیر لازم است به اخصّ، یعنی خبر عادل عمل کنیم.

* پس مراد از عبارت (لکن الانصاف أنّ ظاهر مساق الروایه ...) چیست؟

این است که شیخ می فرماید: اگر به انصاف رجوع کنیم، حکم انصاف این است که:

سیاق این دو روایت (یعنی مقبوله و مرفوعه) هم این است که مراد از عدالت همان وثاقت و اطمینان به صدق راوی است و نه عدالت به معنای اخصّ آن.

* نتیجه مطالب مذکور چیست؟

این است که حجّیت هر خبر موثقی از اخبار یاد شده به دست می آید و بدین ترتیب مقصود از استدلال به احادیث گذشته حاصل گشته و مدّعی اثبات می گردد.

* مقدار دلالت اخبار علاجیه را به عبارتی دیگر در ما نحن فیه مشخص کنید؟

۱- برخی از احادیث مزبور نسبت به نوع خبر که آیا مراد خبر عدل است یا ثقه و یا مطلق الخبر ساکت هستند و اگر هم ساکت نباشند اطلاق دارند و در این مسئله نیازمند به تقیید هستند.

۲- لکن برخی از آنها مثل حدیث حارث بن مغیره صراحت دارد که «و کلّهم ثقه»، که از اینجا اعتبار و حجّیت خبر ثقه استفاده می شود، چه امامی عدل باشد و یا نباشد.

نکته: در حدیث مقبوله و مرفوعه غیر از وثاقت، سخن از اعدلیت هم به میان آمده و ظاهر آن حجّیت خبر عدل است، لکن قرائنی وجود دارد که عادل بودن موضوعیتی نداشته و ملاک همان وثاقت است و عدالت خود طریقی برای شناخت وثاقت است. زیرا که در حدیث مرفوعه به دنبال اعدلیت اوثقیّت و در مقبوله، اصدقیّت را آورده و لذا مراد وثاقت است و گرنه ذکر

این عنوان به دنبال عدالت بی وجه می نمود. در نتیجه: به حکم این دسته از روایات خبر واحد ثقه حجّت است، نه مطلق خبر و نه خصوص عدل.

ص: ۱۳

و منها: ما دلّ على إرجاع آحاد الرواه إلى آحاد أصحابهم بحيث يظهر منه عدم الفرق بين الفتوى و الروايه:

١- مثل إرجاعه إلى زرارہ بقوله عليه السلام:

«إذا أردت حديثاً فعليك بهذا الجالس» مشيراً إلى زرارہ(١).

٢- وقوله عليه السلام في روايه اخرى: «و أما ما رواه زرارہ عن أبي عليه السلام فلا يجوز ردّه»(٢).

٣- وقوله عليه السلام لابن أبي يعفور بعد السؤال عمّن يرجع إليه إذا احتاج أو سئل عن مسأله:

«فما يمنعك عن الثقفى؟- يعنى محمّد بن مسلم- فإنه سمع من أبي أحاديث، و كان عنده وجيها»(٣).

٤- وقوله عليه السلام في ما عن الكشّى لسلمه بن أبي حبيبه:

«أيت أبان بن تغلب، فإنه قد سمع منى حديثاً كثيراً، فما روى لك عنى فاروه عنى»(٤).

٥- وقوله عليه السلام لشعيب العرقوفى بعد السؤال عمّن يرجع إليه:

«عليك بالأسدى» يعنى أبا بصير(٥).

٦- وقوله عليه السلام لعلى بن المسيّب بعد السؤال عمّن يأخذ عنه معالم الدين:

عليك بزكريّا بن آدم المأمون على الدين و الدنيا(٦).

٧- وقوله عليه السلام لما قال له عبد العزيز بن المهتدى: ربّما أحتاج و لست ألقاك في كلّ وقت، أفيونس بن عبد الرحمن ثقّه

أخذ عنه معالم دينى؟ قال «نعم»(٧).

٨- و ظاهر هذه الروايه أنّ قبول قول الثقة كان أمراً مفروغاً عنه عند الراوى، فسأل عن وثاقه يونس ليتربّب عليه أخذ المعالم منه.

٩- و يؤيّدّه- فى إناطه و جوب القبول بالوثاقه- ما ورد فى العمريّ و ابنه اللذين هما من النّوّاب و السفراء:

١٠- ففى الكافى فى باب النهى عن التسميه عن الحميرى عن أحمد بن إسحاق، قال: سألت أبا

٢- المصدر: ص ١٠٣ ح ١٧.

٣- المصدر: ص ١٠٥ ح ٢٣.

٤- رجال الكشّي - اختيار معرفه الرجال - ص ٦٢٢-٦٢٣ ح ٦٠٤ و فيه: (مسلم بن أبي حنّيه).

٥- الوسائل: ج ١٨ ص ١٠٣ ح ١٥ من ب ١١ من أبواب صفات القاضى.

٦- الوسائل: ج ١٨ ص ١٠٦ ح ٢٧ من ب ١١ من أبواب صفات القاضى.

٧- المصدر: ص ١٠٧ ح ٣٣.

الحسن عليه السّلام، و قلت له: من اعامل و عمّن آخذ و قول من أقبل؟ فقال عليه السّلام «العمريّ ثقني، فما أدّى إليك عنّي فعنّي يؤدّي، و ما قال لك عنّي يقول، فاسمع له و أطع، فإنّه الثقة المأمون» (١).

١١- و أخبرنا أحمد بن إسحاق أنّه سأل أبا محمّد عليه السّلام عن مثل ذلك، فقال:

«العمريّ و ابنه ثقتان، فما أدّى إليك عنّي فعنّي يؤدّيان، و ما قال- لك فعنّي يقولان، فاسمع لهما و أطعهما، فإنّهما الثقتان المأمونان» الخبر (٢).

١٢- و هذه الصائفة أيضا مشتركة مع الطائفة الاولى في الدلالة على اعتبار خبر الثقة المأمون.

ترجمه:

(تمسک به طائفه دوم از اخبار در حجّیت خبر واحد)

اشاره

و از جمله این اخبار، احادیثی است که دلالت بر رجوع دادن آحاد از روایات به آحاد از اصحاب ائمه دارد، به نحوی که عدم فرق میان فتوا و روایت از این اخبار استفاده می شود یعنی همان طور که فتوای آحاد از اصحاب برای روایات حجّت است، روایت ایشان هم برای آحاد از اصحاب حجّت است.

مثل:

١- ارجاع امام روایات را به زراره در این کلامش که فرموده: زمانی که اراده حدیثی نمودی، بر تو لازم است که نزد این شخص جالس بر وی، در حالی که اشاره به زراره می فرمود.

٢- و مثل این فرموده حضرت در روایتی دیگر که فرموده: و اما آنچه را زراره از پدرم نقل می کند، ردّش جایز نمی باشد.

٣- و مثل فرمایش امام به ابن ابی یعفرور پس از آنکه او از حضرت سؤال کرد که: وقتی در مسئله ای مورد سؤال واقع می شویم و یا نیازمند به آن می گردیم، به چه کسی رجوع نمائیم؟

حضرت فرمودند: چه چیز تو را از رجوع به ثقفی (یعنی محمّد بن مسلم) بازداشته است؟

وی از پدرم احادیث بسیار شنیده و نزد ایشان محترم بوده است.

٤- و نظیر آنچه امام در روایتی که از کشی نقل شده به سلمه ابن ابی حبیبه فرمودند: نزد ابان ابن تغلب برو، زیرا که وی از من حدیث بسیار شنیده، پس آنچه برای تو از من روایت کند تو می توانی، استنادا به من روایت کنی.

٥- و مثل این فرموده امام به شعیب عرقوفی پس از آنکه سؤال کرد به چه کسی رجوع

١- الكافي: ج ١ ص ٣٢٩ - ٣٣٠ ح ١.

٢- الكافي: ج ١ ص ٣٢٩ - ٣٣٠ ح ١.

نمایم؟ بر توست که به اسدی (یعنی ابو بصیر) رجوع نمایی.

۶- و مثل این فرموده حضرت به علی بن مسیب بعد از آنکه سؤال کرد: از چه کسی معالم و احکام دینش را سؤال کند؟ حضرت فرمودند: بر تو باد که به زکریا بن آدم که بر دین و دنیا مأمون می باشد، مراجعه کنی.

۷- و مثل این فرموده امام به عبد العزیز ابن مهدی هنگامی که محضر ایشان عرضه داشت که: چه بسا نیازمند به سؤال از شما می شوم و در هروقتی نمی توانم به شما مراجعه کنم، آیا یونس بن عبد الرحمن ثقة هست، و می توان از او احکام و معالم دین را اخذ نمود؟

حضرت فرمود: بله.

(استظهار)

۸- ظاهر این روایت دلالت دارد بر اینکه قبول قول ثقة نزد راوی امر مسلم و مفروغ عنه بوده و لذا وی از وثاقت یونس سؤال کرده تا در صورت متصف بودنش به این صفت، اخذ معالم و احکام دین را بر آن مترتب نماید، نه اینکه سؤال از اصل مراجعه به ثقة باشد.

۹- و تأیید می کند استظهار مذکور را آنچه درباره عمری و فرزندش که هر دو از نواب و سفراء حضرت حجّت (عج) بوده اند، وارد شده است و معیار و مناط وجوب قبول وثاقت است.

۱۰- در کتاب کافی شریف، باب نهی از نام بردن ولی عصر (عج) از حمیری که او نیز از احمد بن اسحاق نقل می کند حدیثی آورده است که می گوید: از حضرت ابا الحسن سؤال کرده و محضرش عرضه داشتیم: با چه کسی معامله نموده و از چه کسی گرفته و سخن چه کسی را پذیریم؟ حضرت فرمودند: عمری ثقة است، پس آنچه از طرف من به تو گفت، از من گفته و آنچه برای تو از طرف من بازگو نماید، چون از جانب من باشد، لذا به آن گوش داده و اطاعتش نما، زیرا وی ثقة و مرد امینی است. و در همین کتاب کافی پس از نقل حدیث مذکور فرموده:

۱۱- و خیر داد ما را احمد بن اسحاق که او از ابا محمد نیز مثل چنین مطلبی را سؤال نمود؟

حضرت فرمود: عمری و فرزندش هر دو ثقة می باشند، پس آنچه به تو از من اداء کنند، پس از من اداء کرده اند و آنچه برایت از جانب من بازگو کنند از من می گویند، لذا از ایشان اطاعت نما زیرا ثقة و امین هستند.

۱۲- و این طائفه از اخبار نیز با طائفه اول در این جهت مشترک اند که دلالت می کنند بر اعتبار و حجیت خبر ثقة و امین و بدین ترتیب، مطلوب نیز با این دسته از اخبار هم ثابت می شود.

* مراد از تمسک به دسته دوم از اخبار توسط مستدلین چیست؟

این است که: این اخبار دلالت می کنند بر اینکه ائمه، آحاد و اشخاص سؤال کننده و جویندگان حق و حقیقت را به آحاد اصحاب و شاگردان برجسته مکتب خود ارجاع می داده اند.

فی المثل: شخصی به خدمت امام رسید و مطلبی پرسید. حضرت فرمود:

علیک بهذا (الجالس) که مراد جناب زراره بن اعین بود که در آنجا حضور داشت و الی آخر، که نیاز به تکرار مجدد نمی باشد.

* نکته قابل توجه در روایات مذکور چیست؟

این است که امامان معصوم آحاد راویان را از قبیل ابن ابی یعفور و عقر قوقی و علی بن مسیب و ...

به آحاد اصحاب و تلامذه بزرگ مکتب جعفری یعنی: زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و ابان بن تغلب و زکریا بن آدم و یونس بن عبد الرحمن و عثمان بن سعید و ... ارجاع دادند.

* کیفیت استدلال به اخبار مذکور به چه نحو است؟

بلاشک با ارجاع امام به این بزرگان و تأییدشان، آنها معصوم نشده و کلامشان یقین آور نمی گردد، بلکه همان احتمال خطا و نسیان که در دیگران هست در این ها نیز وجود دارد، لکن آنچه سبب ارجاع به این ها شده است در خود احادیث آمده است که همان ثقه و مأمون بودن آنهاست.

پس معلوم می شود که قول ثقه و مأمون حجت است، چه این گروه یاد شده باشند و چه دیگر ثقات، و الا این همه دستورات لغو بود.

* مقدار دلالت احادیث دسته دوم چقدر است؟

منظور این دسته اخبار خبر واحد ثقه است و نه مطلق الخبر و نه خصوص خبر عدل.

* حاصل مطلب چیست؟

این است که اخبار دسته اول و دوم در مقدار دلالت (یعنی: خبر واحد ثقه) مشترک اند.

متن:

و منها: ما دلّ علی وجوب الرجوع إلى الرواه و الثقات و العلماء علی وجه يظهر منه عدم الفرق بین فتوَاهم بالنسبه إلى أهل الاستفتاء و روايتهم بالنسبه إلى أهل العمل بالروايه:

۱- مثل قول الحجّه - عجل الله فرجه - لإسحاق بن يعقوب علی ما فی کتاب الغيبه للشيخ و إكمال الدين للصدوق و الاحتجاج للطبرسي:

«و أمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فيها إلى رواه حديثنا، فإنّهم حجّتي عليكم و أنا حجّ الله عليهم» (۱). فإنّه لو سلّم أنّ ظاهر الصّدر الاختصاص بالرجوع في حكم الوقائع الى الرواه، اعني الاستفتاء منهم، ألا أنّ التعليل بأنّهم حجّته، يدلّ علی وجوب قبول خبرهم.

۲- و مثل الروايه المحكيه عن العده من قوله عليه السّلام:

«إذا نزلت بكم حادثه لا تجدون حكمها فيما روى عنّا، فانظروا إلى ما رووه عن عليّ عليه السّلام» (۲).

دلّ علی الأخذ بروايات الشيعة و روايات العامّه مع عدم وجود المعارض من روايه الخاصّه.

ترجمه:

(استدلال به طائفه سوّم از اخبار در اثبات حجّيت خبر واحد)

اشاره

و از جمله اين اخبار، احاديثي است که بر وجوب رجوع به رواه و ثقات و علماء دلالت دارند، به نحوی که از لسان اين اخبار عدم تفاوت میان فتوای علماء، نسبت به کسانی که از ایشان استفتاء می کنند و رواياتشان برای اشخاصی که به روايت عمل می کنند، روشن می شود.

۱- مثل فرموده حضرت حجّت به اسحاق بن يعقوب، بر اساس آنچه در کتاب غيبت، تأليف مرحوم شيخ الطائفه و کتاب کمال الدّين تأليف جناب صدوق و کتاب احتجاج تأليف مرحوم طبرسي، وارد شده است که فرمودند: أمّا حوادثي که واقع می شوند (برای آگاهی از حکم آنها) به رواه احاديث ما رجوع کنید، زیرا ایشان حجّت من بر شما بوده و من هم حجّت خدا بر ایشان هستم. پس به فرض اینکه بپذیریم، ظاهراً صدر این روايت اختصاص دارد به رجوع کردن در حکم وقایع به رواه و استفتاء از ایشان، لکن این علت (در ذیل حدیث) که ایشان حجّت من بر شما هستند، دلالت دارد بر وجوب قبول خبر آنها همچون فتوایشان.

۲- و مثل روايتی که از قول ایشان در عدّه به بيان زیر نقل شده است: زمانی که حادثه ای

- ١- كمال الدين: ص ٤٨٤ ح ٤ من ب ٤٥، الاحتجاج: ص ٤٧٠ «توقيعات الناحية المقدّسه»، الغيبه: ص ١٧٧، الوسائل: ج ١٨ ص ١٠١ ح ٩ من ب ١١ من أبواب صفات القاضي.
- ٢- بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٥٣- عدّه الاصول، ص ٦١.

برای شما پیش آمد نمود که حکمش را از روایتی که از ما صادر شده ندانستید، بنگرید به آنچه اهل سنت از علی علیه السلام روایت کرده اند. این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه به روایات شیعه باید عمل شود و در صورت دست نیافتن به آنها باید به اخبار عامه اخذ و عمل شود.

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (و منها: ما دلّ علی وجوب الرجوع الی الروات و ...) چیست؟

طائفه سؤم از روایاتی است که دلالت دارند بر اینکه مسلمانان از جمله شیعیان ائمه در هر زمان و مکانی موظف اند به روایان احادیث آن حضرات و افراد قابل اعتماد مکتب تشیع مراجعه و معالم دین خود را از آنان بیاموزند.

* چه تفاوتی در زمینه مراجعه افراد میان طائفه دوّم از اخبار و طائفه سؤم از اخبار وجود دارد؟

۱- در طائفه دوّم آحاد روایان مطرح بود، لکن در طائفه سوم همه شیعیان مطرح اند.

۲- در طائفه دوّم، ارجاع به آحاد و اشخاص اصحاب بود، در طائفه سوم، ارجاع به روایان حدیث و عالمان دین به طور کلی مطرح است و شخص خاصی مدّ نظر نیست.

* مراد از حوادث واقعه در توفیق شریف چیست؟ و برای فهم احکام آنها چه باید کرد؟

حوادث واقعه مثل:

۱- در بخش معاملات، مسائلی مثل: سرقفلی، بیمه، بانکها و مسائل آنها و ...

۲- در بخش عبادات، مسائلی مثل: کیفیت نماز در قطب شمال، در فضا و کرات آسمانی ... و غیره است که برای دریافت احکام آنها فرموده اند:

به روایان حدیث ما یعنی فقهاء شیعه مراجعه کنید، چرا که اینان حجّت های من بر شما هستند و من خود حجّت خدا بر آنان هستم.

* توفیق شریف با مقام فتوی تناسب دارد یا روایت؟

اگرچه صدر توفیق شریف با مقام فتوای تناسب دارد (یعنی مراد این است که برای دستیابی به حکم شرعی حوادث باید به فقهاء مراجعه کرد)، لکن تعلیل ذیل آن موجب تعمیم گشته است. یعنی:

چون آنها حجّت من هستند به آنان مراجعه کنید. پس اگر علّت رجوع به آنها حجّت بودن آنها بر ماست، خوب قول حجّت، حجّت است مطلقاً، چه در نقل روایت امام و چه در فتوا دادن.

و مثل ما فی الاحتجاج عن تفسیر العسکری - فی قوله تعالی: «و مِنْهُمْ أُمَّیُونَ لَا یَعْلَمُونَ الْکِتَابَ»، الآیه - من أنه قال رجل للصادق علیه السلام:

«فإذا كان هؤلاء القوم من اليهود و النصارى لا يعرفون الكتاب إلا بما يسمعون من علمائهم، لا سبيل لهم إلى غيره. فكيف ذمهم بتقليدهم و القبول من علمائهم؟ و هل عوام اليهود إلا كعوامنا يقلدون علماءهم؟ فإن لم يجر لأولئك القبول من علمائهم لم يجر لهؤلاء القبول من علمائهم».

فقال عليه السلام: «بين عوامنا و علمائنا و بين عوام اليهود و علمائهم فرق من جهه و تسويه من جهه. أما من حيث استواء، فإن الله - تعالی - ذم عوامنا بتقليدهم علماءهم كما ذم عوامهم بتقليدهم علماءهم. و أما من حيث افترقوا فلا.

قال: بین لی یا ابن رسول الله!

قال: إن عوام اليهود قد عرفوا علماءهم بالكذب الصريح و بأكل الحرام و الرشاء و بتغيير الأحكام عن وجهها بالشفاعات و النسابات و المصانعات، و عرفوهم بالتعصب الشديد الذي يفارقون به أديانهم، و أنهم إذا تعصبوا أزالوا حقوق من تعصبوا عليه، و أعطوا ما لا يستحقه من تعصبوا له من أموال غيرهم و ظلموهم من أجلهم، و علموهم يقارفون المحرمات و اضطروا بمعارف قلوبهم إلى أن من فعل ما يفعلونه فهو فاسق، لا يجوز أن يصدق على الله تعالی و لا على الوسائط بين الخلق و بين الله تعالی. فلذلك ذمهم لما قلدوا من عرفوا و من علموا أنه لا يجوز قبول خبره و لا تصديقه و لا العمل بما يؤديه إليهم ممن لم يشاهدوه و وجب عليهم النظر بأنفسهم في أمر رسول الله صلى الله عليه و آله إذ كانت دلائله أوضح من أن تخفى و أشهر من أن لا تظهر لهم.

ترجمه:

و مثل آنچه در کتاب احتجاج از تفسیر امام حسن عسگری در ذیل آیه شریفه (و مِنْهُمْ أُمَّیُونَ، لَا یَعْلَمُونَ الْکِتَابَ) است که شخصی به محضر امام صادق عرضه می دارد که:

وقتی قوم یهود و نصاری عارف به کتاب نبوده جز آنچه را که از علمائشان می شنیدند، پس چگونه خدای تعالی در این آیه شریفه ایشان را به جرم تقلید از علمائشان مذمت می فرماید، آیا عوام یهود مثل عوام ما نیستند که از علمائشان تقلید نموده و هرچه را حضرات بفرمایند عمل می کنند.

پس اگر برای عوام یهود و نصاری قبول از علماء و تقلید از ایشان جایز نباشد، باید برای عوام

ما نیز جایز نباشد، پس چه فرقی میان عوام ما و عوام یهود وجود دارد؟

حضرت فرمودند:

میان عوام ما و عوام یهود از جهتی فرق و از جهتی تساوی وجود دارد، اما از آن حیثی که با هم متساوی اند این است که:

حق تعالی عوام ما را به واسطه تقلید از علماء مورد مذمت قرار داد، همان طوری که عوام یهود را به واسطه تقلید از علمائشان ملامت فرموده است.

و اما از آن حیث و جهتی که با هم فرق دارند، خداوند ایشان را مذمت نفرموده است. سائل (و یا راوی) عرض کرد: ای فرزند پیامبر، این جهت را نیز برای من بیان بفرمائید. حضرت فرمودند:

عوام یهود علمائشان را به دروغ گوئی آشکار و خوردن مال حرام و رشوه و تغییر دادن احکام از صورت اصلی خود، به واسطه شفاعت ها و خویشاوندی ها و سازش ها شناخته بودند و می دانستند که ایشان دارای تعصب شدیدی بوده که به واسطه آن دینشان را تغییر می دهند، و وقتی تعصب می ورزند حقوق کسی را که این عصیت بر علیه او واقع شده از بین برده و به کسی که این امر به نفع وی صورت گرفته، با اینکه استحقاق ندارد، چیزی را که حق وی نیست به او اعطاء می نمایند، مال دیگران را به ایشان سپرده، به خاطر ایشان به دیگران ستم می کنند و همچنین می دانستند که ارتکاب محرمات برای علمائشان امری عرفی است و با شناخت قلبی پی برده بودند که مرتکب چنین اعمالی فاسق است، و محال است که به پیامبر خدا و واسطه های میان مردم و حق تعالی سخن راست بگویند.

بدین خاطر خدای تعالی به خاطر تقلیدی که ایشان از افرادی که پیش آنها چنین شناخته شده بودند و می دانستند که نباید خبر آنها را پذیرفت و جایز نیست که کلامشان را تصدیق نمود و عمل کردن به اخباری که به گوش آنها می رسانند درست نیست و همچنین مطلع بودند که راجع به پیامبر اکرم و حقانیت شریعت ایشان واجب است که خود تحقیق نمایند و به ملاحظه اینکه ادله و معجزات پیامبر واضح تر و روشن تر از آن است که بر آنها مخفی و پنهان بماند، به نحوی که اگر خود درصدد تحقیق و تجسس برآیند، هرگز حق از نظر ایشان مخفی نمانده و امر ظاهر و آشکار می شود، مذمت آنها را نموده و فرموده:

شما که علمای خویش را این طور شناخته اید و حجت برایتان تمام شده است، چرا از آنها تقلید کرده و دروغ ها و جعلیات آنها را می پذیرید.

ص: ۲۱

و كذلك عوامّ أمتنا إذا عرفوا من فقهاءهم الفسق الظاهر و العصبية الشديدة و التكالب على حطام الدنيا و حرامها و إهلاك من يتعصّبون عليه و إن كان لاصلاح أمره مستحقًا، و الترفرف بالبرّ و الاحسان على من تعصّب بواله و إن كان للاذلال و الإهانة مستحقًا. فمن قلّد من عوامّنا مثل هؤلاء الفقهاء، فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله تعالى بالتقليد لفسقه فقهاءهم.

فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا على هواه، مطيعا لأمر مولاه، فللعوامّ أن يقلّدوه. و ذلك لا يكون إلّا بعض فقهاء الشيعة، لا جميعهم.

فأما من ركب من القبائح و الفواحش مراكب فسقه فقهاء العامّة فلا- تقبلوا منهم عنّا شيئا، و لا كرامه. و إنّما كثر التخليط فيما يتحمّل عنّا أهل البيت لذلك، لأنّ الفسقه يتحمّلون عنّا فيحرّفونه بأسره لجهلهم، و يضعون الأشياء على غير وجوها لقلّة معرفتهم، و آخرون يتعمّدون الكذب علينا ليجزّوا من عرض الدنيا ما هو زادهم إلى نار جهنّم.

و منهم قوم نصاب لا يقدرّون على القدح فينا، فيتعلّمون بعض علومنا الصحيحة فيتوجّهون عند شيعتنا و ينتقصون بنا عند أعدائنا، ثمّ يضيفون إليه أضعافه و أضعاف أضعافه من الأكاذيب علينا التي نحن براء منها، فيقبله المستسلمون من شيعتنا على أنّه من علومنا، فضلّوا و أضلّوا.

أولئك أضرّ على ضعفاء شيعتنا من جيش يزيد، لعنه الله، على الحسين بن عليّ عليه السّلام» (1) انتهى.

دلّ هذا الخبر الشريف اللائح منه آثار الصدق على جواز قبول قول من عرف بالتحرّز عن الكذب و إن كان ظاهره اعتبار العدالة بل ما فوقها. لكنّ المستفاد من مجموعه أنّ المناط في التصديق هو التحرّز من الكذب، فافهم.

(ادامه حدیث)

و این چنین اند عوام امت ما هنگامی که از فقهاء خود فسق آشکار و عصبیت شدید، روی آوردن و حمله به اشیاء فانی دنیا و حرام آن، هلاک نمودن اشخاصی که عصبیتشان بر علیه آنها بوده، هرچند آنها برای اصلاح امر استحقاق داشته باشند، احسان و ارتکاب بَرّ، بر افرادی که عصبیتشان بر له آنها بوده هرچند مستحق اذلال و اهانت شدن باشند را می بینند و می شناسند.

پس کسی که از عوام تقلید چنین فقهای را بنماید، مثل یهود، یعنی کسانی است که خداوند ایشان را به واسطه تقلید از فقهاء فاسق مذمت نموده است.

اما کسی که از میان فقهاء، حافظ نفسش و نگهدارنده دینش و مخالف با هوایش و پیرو امر مولایش باشد، بر عوام است که از وی تقلید نمایند و این قبیل افراد صرفاً فقهاء شیعه بوده و نه جمیع ایشان.

اما فقیهی که مرتکب زشتی ها و فواحش گردد مانند ارتکاب فسقه از فقهاء عامّه، پس خبری را که به ما استناد می دهند قبول نکنید و کرامتی را از آنها نپذیرید.

البته اختلاط صدق و کذب در آنچه از ما شنیده می شود، بسیار است. زیرا که فساق اخباری را از ما می شنوند، سپس به خاطر جهلشان به تمامه آن را تحریف می نمایند و اخبار را به دلیل کمی معرفتشان جابجا و در غیر جای خود قرار می دهند، و عده ای دیگر عامداً عالماً بر ما دروغ بسته، تا عوارض و طواری دنیائی را که علت دخول آنها در جهنم است به طرف خود جاری نمایند.

و دسته دیگری از ایشان نصاب ما اهل بیت بوده و صبّ و قدح را در ما روا می دارند (از آنجا که نتوانستند قدحی در ما وارد کنند)، برخی از علوم ما را فرا گرفته و خود را نزد شیعیان موجه قلمداد می کنند، در حالی که نزد دشمنان ما دست به تنقیض و جعل عیوب در ما می نمایند. و سپس به شماتت و تنقیضشان افزوده حتی اضعاف مضاعف بر آنچه گفته بودند اضافه می نمایند، و آنچه می توانند از اکاذیب و جعلیاتی که ما از آنها بری هستیم بر ما می بندند، و در مقابل، ضعفاء از شیعیان ما می پندارند که این منقولات از علوم ما بوده و از ایشان می پذیرند، پس (این دروغ گویان) هم خود گمراه گشته و هم دیگران را گمراه می کنند.

اینان ضررشان بر ضعفاء از شیعیان ما به مراتب بیشتر از ضرری است که لشگریان یزید (علیه اللعنه) بر حسین بن علی وارد کردند. (تمام شد حدیث شریف)

* ما به الامتیاز عوام یهود از عوام شیعه را از نظر امام صادق بنویسید؟

عوام یهود از علماء فاسق و تبهکار تقلید کرده و احکام دینشان را از آنان می گرفتند، عالمانی دین به دنیا فروش بوده، به صراحت دروغ می گفتند، احکام الهی را به خاطر تمنای دیگران و یا به خاطر نسبت ها و واسطه ها تغییر می دادند، از حرام پرهیز نداشتند، اهل رشوه تعصب و لجاجت بودند و به خاطر همین لجاجت منکر نبوت شدند، در حالی که به قول قرآن: جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ وَبِاز به قول قرآن: يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ*. ولی عوام شیعه از فقهاء با تقوی و پرهیزگار و انسان های عادل و وارسته تقلید می کنند. در نتیجه: عملکرد عوام یهود مذموم و لکن شیوه عوام شیعه مقبول است.

* ما به الاشتراک عوام یهود با عوام شیعه از نظر امام صادق چیست؟

این است که چنانچه عوام شیعه همانند عوام یهود از عالمان فاسد و فاسق تقلید نمایند، یعنی از کسانی که منافع فردی خود را بر مصالح دین و جامعه مقدم می دارند و حریص بر دنیا هستند تقلید کنند، آنها نیز عملشان مذموم است.

* چه کسانی از نظر امام صادق صلاحیت حمل حدیث و صدور فتوی دارند؟

کسی که حافظ نفسش و نگه دارنده دینش و مخالف با هوایش و پیرو امر مولایش باشد، صلاحیت نیابت آن حضرات را داشته و بر عوام است که از چنین کسی تقلید نمایند.

* پس مراد از عبارت (من ركب من القبائح و الفواحش ... الخ) چیست؟

از اینجا روی سخن با روایت و نقل حدیث است و حال آنکه تا به اینجا بحث از تقلید و فتوا بود. و لذا حضرت می فرماید: روایات مخلوط شده و صدق و کذب با هم در آمیخته است و روایات بسیاری به دروغ و جعل به ما نسبت داده شده است.

* روات از نظر امام در این حدیث به چند گروه تقسیم شده اند؟

به چهار گروه:

۱- روایانی که حدیث را به درستی از ما شنیده و با حفظ امانت، آن را بدون کم و کاست، در اختیار شیعیان ما می گذارند. مثل زراره ها و ... که این فقره از متن (فأما من كان من الفقهاء) به دست می آید که اینان روایتشان مقبول است.

۲- کسانی که حدیث را از ما می شنوند ولی از روی جهالت و کم ذهنی و عدم ضبط، حدیث را به

طور کامل نگرفته و به طور ناقص در اختیار مردم می گذارند و گاهی هم اثبات را نفی و نفی را اثبات می کنند، لکن تعمّدی ندارند و عملشان از روی نادانی و عدم آشنایی بر موازین است.

۳- کسانی که وابسته به حکومت جور بوده و برای رسیدن به مطاع دنیا احادیثی را از روی عمد جعل نموده و به ما نسبت می دهند، و امر را بر شیعیان ما مشتبه می سازند. این دو گروه همان جاهلان متعبد و عالمان متهتک اند که علی علیه السّلام فرمود.

۴- کسانی که از مخالفین ما بوده و وابسته به حکومت جور هم نیستند، لکن با ما عناد داشته و خود را وقف دشمنی با ما کرده اند.

این ها از طرفی پشتوانه طاغوتی نداشته و از طرفی از شیعیان ما می ترسند، لذا مستقیماً نمی توانند جعل اکاذیب کرده و به ما نسبت دهند، بلکه در سلک شیعیان ما درآمده، در بحث و درس ما شرکت کرده و خود را به عنوان صحابی ما قلمداد می کنند، پس از آن سخنان حق ما را با صد برابر دروغ و اباطیل خود خلط نموده و به سمع مستضعفین فکری شیعه یعنی عوام می رسانند.

و سپس می فرمایند: اولئک اضّر علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید لعنه الله علی الحسین بن علی.

* مراد از متن (دلّ هذا الخبر الشریف اللائح ...) چیست؟

این است که: دلالت می کند بر اینکه قول راویانی که متحرّز از کذب باشند حجّت و مقبول است و لو امامی عدل نباشند.

* مگر در این فراز که فرمود: من کان من الفقهاء صائناً لنفسه ... حدیث دلالت ندارد که راوی باید عادل باشد و حتّی بالاتر از عدالت صیانت نفس از شبهات داشته باشد؟

بله، درست است و لکن این فراز از حدیث مربوط به فتوی و تقلید بود. از طرفی با دقت و ملاحظه در ذیل حدیث روشن می شود که منظور ثقه بودن و تحرّز از کذب است نه عدالت.

* اصطلاح (افهم) در اینجا اشاره به چه مطلبی دارد؟

شاید اشاره به این اشکال است که حدیث مربوط به مقام فتوی است و ربطی به باب روایت ندارد تا قابل استدلال باشد. که در پاسخ گفته می شود:

اگرچه صدر حدیث متناسب با مقام فتوی است، لکن ذیل حدیث مربوط به باب روایت است.

١- و مثل ما عن أبي الحسن عليه السلام فيما كتبه جوابا عن السؤال عمن نعتد عليه في الدين، قال «اعتمدا في دينكما على كل مسن في حبنا كثير القدم في أمرنا»^(١).

و قوله عليه السلام في روايه اخرى:

«لا تأخذن معالم دينك من غير شيعتنا، فإنك إن تعديتهم أخذت دينك من الخائنين الذين خانوا الله ورسوله و خانوا أماناتهم. إنهم ائتمنوا على كتاب الله فحرّفوه و بدّلوه»^(٢) الحديث.

و ظاهرهما و إن كان الفتوى، إلّا أنّ الإنصاف شمولهما للروايه بعد التأمل، كما تقدّم في سابقتهما.

٣- و مثل ما في كتاب الغيبه بسنده الصحيح إلى عبد الله الكوفيّ خادم الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح، حيث سأله أصحابه عن كتب الشلمغانى، فقال الشيخ:

أقول فيها ما قاله العسكريّ عليه السلام في كتب بنى فضال، حيث قالوا له: ما نصنع بكتبهم و بيوتنا منها ملاء؟ قال «خذوا ما رووا، و ذروا ما رأوا»^(٣).

٤- فإنّه دلّ بمورده على جواز الأخذ بكتب بنى فضال، و بعدم الفصل على كتب غيرهم من الثقات و رواياتهم؛ و لهذا إنّ الشيخ الجليل المذكور الّذى لا- يظنّ به القول في الدين بغير السماع من الإمام عليه السلام قال «أقول في كتب الشلمغانى ما قاله العسكريّ عليه السلام في كتب بنى فضال» مع أنّ هذا الكلام بظاهره قياس باطل.

ص: ٢٦

١- الوسائل: ج ١٨ ص ١١٠ من ب ١١ ح ٤٥ من ابواب صفات القاضى.

٢- الوسائل: ج ١٨ ص ١٠٩ ح ٤٢ من ب ١١ من ابواب صفات القاضى.

٣- الغيبه: ص ٢٤٠.

(ادامه طرح روایات و نظر شیخ)

۱- و مثل روایتی از ابی الحسن علیه السّلام در پاسخ به نامه ای که در آن از اینکه به چه کسی در امر دین باید اعتماد نمود فرمودند: در امر دینتان به هر کسی که در حب و دوستی ما پیر گشته و در امر ما بسیار قدم برداشته اعتماد کنید.

۲- و مثل فرموده ایشان در روایت دیگر: هرگز معالم و احکام دینت را از غیر شیعیان ما اخذ مکن، چرا که اگر از این امر تجاوز کنی و دینت را از شیعیان و دوستان ما اخذ نکنی، البتّه از خائنینی که به خدا و رسول خیانت کرده اند و در حق اماناتشان ظلم نموده اند، دینت را گرفته ای، زیرا که ایشان تنها به قرآن اکتفا کرده پس آن را تحریف و تبدیل نموده اند. شیخ می فرماید: ظاهر این دو حدیث اگرچه (صرفاً افاده کننده حجّیت) فتوی است، لکن انصاف (مقتضی است) که پس از تأمل و دقت، شامل روایت نیز می شود، همان طور که از اخبار پیش از این دو بدست می آید.

۳- و مثل آنچه در کتاب (غیبت) به سند صحیحش تا عبد الله کوفی که خادم شیخ ابو القاسم حسین بن روح بود وارد شده است که: از شیخ ابو القاسم حسین بن روح راجع به کتب شلمغانی سؤال شده: شیخ فرمود: آنچه را که امام حسن عسگری درباره کتب بنی فضّال فرمودند، من درباره کتب شلمغانی می گویم. از حضرت عسگری سؤال شد وظیفه ما نسبت به کتب بنی فضّال چیست، در حالی که خانه های ما از کتب ایشان پر است؟ حضرت فرمودند: روایاتشان را اخذ کرده، فتاوی ایشان را ردّ کنید.

۴- شیخ می فرماید:

این روایت از حیث مورد دلالت بر اخذ به کتب بنی فضّال دارد و پس از ملاحظه عدم فضل میان ایشان و دیگر ثقات از رواه، عمل به خبر هر ثقه ای جایز است.

و لذا شیخ جلیل القدر یعنی حسین بن روح که احدی در حق وی احتمال نمی دهد که کلامی را بدون شنیدن از امام گفته باشد فرمود:

درباره کتب شلمغانی آنچه را امام عسگری درباره کتب بنی فضّال فرمود می گویم، در حالی که این کلام ظاهرش قیاس است و قیاس عندنا باطل است. ولی با توجه به آنچه نقل شد، روشن می شود که عمل به خبر هر ثقه ای جایز و مطابق با قاعده است، چه شخص ثقه شلمغانی بوده و یا بنی فضّال و یا دیگری باشد.

* از حدیث اوّل و دوّم در متن مزبور چه نکته ای حاصل می شود؟

طبق این دو حدیث این نکته بدست می آید که تنها باید از شیعه دوازده امامی، فتوی و یا نقل حدیث را که هر دو از معالم دین هستند، یکی نسبت به مقلّد و دیگری نسبت به مجتهد قبول نمود و مجاز به قبول از غیر نیستیم.

* شلمغانی کیست و سرانجام کارش چگونه است؟

از دانشمندان نامی شیعه بود و کتاب های حدیثی زیادی را نوشته بود، و مردم از کتاب های او بسیار استفاده می کردند، لکن هنگامی که حسین ابن روح از سوی امام زمان (عج) به نیابت برگزیده شد، شلمغانی در اثر حسادت از تشیّع برگشت تا آنجا که به ارتداد کشیده شد. و لذا حسین بن روح فرمود:

من درباره کتاب های شلمغانی همان سخن را می گویم که امام حسن عسگری راجع به کتب بنی فضّال فرمود.

* بنی فضّال چه کسانی بودند؟

فطحی مذهب بوده و از عبد الله افطح پیروی می کردند و پس از امام صادق به امامت فرزند آن حضرت (عبد الله) معتقد بودند.

* امام حسن عسگری درباره بنی فضّال چه فرموده بود؟

وقتی از ایشان پرسیده شد: یا ابن رسول الله خانه ها مملوّ از کتب بنی فضّال است، با آنها چه کنیم؟

حضرت فرمودند: (خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا...) آنچه را که بنی فضّال روایت می کنند که قال الصادق کذا و کذا، گرفته به آن عمل کنید (چرا که مورد وثوق اند)، لکن آنچه را که خود فتوی می دهند رها کرده بدان اعتنا نکنید. حال حسین ابن روح فرمود: همین سخن امام را به دلیل عدم تفصیل در آن به روایات و کتب دیگر ثقات می کشانیم. چرا که احدی میان روایات بنی فضّال و دیگر افراد مورد وثوق تفصیل نداده است، بلکه هر کس که بر خبر ثقه اخذ می کند به مطلق آن خبر عمل می نماید، چه خبرهای بنی فضّال و یا دیگران، و هر کس که به خبر ثقه عمل نکرده و به مطلق آن عمل نکند، چه روایات بنی فضّال و چه دیگران، از اهل تفصیل نیست.

در نتیجه اگر کتب بنی فضّال معتبر گردیده روایات دیگر ثقات هم معتبر خواهد شد و بر اساس همین عدم قول بالفصل جناب حسین ابن روح فرمود: (اقول فی کتب شلمغانی ما قاله العسکری فی کتب بنی فضّال) و الا اگر جز این باشد، این سخن قیاس بوده و قیاس باطل است.

پس باز هم حدیث ثقه معتبر است.

١- و مثل ما ورد مستفيضا في المحاسن و غيره:

«حديث واحد في حلال و حرام تأخذه من صادق خير لك من الدنيا و ما فيها من ذهب و فضّه». و في بعضها «يأخذه صادق عن صادق» (١).

٢- و مثل ما في الوسائل عن الكشي من أنه ورد توقيع على القاسم بن العلاء و فيه:

«إنه لا عذر لأحد من مواليها في التشكيك في ما يرويه عنا ثقاتنا قد علموا أنا نفاوضهم سرنا و نحمله إليهم» (٢).

٣- و مثل مرفوعه الكناني عن الصادق عليه السلام في تفسير قوله تعالى «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (٣) قال:

«هؤلاء قوم من شيعتنا ضعفاء، و ليس عندهم ما يتحملون به إلينا فيسمعون حديثنا و يفتشون من علمنا، فيرحل قوم فوقهم و ينفقون أموالهم و يتعبون أبدانهم حتى يدخلوا علينا و يسمعون حديثنا فينقلوا إليهم فيعيه اولئك و يضيعه هؤلاء.

فالولئك الذين يجعل الله لهم مخرجا و يرزقهم من حيث لا يحتسبون» (٤).

دلّ على جواز العمل بالخبر و إن نقله من يضيعه و لا يعمل به.

ص: ٢٩

١- المحاسن: ص ٢٢٦ باب الحث على طلب العلم، الوسائل: ج ١٨ ص ٦٩ و ٧٠ ح ٦٧ و ٦٨ و ٦٩ و ٧٠ من ب ٨ من أبواب صفات القاضي.

٢- الوسائل: ج ١٨ ص ١٠٨ ح ٤٠ من ب ١١ من أبواب صفات القاضي.

٣- الطلاق: ٢ و ٣.

٤- الوسائل: ج ١٨ ص ٦٤ ح ٤٥ من ب ٨ من أبواب صفات القاضي.

۱- و مثل روایتی که به طور مستفیض در کتاب محاسن و غیر آن وارد شده است مبنی بر اینکه:

یک حدیث در حلال و حرام از فرد صادق اخذ نمائی، برای تو از دنیا و آنچه در آن است از طلا و نقره بهتر است. که در بعضی از نسخ به جای (تأخذه من صادق)، (یاخذه صادق عن صادق) آمده است.

۲- و مثل روایتی که در وسائل از جناب کشی نقل شده که توقیعی بر قاسم بن علا وارد شده که در آن مضمون ذیل وجود دارد:

بر احدی از دوستان ما عذری در تشکیک نمودن نسبت به آنچه ثقات از ما نقل می کنند به دلیل اینکه می دانند ما اسرار خود را به ایشان واگذار کرده ایم و اخبار خود را بر آنها حمل می نمائیم، وجود ندارد.

۳- و مثل روایت مرفوعه کنانی از امام صادق در تفسیر آیه شریفه (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) که حضرت فرمودند:

ایشان طائفه ای از شیعیان ضعیف ما هستند، و پیش آنها چیزی نیست که خود را به واسطه آن به ما برسانند، پس حدیث ما را از ما شنیده و از علم ما تجسس و تفتیش می نمایند، لذا طائفه ای که از نظر مالی برتری دارند کوچ نموده و اموالشان را خرج نموده و بدن های خود را به زحمت انداخته تا اینکه بر ما وارد می شوند، حدیث از ما شنیده و سپس به سوی طائفه ضعیف از شیعیان ما بازمی گردند و اخبار را بر ایشان بازگو می کنند، آنها اطاعت کرده به دستورات عمل می کنند، لکن اینان که خود اخبار ما را شنیده اند آن را ضایع کرده به کار نمی گیرند. پس مراد از آیه (وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا ...) ایشان (یعنی ضعفاء شیعه اند) و لذا این حدیث شریف دلالت دارد بر جواز عمل به خبر واحد، اگرچه ناقلش آن را تزییع نموده و به آن عمل نکند.

متن:

و منها: الأخبار الكثيره التى يظهر من مجموعها جواز العمل بخبر الواحد و إن كان فى دلاله كل واحد على ذلك نظر:

مثل النبوى المستفيض بل المتواتر:

«إنه من حفظ على امتى أربعين حديثا بعثه الله فقيها عالما يوم القيامة»^(١)

قال شيخنا البهائى قدس سره فى أول أربعينه:

إن دلاله هذا الخبر على حجتيه خبر الواحد لا يقصر عن دلاله آيه النفر^(٢).

و مثل الأخبار الكثيره الوارده فى الترغيب فى الروايه و الحث عليها و إبلاغ ما فى كتب الشيعة:

مثل ما ورد فى شأن الكتب التى دفنوها لشده التقية، فقال عليه السلام «حدثوا بها فإنها حق»^(٣).

و مثل ما ورد فى مذاكره الحديث و الأمر بكتابتها مثل قوله للراوى:

«اكتب و بث علمك فى بنى عمك، فإنه يأتى زمان هرج لا يأنسون إلا بكتبهم»^(٤).

و ما ورد فى ترخيص النقل بالمعنى^(٥).

و ما ورد مستفيضا بل متواترا من قولهم عليهم السلام:

«اعرفوا منازل الرجال منا بقدر روايتهم عنا»^(٦).

و ما ورد من قولهم عليهم السلام:

«لكل رجل منا من يكذب عليه»^(٧).

و قوله صلى الله عليه و آله:

«ستكثر بعدى القاله، و إن من كذب على فليتبوأ مقعده من النار»^(٨).

ص: ٣١

١- الخصال: ج ٢ ص ٥٤١، ثواب الأعمال: ص ١٦٢، الأربعين للبهائى: ص ٦٥.

٢- الأربعين: ص ٧٠-٧١ و قد نقلت العبارة بالمضمون.

- ٣- الوسائل: ج ١٨ ص ٥٨ ح ٢٧ من ب ٨ من أبواب صفات القاضى.
- ٤- الوسائل: ج ١٨ ص ٥٦ ح ١٨ من ب ٨ من أبواب صفات القاضى.
- ٥- مثل ما فى الوسائل: ج ١٨ ص ٥٤ ح ٩ و ١٠ و ص ٧٤ ح ٨٧ و ص ٧٥ ح ٨٨ من ب ٨ من أبواب صفات القاضى.
- ٦- المصدر: ص ٥٤ ح ٧ و أيضا ص ١٠٨ ح ٣٧ و ص ١٠٥ ح ٤١ من ب ١١.
- ٧- المعتبر: ج ١ ص ٢٩.
- ٨- المعتبر: ج ١ ص ٢٩، الاحتجاج: ص ٤٤٧ «من احتجاجات الإمام أبى جعفر الثانى».

و قول أبي عبد الله عليه السلام:

«إنا أهل البيت صدّيقون، لا نخلو من كذاب يكذب علينا»^(١).

و قوله عليه السلام:

«إنّ التّياس أولعوا الكذب علينا، كأنّ الله افترض عليهم و لا- يريد منهم غيره»^(٢). و قوله عليه السّلام: «لكلّ منّا من يكذب عليه»^(٣).

فإنّ بناء المسلمين لو كان على الاقتصار على المتواترات لم يكن القاله و الكذابه، و الاحتفاف بالقرينه القطعيه فى غايه القله.

إلى غير ذلك من الأخبار التي يستفاد من مجموعها رضاء الأئمة بالعمل بالخبر و إن لم يفد القطع.

و قد ادّعى فى الوسائل تواتر الأخبار بالعمل بخبر الثقة،^(٤) إلما أنّ القدر المتيقن منها هو خبر الثقة الذى يضعف فيه احتمال الكذب على وجه لا يعتنى به العقلاء و يقبّحون التوقّف فيه لأجل ذلك الاحتمال. كما دلّ عليه ألفاظ الثقة و المأمون و الصادق و غيرها الواردة فى الأخبار المتقدمه، و هى أيضا منصرف إطلاق غيرها.

و أمّا العدالة، فأكثر الأخبار المتقدمه خاليه عنها، بل فى كثير منها التصريح بخلافه، مثل روايه العده الأمره بالأخذ بما رووه عن على عليه السّلام و الوارده فى كتب بنى فضّال، و مرفوعه الكنانى، و تاليها. نعم فى غير واحد منها حصر المعتمد فى أخذ معالم الدين فى الشيعه، لكنّه محمول على غير الثقة او على أخذ الفتوى، جمعا بينها و بين ما هو أكثر منها. و فى روايه بنى فضّال شهاده على هذا الجمع، مع أنّ التعليل للنهى فى ذيل الروايه بأنهم ممّن خانوا الله و رسوله يدلّ على انتفاء النهى عند انتفاء الخيانه المكشوف عنه بالوثاقه، فإنّ الغير الامامى الثقة، مثل ابن فضّال و ابن بكير، ليسوا خائنين فى نقل الروايه. و سيأتى توضيحه عند ذكر الإجماع إن شاء الله.

ترجمه:

(تمسك به طائفه چهارم از روايات)

و از جمله اين روايات، احاديث كثيره اى است كه از مجموع آنها جواز عمل به خبر واحد استفاده مى شود، اگرچه در دلالت هريك به تنهائى اشكال وارد است.

ص: ۳۲

۱- رجال الكشّى - اختيار معرفه الرجال - : ص ۳۲۴ ح ۱۷۴، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۱۷.

۲- رجال الكشّى، اختيار معرفه الرجال - ص - ۳۴۷ بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۴۶.

۳- المعتبر: ج ۱ ص ۲۹.

٤- الوسائل: ج ٢٠ ص ٩٣، الفائدة الثامنة.

- ۱- مثل روایت مستفیض، بلکه متواتر نبوی که می فرماید: هر کس از امت من چهل حدیث را حفظ کند، خدای تعالی وی را در قیامت فقیه و عالم مبعوث می فرماید. مرحوم شیخ بهائی در اوّل کتاب اربعین خود می فرماید: دلالت این خبر بر حجّیت خبر واحد کمتر از دلالت آیه نفر بر آن نیست.
- ۲- و مثل اخبار فراوانی که در ترغیب در امر روایت و تحرّیص بر آن و رساندن اخبار وارد در کتب افراد موثّق وارد شده است.
- ۳- و مثل آنچه در شأن کنسی که به واسطه شدت تقیّه دفن نموده اند، وارد شده که معصوم فرمودند: این اخبار را برای یکدیگر بازگو کنید چه آنکه آنها حقّ می باشند.
- ۴- و مثل احادیثی که درباره مذاکره نمودن اخبار و امر کردن به نوشتن آنها وارد شده همچون این کلام معصوم به راوی: بنویس و منتشر کن در میان بنی اعمام خود علمت را، زیرا زمانی فرار می رسد که در آن هرج و مرج حاکم بوده و مردم به هیچ چیز مگر کتبشان انس و الفتی ندارند.
- ۵- و مثل آنچه از احادیث درباره ترخیص و اجازه در نقل به معنای اخبار وارد شده است.
- ۶- و مثل خبر مستفیض، بلکه متواتر که از جانب حضرات معصومین رسیده و آن خبر ذیل است: منازل و شئون مردان را به قدر روایتشان از ما، بدانید.
- ۷- و مثل خبر ذیل که فرموده اند: برای هر نفر از ما اهل بیت کسی بوده که بر او دروغ می بسته است.
- ۸- و مثل این فرموده پیامبر در ذیل: پس از من طائفه دروغ گویان زیاد می شود و هر کس بر من کذب و دروغ ببندد جایگاهش در جهنم است.
- ۹- و مثل فرموده ابی عبد الله در ذیل: ما اهل بیت راستگویان بوده و هرگز از کذّابی که بر ما دروغ ببندد راحت نبوده ایم.
- ۱۰- و مثل این فرموده حضرتش که فرمودند: مردم ولع و حرصی به دروغ بستن بر ما دارند، گویا خدای متعال این امر را بر ایشان واجب نموده است.
- ۱۱- و مثل دیگر فرمایش آن حضرت: برای هر نفر از ما اهل بیت کسی بوده که بر او دروغ می بسته است. سپس شیخ می فرماید: بنای مسلمین اگر بر اکتفاء بر خصوص اخبار متواتر بود، (قاله و کذّابه) زیاد نمی شد و چون محفوف بودن اخبار به قرائن قطعیه، در نهایت قلّت و غایت ندرت بوده است، ایشان بیشتر بر مقاصد شومشان تشجیع شده اند. به هر تقدیر این اخبار و غیر این ها روایاتی هستند که از مجموع آنها کشف می شود که عمل به خبر واحد اگرچه مفید قطع و

یقین نمی باشند، ولی مورد رضایت ائمه می باشند. جناب شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل مدّعی شده که اخبار دال بر عمل به خبر ثقه متواتر هستند منتهی قدر متیقّن از مضمون آنها خبر ثقه ای است که احتمال کذب در آن به قدری ضعیف باشد که عقلاء به آن توجّه نکرده اند، حتّی توقف در آن بخاطر احتمال مزبور را تقبیح می نمایند. چنانچه الفاظ: ثقه، مأمون، صادق و غیر این ها از الفاظ و عباراتی که در اخبار متقدم آمد، دلالت بر ادّعی مذکور دارند و اطلاق دیگر اخبار غیر از آنچه ذکر گردید هم منصرف به این معنا می باشد. یعنی: تمام دلالت بر جواز عمل به خبر ثقه ای دارند که احتمال دروغ گفتن وی به قدری ضعیف باشد که به واسطه آن، عقلاء از عمل به گفته وی بازنايستاده و در مقام عمل توقّف نمی نمایند. و اما عدالت در راوی: اکثر اخبار مذکور از این قید خالی بوده، بلکه در بسیاری از آنها تصریح به خلاف آن شده است. مثل روایتی که مرحوم شیخ طوسی در عدّه نقل فرموده که دلالت بر اخذ نمودن به روایاتی است که اهل خلاف و سنی ها از وجود مقدّس علی علیه السّلام روایت کرده اند و مثل روایتی که درباره اخذ از کتب بنی فضّال رسیده و مثل مرفوعه کنانی و حدیث بعدی آنکه در تمام آنها تصریح به عدم اعتبار عدالت در راوی شده است.

(استدراک)

در بیش از یکی از این اخبار آمده که در اخذ معالم دین تنها باید به معتمدین شیعه رجوع نمود و نه غیر، لکن این تعبیر یا بر غیر ثقه حمل می شود (یعنی: اخذ از غیر شیعه غیر ثقه جایز نیست و گرنه اگر ثقه باشد هر چند مذهبش هم تشیع نبوده باشد، می توان از وی اخذ نمود). و یا بر اخذ فتوی حمل می شود (یعنی: اخذ فتوا از غیر شیعه هم جایز نیست) چرا که جمع میان این احادیث و دیگر اخبار که بیشتر از این اخبارند، مقتضی همین معناست. و در روایت بنی فضّال نیز بر جمع مذکور شاهی وجود دارد، چه آنکه امام فرمودند: روایات ایشان را گرفته و فتاوی و استنباطات آنها را ترک نمایید. علاوه بر این علّتی که برای نهی از عمل بقول غیر شیعه در ذیل روایت آمده و بیان فرموده است که غیر شیعه به خدا و رسول خدا خیانت کرده اند، دلالت دارند بر انتفاء نهی، هنگام انتفاء خیانتی که مکشوف از وثاقت (راوی است و لو شیعه نباشد).

چه آنکه غیر امامی ثقه مثل ابن فضّال و ابن بکیر که فطحی المذهب هستند، هرگز در نقل اخبار خیانت نکرده اند، که ان شاء الله در بیان دلیل اجماع بر حجّیت خبر واحد توضیح آن خواهد آمد.

* از بررسی طائفه چهارم از احادیث چه نتیجه ای حاصل می شود؟

۱- از حدیث متواتر نبوی که فرمود: (من حفظ علی امتی اربعین حدیثا...) از جمله احادیثی است که ما را به استماع حدیث، حفظ آن، عمل به آن، نقل آن برای دیگران، کتابت آن، نشر آن در میان مردم راهنمایی و تشویق می کند.

به عبارت دیگر:

این حدیث موجب شد تا علمای اسلام کتابهایی تحت عنوان اربعین حدیث بنویسند که از جمله آنها اربعین جناب شیخ بهائی است که شیخ در آغاز اربعین خود می گوید:

دلالت این حدیث بر حجیت خبر، از دلالت آیه نفر کمتر است، یعنی: همان طور که در آیه نفر آمده بود بر کوچ کنندگان انذار واجب است، چه به صورت خبر واحد و چه به صورت متواتر، پس بر شنوندگان هم قبول واجب است و گرنه وجوب انذار لغو است. همین طور در این حدیث هم آمده است که، حفظ کند و به امت من برساند، چه به صورت خبر واحد و یا متواتر.

پس معلوم می شود که خبر واحد حجّت است و الا این سخن لغو می بود.

۲- و از حدیث شریف (حدثوا بها فإنها حق) به دست می آید که باید احادیثی را که در اثر شدت تقیه مخفی و مکتوم مانده اند، نقل و نشر نمود.

۳- و از حدیث (اكتب و بث علمك في بني عمك فإنه يأتي...) پی به کار عظیم شیعیان در تدوین حدیث می بریم. زیرا اگر اکنون کتب حدیثی معتبر شیعه نبود، ما راهی برای رسیدن به احکام واقعی نداشتیم و قطعاً به دام قیاس و استحسان گرفتار می آمدیم.

۴- و از حدیث شریف (اعرفوا منازل الرجال منّا بقدر روایتهم عنّا...)، اجازه نقل به معنا که دلیل بر حجیت قول آن ناقل به معناست و همچنین معیار و میزان ارزش گذاری راویان است پی می بریم.

* نظر شیخ پیرامون احادیث مزبور و دلالت آنها چیست؟

شیخ می فرماید: یکایک این احادیث دلالت بر حجیت خبر واحد ندارد، و لکن مجموع آنها دلیل بر حجیت خبر واحد است.

* مراد از مطلب فوق چیست؟

این است که در تک تک اخبار مذکور سه احتمال وجود دارد:

۱- اینکه مراد خبر متواتر باشد.

۲- اینکه مراد در آنها عمل به خبر واحد مع القرینه باشد.

ص: ۳۵

۳- اینکه مراد عمل به خبر واحد مجرد از قرینه باشد.

در نتیجه: اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال. لکن با توجه به اینکه:

۱- حدیث متواتر و خبر واحد مع القرینه بسیار کم است و لذا نیازی به این همه سر و صدا ندارد.

۲- ائمه اهتمام بسیار به حفظ حدیث، نقل و کتابت آن نموده اند.

خود دلیل بر این است که مرادشان مطلق خبر است، چه واحد و چه متواتر.

* دلالت دسته پنجم روایات (از آنجا که فرمودند: لكل رجل منا من يكذب عليه ... الخ) چگونه است؟

این روایات نیز دلیل بر حجیت خبر واحدند. چرا که:

۱- اگر مسلمانان تنها به خبر متواتر اکتفاء کرده و به خبر واحد عمل نمی نمودند که جعل حدیث زیاد نمی شد و ائمه را نگران نمی کردند.

۲- خبر واحد مع القرینه هم که بسیار کم است.

۳- آنچه زیاد است خبر واحد مجرد است.

پس معلوم می شود که مسلمانان به خبر واحد عمل می نمودند که ائمه به آنها هشدار داده اند، تا آنها کلام جعل و جهال را نپذیرند.

* برداشت شیخ و نتیجه نهائی از مجموعه احادیث مزبور چیست؟

این است که در مکتب اهل بیت خبر واحد حجّت بوده و عمل به آنها بلامانع است. اما اینکه آیا به حکم این طوائف از اخبار، مطلق خبر واحد حجّت است؟ و یا خصوص خبرهای ثقه و لو راویان آن امامی عدل نباشند؟ و یا خصوص خبر واحد عادل؟

شیخ می فرماید: اکثر روایات مزبور دلیل بر حجیت خبر ثقه هستند، یعنی: خبر کسی که متحرّز از کذب است.

و به عبارت دیگر:

احتمال کذب در او به حدی ضعیف است که عقلا اعتنائی به آن نمی کنند. از طرفی در خود این احادیث، تعبیرات مختلفی از قبیل: ثقه، صادق، مأمّن، متحرّز از کذب وجود دارد که دلیل بر همین معناست.

و در برخی از این روایات، تعبیرات فوق وجود نداشته و از این حیث ساکتند و یا اگر هم ساکت نباشند، مطلق اند.

و لذا طبق قانون مطلق و مقید حمل بر مقید می شوند و یا اینکه به خبر ثقه انصراف می یابند. چرا که خبر ثقه غلبه وجودی دارد.

ص: ۳۶

* آیا اعتبار عدالت در نقل خبر واحد شرط نیست؟

خیر، زیرا علاوه بر اینکه اکثر روایات مزبور از قید عدالت خالی است، برخی از آنها تصریح بر خلاف آن دارند.

مثلا حدیث دوّم از طائفه سوّم تصریح داشت که اگر عامّه روایتی را از علی علیه السّلام نقل نمودند، حجّت است، در حالی که عدالت فرع بر امامی بودن است.

یا مثلا: حدیث امام عسگری و غیر آنکه در مورد کتب بنی فضّال فرمود: خذوا ما رووا... در حالی است که آنها امامی اثنی عشری نبودند تا که عادل باشند، لکن مورد وثوق بودند. پس عدالت در اینجا معتبر نیست.

* آیا در آن روایاتی که تصریح شده بود به اینکه باید معالم دین خود را از شیعیان دوازده امامی بگیریید دلالت بر این ندارد که مجرّد ثقه بودن کافی نیست، بلکه باید امامی هم باشد؟

بله درست است، لکن باید این روایات را توجیه کرده و حمل بر احدا الامرین کنیم:

۱- یا بر غیر ثقه حمل کنیم و معتقد شویم که مراد این است که از غیر شیعه ای که غیر ثقه نباشد نباید معالم دین را اخذ نمود، پس اخذ از غیر شیعه ثقه بلاشکال است.

۲- و یا بر باب فتوی حمل کنیم و بگوئیم مراد این است که از غیر شیعه تقلید نکنید، لکن اخذ به روایت از آنها بلامانع است.

* دلیل توجیه مذکور چیست؟

جمع میان این روایات مورد بررسی با احادیث فراوان دیگری که تصریح دارند که لازم نیست که راوی باشد. مثل روایت بنی فضّال و ...

* شاهد این وجه الجمع چیست؟

این است که در همان روایت که فرمود: لا تأخذون من غیر شیعتنا ذیل آن، علّت آورده است که چون آنها (غیر شیعه) خیانت کرده اند.

حال حکم دائر مدار علّت است، یعنی هر کجا خیانت و کذب و تحریف باشد، اخذ نکنید و این نهی وجود دارد.

در نتیجه هر کجا مسئله مذکور نبود نهی هم نخواهد بود.

بنابراین نه مطلق خبر حجّت است، که این افراط است و نه خصوص خبر عادل حجّت است که این تفریط است، بلکه از آنجا که خیر الامور اوسطها، خبر واحد ثقه حجّت است.

(و اما الاجماع، فتقريره من وجوه)

احدها الاجماع على حججه خبر الواحد في مقابل السيد و اتباعه.

و طريق تحصيله احد وجهين على سبيل منع الخلو:

احدهما: تتبع اقوال العلماء من زماننا الى زمان الشيخين، فيحصل من ذلك القطع بالاتفاق الكاشف عن رضاء المعصوم عليه السلام بالحكم أو عن وجود نصّ معتبر في المسأله، ولا يعتنى بخلاف السيد و أتباعه، إما لكونهم معلومى النسب كما ذكره الشيخ رحمه الله في العده (١)، و إمّا للاطلاع على أنّ ذلك لشبهه حصلت لهم كما ذكره العلامة في النهايه (٢) و يمكن أن يستفاد من العده أيضا، و إمّا لعدم اعتبار اتفاق الكلّ في الإجماع على طريق المتأخرين المبنى على الحدس.

و الثاني: تتبع الإجماعات المنقوله في ذلك.

فمنها: ما حكى عن الشيخ قدس سرّه في العده في هذا المقام حيث قال:

و أمّا ما اخترته من المذهب فهو أنّ خبر الواحد إذا كان واردا من طريق أصحابنا القائلين بالإمامه - و كان ذلك مرويا عن النبيّ صلى الله عليه و آله أو عن أحد الأئمّه عليهم السلام، و كان ممّن لا يطعن في روايته و يكون سديدا في نقله، و لم يكن هناك قرينه تدلّ على صحّحه ما تضمّنه الخبر، لأنّه إذا كان هناك قرينه تدلّ على صحّحه ذلك كان الاعتبار بالقرينه، و كان ذلك موجبا للعلم، كما تقدّمت القرائن - جاز العمل به.

ص: ٣٨

١- عده الاصول: ص ٢٤٥ س ١٨.

٢- النهايه: ج ٣- الصفحة الاولى من الورقه ١٤٠ س ١٨- البحث الرابع في وقوع التعبد به الفصل الخامس في خبر الواحد.

[دلیل سوم] (تمسک به اجماع در اثبات حجیت خبر واحد)

و اما تقریر اجماع (بر حجیت خبر واحد) از وجوه مختلفی است:

[وجه اول از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد]

اشاره

یکی از آن تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد است در مقابل سید (مرتضی) و اتباع او که قائل به عدم حجیت خبر واحدند و طریق تحصیل این (اجماع) به یکی از دو وجه (ذیل) است، به نحوی که اجماع خالی از هر دو وجه نمی شود.

(وجه و طریق اول)

بررسی آراء علماء از زمان خود تا زمان شیخ طوسی و مفید است، که در نتیجه از مجموع آن (اقوال و آراء) قطع به اتفاق (بر حجیت عمل به خبر واحد) حاصل می شود که (این قطع به اتفاق) کاشف از رضای امام به این حکم (حجیت خبر واحد) و یا حاکی از وجود نصّ معتبری است در این مسئله (یعنی حجیت داشتن خبر واحد)، و توجهی به مخالفت سید و اتباع او (با حجیت خبر واحد) نشده است و وجه این عدم توجه:

۱- یا به خاطر معلوم النسب بودن ایشان است، چنانکه شیخ طوسی در عده الاصول آورده است.

۲- و یا به خاطر این است که سید و اتباعش پنداشته اند عمل به خبر واحد از نظر فقهاء شیعه مثل عمل به قیاس و استحسان است، چنانکه علامه در کتاب نهایی متذکر آن شده است.

(وجه و طریق دوم)

بررسی و تفحص اجماعاتی است که در مسئله حجیت خبر واحد، نقل شده است. از جمله این اجماعات منقوله، اجماعی است که از مرحوم شیخ طوسی در عده الاصول در این مقام حکایت شده است، آنجا که می فرماید:

و اما روشی را که من برگزیده ام این است که خبر واحد اگر از طریق اصحاب ما و طائفه ای که قائل به امامت ائمه اطهارند باشد و یا مروی از پیامبر بزرگوار اسلام یا یکی از ائمه باشد و یا از طریق کسانی باشد که در روایتش مورد طعن علماء نبوده و در نقل محکم و استوار باشد و قرینه ای هم بر صحت مضمون آن در دست نباشد، چه آنکه وقتی قرینه ای بر صحت خبر با آن مقرون باشد، در واقع اعتبار به همان قرینه بوده و وجودش سبب علم می گردد، (چنانکه قرائن گفته آمد و ذکر شد)، عمل به آن جایز است.

اشاره

* سومین دلیل از ادله حجیت خبر واحد چیست؟

اجماع است اعم از قولی و فعلی.

* مراد از عبارت (فتقریره من وجوه...) ناظر به چه مطلبی است؟

شش بیان مختلف از جانب علماء اصول و فقه است از اجماع در رابطه با حجیت خبر واحد که هر بیانی خود ناظر به یک جهت و جنبه خاص است.

* هدف در بیان اول (احدها) چیست؟

ادعای اجماع است در مقابل سید و پیروانش، چرا که آنها طرفدار سلب کلی بوده و شیخ و پیروان او طرفدار ایجاب جزئی.

* اجماع در مقابل سید و اتباعش بر چند گونه است؟

بر دو گونه است:

۱- اجماع محصل ۲- اجماع منقول به خبر متواتر.

* مراد از عبارت (تتبع اقوال العلماء من زماننا الی...) چیست؟

همان اجماع محصل است در حجیت خبر واحد، در مقابل سید بدین معنا که: اگر کسی به تفحص و تدبیر در فتاوی فقهاء پردازد به این نتیجه می رسد که از زمان شیخ مفید و شیخ طوسی و سایر علمای بزرگ شیعه تا به امروز، پیوسته به خبر واحد مجرد (مشروط به شرائطی) عمل می شده و می شود و این اجماع به قدری قوی است که هر انسان متعارفی از این اجماع یا حدس به قول معصوم (یعنی حکم واقعی) و یا حدس به یک دلیل معتبر ظنی (یعنی حکم ظاهری) پیدا می کند و لذا چنین اجماعی ارزشمند است.

* پس مراد از عبارت (ولا یعتنی بخلاف السید و...) چیست؟

این است که مخالفت سید مرتضی و اتباع او، ضرری به این اجماع نمی رساند، چرا که: اولاً: آنها معلوم النسب هستند و بر مبنای آنها، مخالفت افراد معلوم النسب ضرر ندارد.

ثانیاً: مخالفت آنها به دلیل اشتباهی بوده که بر ایشان رخ داده است و آن این است که:

آنها دیده اند که در مناظره بزرگان شیعه و اهل تسنن، سنی ها در مقام استشهاد به روایات ضعیف تمسک می کرده اند و حال آنکه فقهاء شیعه چون در شرایط تقیه بوده اند، نمی توانسته اند صراحتاً اعلام کنند که راوی این حدیث یا احادیث ضعیف دیگر فاسق اند و لذا به بهانه اینکه، این خبر واحد است آن را ردّ می کردند و می گفتند ما به آن عمل نمی کنیم.

ص: ۴۰

حال سید مرتضی و تابعین او این صحبت‌ها را مشاهده کرده و خیال نموده‌اند که خبر واحد در شیعه حجّت نیست غافل از اینکه این مسائل از روی تقیّه بوده است و لذا اگر سید نیز به این نکته پی برده بود با قول مشهور مخالفت نمی‌کرد.

ثالثاً: اجماع بر مبنای متأخرین از باب حدس قطعی به قول معصوم، حجّت است و در این شیوه مخالفت یک یا چند نفر مانع از حدس قطعی نمی‌شود.

* پس مراد از عبارت (تتبع الاجماع المنقوله فی ذلک ...) چیست؟

ادّعی اجماع منقول است در حجّیت خبر واحد مبنی بر اینکه:

فقهاء شیعه نه تنها خود فتوی به حجّیت خبر واحد داده‌اند، بلکه ادّعی اجماع نیز بر حجّیت خبر واحد نموده‌اند که نمونه‌هایی از آن را در متن ذکر نموده‌است.

* نخستین مدّعی اجماع در حجّیت خبر واحد کیست و چه می‌گوید؟

شیخ طوسی است که در کتاب عدّه در مبحث حجّیت خبر واحد فرموده است:

مختار من این است که اگر خبری دارای شرایط ذیل باشد حجّت است.

۱- روایت از طریق اصحاب شیعه یعنی امامی اثنی عشری باشد.

۲- حدیث منقول از پیامبر و یا یکی از ائمه باشد و نه از قول صحابه.

۳- راوی ضابط (کثیر الحفظ و قلیل النسیان ..) باشد.

۴- قرینه‌ای مقرون با خبر نباشد، به عبارت دیگر قرینه‌ای از خارج مبنی بر صحت و صدق آن حدیث وجود نداشته باشد و الّا اعتبار به قرائن خواهد بود و نه به خود خبر.

* مراد از قرائن مقرون با خبر در اینجا چیست؟

کتاب، سنت، اجماع و تواتر (و یا عقل).

* مراد از عبارت (جاز العمل به ..) چیست؟

جواب از جمله شرطیه (إذا کان واردا من طریق اصحابنا ...) می‌باشد و حاصل مطلب این است که عمل به خبر واحد مشروط به شرایط فوق‌الجایز است.

١- و الذى يدل على ذلك إجماع الفرقه المحققه، فإني وجدتھا مجمعه على العمل بهذه الأخبار التي رووها في تصانيفهم و دونها في اصولهم، لا يتناكرون ذلك و لا يتدافعون، حتى أن واحدا منهم إذا أفتى بشيء لا يعرفونه سألوه من أين قلت هذا؟

فإذا أحالهم على كتاب معروف أو أصل مشهور و كان راويه ثقة لا ينكر حديثه سكتوا و سلموا الأمر و قبلوا قوله.

٢- هذه عاداتهم و سجيّتهم من عهد النبي صلى الله عليه و آله و من بعده من الأئمة إلى زمان جعفر بن محمد عليهما السلام، الذى انتشر عنه العلم و كثرت الروايه من جهته. فلو لا أن العمل بهذه الأخبار كان جائزا لما أجمعوا على ذلك، لأن إجماعهم فيه معصوم و لا يجوز عليه الغلط و السهو.

٣- و الذى يكشف عن ذلك أنه لما كان العمل بالقياس محظورا عندهم في الشريعة لم يعملوا به أصلا؛ و إذا شدّ واحد منهم و عمل به في بعض المسائل و استعمله على وجه المحاجة لخصمه و إن لم يكن اعتقاده ردّوا قوله و أنكروا عليه، و تبرّءوا من قوله حتى أنهم يتركون تصانيف من وصفناه و رواياته لما كان عاملا بالقياس؛ فلو كان العمل بالخبر الواحد جرى بذلك المجرى لوجب فيه أيضا مثل ذلك، و قد علمنا خلافه.

٤- فان قيل: كيف تدعون إجماع الفرقه المحققه على العمل بخبر الواحد، و المعلوم من حالها أنها لا ترى العمل بخبر الواحد، كما أن من المعلوم أنها لا ترى العمل بالقياس. فان جاز ادعاء أحدهما جاز ادعاء الآخر.

قيل له: المعلوم من حالها الذى لا ينكر أنهم لا يرون العمل بخبر الواحد الذى يرويه مخالفوهم في الاعتقاد و مختصون بطريقه، فأما ما كان رواته منهم و طريقه أصحابهم، فقد بينا أن المعلوم خلاف ذلك، و بينا الفرق بين ذلك و بين القياس، و أنه لو كان معلوما حظر العمل بالخبر الواحد لجرى مجرى العمل بحظر القياس، و قد علم خلاف ذلك.

[استدلال اول شیخ طوسی در وجود اجماع بر حجیت خبر واحد]

اشاره

(استدلال اول شیخ طوسی در وجود اجماع بر حجیت خبر واحد)

و چیزی که بر (جواز عمل به خبر عادل) دلالت دارد، اجماع طائفه شیعه است، زیرا آنها را این چنین یافتیم که همگی مجتمع بر عمل به اخبار روایت شده در کتابهایشان و ضبط کردن آنها در احادیث و اخبارشان اند. و عمل به آن (اخبار مدوّنه در کتبشان) را انکار و دفع نمی کنند، حتی اگر یکی از آنها به امری فتوی دهد که دیگران مدرک آن را نمی شناسند، از او سؤال می کنند این (فتوی) را از کجا و به چه دلیل صادر کرده ای؟ پس وقتی او آنها را به کتاب معروف و یا اصل مشهوری حواله می دهد و راوی آن اصل ثقة باشد، خبرش انکار نمی شود، ساکت شده و تسلیم امر او می شوند و قول (فتوی) او را می پذیرند.

۲- این شیوه (اجماع عمل اصحاب بر حجیت خبر واحد) عادت و مرام ایشان از عهد پیامبر اکرم و امامان بعدش از ائمه اطهار تا زمان امام صادق، که علم از ناحیه حضرتش منتشر شد و روایت از جانب آن امام تکثیر شد و گسترش یافت، بوده (و همچنان پابرجای مانده است).

پس اگر عمل به این اخبار جایز نمی بود، این طائفه بر آن اجماع نمی کردند، چه آنکه در اجماع ایشان (شیعه) معصوم داخل است که غلط، سهو و اشتباه در او ممکن نیست.

۳- و آنچه از این گفته (حجیت خبر واحد) روشن می شود این است که عمل به قیاس در شریعت نزد شیعه ممنوع، و اصلاً به آن عمل نمی کنند، و اگر ندرتاً یکی از ایشان در برخی مسائل به آن عمل نماید و آن را در محاجّه با خصم بکار بگیرد هرچند اعتقادش آن (استعمال قیاس) نباشد، او را رد کرده و آن مورد نادر را نیز انکار می کنند و از قول او تبری می جویند، تا آنجا که نوشته های کسی که به قیاس عمل نموده (هرچند اعتقادش جواز عمل به آن نباشد) ترک کرده و روایاتش را رد می کنند.

پس اگر عمل به خبر واحد هم مثل قیاس و جاری مجرای آن می بود، باید در آن (خبر واحد) نیز مثل این اعمال از شیعه دیده می شد (یعنی عامل به خبر واحد را مورد ملامت و انکار قرار می دادند) و حال آنکه خلاف این را از ایشان می بینیم.

(سؤال و اشکال شیخ طوسی)

۴- اگر گفته شود چگونه ادعا می کنید که اجماع طائفه شیعه بر عمل به خبر واحد می باشد، و حال آنکه از حال ایشان معلوم است که آنها (شیعه) به خبر واحد عمل نمی کنند، همان طور

ص: ۴۳

که معلوم است به قیاس عمل نمی کنند. پس اگر ادّعاء یکی از آن دو (اجماع بر عمل به خبر واحد) جایز باشد، ادّعاء اجماع بر عمل به قیاس نیز جایز است.

(پاسخ سؤال و اشکال)

آنچه از حال طائفه شیعه معلوم است و غیر قابل انکار، این است که ایشان عمل به خبر واحدی را که مخالفینشان (سنی ها) در اعتقاد نقل می کنند، جایز نمی دانند و عمل به خبر واحد را به روایت راویان هم مذهبشان اختصاص می دهند.

پس قبلاً بیان کردیم که آنچه از ایشان معلوم و محرز است خلاف آن (نسبتی است که در سؤال به ایشان داده شد) و تبیین نمودیم که میان عمل به خبر واحد و عمل به قیاس فرق است. و اگر عمل به خبر واحد نیز مثل قیاس ممنوع می بود، باید (آنچه را در مورد قیاس گفته و از عمل به آن نهی کرده اند) خبر را نیز جاری مجرای آن قرار داده (و از عمل به آن نیز منع می نمودند) و حال آنکه خلاف این دیده شده است.

ص: ۴۴

* شیخ طوسی چه دلیلی در اثبات مدّعی خود (وجود اجماع بر حجّیت خبر واحد) اقامه نموده است؟

می فرماید:

طبق تحقیق ما طائفه شیعه به خبر واحد عمل می کنند، مگر راویان از مخالفین باشد.

اگر خبر واحد، آن هم خبر واحدی که کاشف از قول معصوم است، حجّت نبود، به آن عمل نمی کردند. پس خبر واحد با اجماع شیعه حجّت است.

* نخستین اشکال به ادّعی شیخ طوسی چیست؟

این است که می گویند: قضیه به عکس است و طائفه شیعه عمل به خبر واحد را در حکم عمل به قیاس می دانند. پس اگر شما عمل به خبر واحد را در شیعه جایز می دانید، باید عمل به قیاس را نیز نزد آنان جایز بشمارید.

* پاسخ شیخ طوسی به اشکال مذکور چیست؟

این است که بله، اولاً: علمای شیعه بالاجماع به خبر واحد عمل نمی کردند، لکن خبری که راویانش از اهل سنّت و جماعت بوده اند.

امّا خبر واحد مرویّ از طریق ائمه اطهار مورد احترام آنان بوده، برطبق آن عمل کرده و فتوی داده اند.

ثانیاً: قیاس خبر واحد با قیاس باطل، قیاسی مع الفارق است، چرا که بطلان قیاس، از بدیهیات مذهب شیعه است و عامل به آن را طرد کرده و با او قطع رابطه می کنند و حال آنکه مطلب نسبت به خبر واحد بالعکس است.

* فرق دو اصطلاح (اصل) و (کتاب) در متن چیست؟

اصل، مجرد کلام معصوم است، لکن کتاب، شامل کلام نویسنده آن نیز می شود. همان طور که نوادر اصطلاحاً به مجموعه ای اطلاق می شود که در آن احادیث غیر منضبط و اخباری که به واسطه کمی اش باب مستقلی در کتب حدیث برای آن باز نکرده اند.

١- فإن قيل: أليس شيوخكم لا يزالون يناظرون خصومهم في أنّ خبر الواحد لا يعمل به، و يدفعونهم عن صحّته ذلك، حتّى أنّ منهم من يقول: لا يجوز ذلك عقلا، و منهم من يقول: لا يجوز ذلك سمعا، لأنّ الشرع لم يرد به.

٢- و ما رأينا أحدا تكلم في جواز ذلك، و لا صنّف فيه كتابا، و لا أملى فيه مسأله، فكيف أنتم تدعون خلاف ذلك؟

٣- قيل له: من أشرت إليهم من المنكرين لأخبار الآحاد، إنّما تكلموا من خالفهم في الاعتقاد و دفعوهم من وجوب العمل بما يروونه من الأخبار المتضمّنه للأحكام التي يروون خلافها و ذلك صحيح على ما قدّمناه، و لم نجدهم اختلفوا في ما بينهم، و أنكر بعضهم على بعض العمل بما يروونه إلّا في مسائل دلّ الدليل الموجب للعلم على صحّتها فإذا خالفوهم فيها أنكروا عليهم، لمكان الأدلّه الموجبه للعلم و الأخبار المتواتره بخلافه. على أنّ الذين اشير إليهم في السؤال أقوالهم متميزه بين أقوال الطائفه المحقّقه، و قد علمنا أنّهم لم يكونوا أئمّه معصومين. و كلّ قول قد علم قائله و عرف نسبه و تميّز من أقاويل سائر الفرقه المحقّقه لم يعتدّ بذلك القول، لأنّ قول الطائفه إنّما كان حجّه من حيث كان فيهم معصوم. فاذا كان القول من غير معصوم علم أنّ قول المعصوم داخل في باقى الأقوال و وجب المصير إليه على ما بيّنته في الاجماع»^(١)، انتهى موضع الحاجه من كلامه.

ص: ٤٦

(ادامه کلام شیخ طوسی و طرح اشکالی دیگر)**اشاره**

۱- و اگر گفته شود که آیا بزرگان شما طائفه شیعه، پیوسته با مخالفین شان در اینکه به خبر واحد عمل نمی شود و آنان را از صحّت عمل به آن (خبر واحد) منع می کنند، مناظره و مباحثه نمی کنند، تا آنجا که برخی از این بزرگان می گویند: عمل به خبر واحد عقلا جایز نیست و برخی دیگرشان می گویند عمل به آن به مجرد شنیدن جایز نیست، زیرا که دلیل شرعی بر جواز عمل به آن وارد نشده است.

۲- به هر حال احدی (از بزرگان شیعه) را ندیده ایم که در جواز عمل به خبر واحد صحبت کند و یا کتابی (در تقویت آن) مرقوم و یا مسئله ای در رابطه با آن نوشته باشد. پس (در این صورت) چگونه شما ادعاء خلاف آن را می کنید (که اجماع شیعه بر عمل به خبر واحد است)؟

(پاسخ شیخ طوسی به اشکال خودش)

۳- به او گفته می شود: کسانی را که از منکرین عمل به اخبار آحاد بدانها اشاره کردی، تنها با مخالفین و دشمنان خود در اعتقاد سخن گفته و آنان را از (وجوب) عمل به اخباری که دربرگیرنده احکامی که بر خلاف رأیشان است، منع و تحریم نموده اند و این (منع و تحریم) بر اساس آنچه قبلا گفتیم درست است، (نه اینکه به طور کلی از عمل به خبر واحد نهی کنند) و هرگز ندیده ایم که این بزرگان و شیوخ در بین خودشان اختلاف کنند و برخی، برخی دیگر را به خاطر عمل به اخباری که از طریق خودشان روایت شده انکار کنند، مگر در مسائلی که دلیل علمی و قطعی بر خلاف آن (روایات) دلالت کند. پس اگر این برخی در این مسائل با آنها مخالفت نمایند، آنها را (از این جهت که ادله موجب علم بر خلاف آن روایت اقامه شده) انکار کرده و مدارک خود را که ادله علمی و یا اخبار متواتره است و بر خلاف خبری است که در مسئله مزبور اقامه شده به آنها ارائه می دهند. از این گذشته کسانی که در سؤال و اشکال به آنها اشاره شد، آراء و نظراتشان در میان شیعه ممتاز و مشخص است. چرا که آنها را شناخته و می دانیم که از امامان معصوم نیستند (تا عدم موافقتشان با دیگران موجب ضعف کلام دیگران شود). و هر قولی که گوینده اش شناخته شده و نسب او معروف بوده و از اقاویل دیگر علماء شیعه ممتاز و مشخص باشد، به آن اعتنا نمی شود، زیرا قول علماء این طائفه (شیعه) و اجماعشان، از آن جهت که کاشف از رأی معصوم است، حجت است. و لذا وقتی قول غیر معصوم معلوم بوده و در قبالتش اقوال دیگری از علما که مشتمل بر رأی امام باشد، مشخص و محرز باشد، تمایل به این اقوال و عمل به آنها، بنا بر آنچه در مسئله اجماع بیان کرده ام واجب و لازم است.

* حاصل اشکال دوم بر مدّعی شیخ طوسی چیست؟

این است که چگونه بر حجّیت خبر واحد ادّعی اجماع می کنید، و حال آنکه مشایخ شما در مباحثه با علمای سنی می گفتند: هذا خبر واحد، و نحن لا نعمل به. تا آنجا که:

ابن قبه تعبد به آن را عقلا و سید و اتباعش شرعا جایز نمی دانستند و می گفتند دلیلی بر وقوع آن در دست نداریم، علاوه بر اینکه در حجّیت خبر واحد، احدی از طائفه شیعه کتابی یا مقاله ای نوشته و راجع به آن بحثی را مطرح نکرده است.

* پاسخ شیخ طوسی به اشکال مذکور چیست؟

اولا: شیوه طائفه شیعه در برابر علماء سنی و اخبار منقول از راویان فاسق، از روی تقیّه بوده است.

ثانیا: این ها خود به خبر واحد عمل نموده و احدی از آنها بر دیگری اعتراض نمی نموده که هذا خبر واحد، مگر آنجا که دلیل قطعی بر خلاف آن در دست داشته اند.

ثالثا: به فرض که برخی از علماء شیعه هم مخالف عمل به خبر واحد بوده باشند، لکن مخالفت آنها مضر به حال اجماع نمی باشد، چرا که می دانیم آنان امام معصوم نیستند تا مخالفتشان مضرّ به اجماع باشد.

رابعا: اجماعی که کاشف از قول معصوم است، دارای حجّیت است، چرا که سهو و نسیان و غلط در آن راه ندارد.

ثمّ أورد على نفسه: بأنّ العقل إذا جُوز التعيّد بخبر الواحد و الشرع ورد به، فما الّذى يحملكم على الفرق بين ما يرويه الطائفه المحقّقه و بين ما يرويه أصحاب الحديث من العامّه. ثمّ أجاب عن ذلك: بأنّ خبر الواحد إذا كان دليلاً شرعيّاً فينبغى أن يستعمل بحسب ما قرّرتّه الشريعة، و الشارع يرى العمل بخبر طائفه خاصّه فليس لنا التعدّى إلى غيرها. على أنّ العداله شرط في الخبر بلا خلاف. و من خالف الحقّ لم يثبت عدالته، بل ثبت فسقه. ثمّ أورد على نفسه: بأنّ العمل بخبر الواحد يوجب كون الحقّ في جهتين عند تعارض خبرين. ثمّ أجاب: أوّلاً بالنقض بلزوم ذلك عند من منع العمل بخبر الواحد إذا كان هناك خبران متعارضان، فإنّه يقول مع عدم الترجيح بالتخير، فإذا اختار كلا منهما إنسان لزم كون الحقّ في جهتين. و أيد ذلك: بأنّه قد سئل الصادق عليه السّلام عن اختلاف أصحابه في المواقيت و غيرها، فقال عليه السّلام: «أنا خالفت بينهم»⁽¹⁾. قال بعد ذلك: ثمّ قال بعد ذلك: فإن قيل: كيف تعملون بهذه الأخبار و نحن نعلم أنّ روايتها كما رووها رووا أيضاً أخبار الجبر و التفويض و غير ذلك من الغلوّ و التناسخ و غير ذلك من المناكير، فكيف يجوز الاعتماد على ما يرويه أمثال هؤلاء. قلنا لهم: ليس كلّ الثقات نقل حديث الجبر و التشبيه، و لو صحّ أنّه نقل لم يدلّ على أنّه كان معتقداً لما تضمّنه الخبر. و لا يمتنع أن يكون إنّما رواه ليعلم أنّه لم يشدّ عنه شىء من الروايات، لا- لأنّه معتقد ذلك. و نحن لم نعتد على مجرد نقلهم، بل اعتمادنا على العمل الصادر من جهتهم و ارتفاع النزاع في ما بينهم. و أمّا مجرد الروايه فلا حجّيه فيه على حال.

(ایراد دیگر شیخ طوسی به کلام خودش)

سپس شیخ طوسی بر خود ایرادی وارد کرده به اینکه: وقتی عقل، تعبد به خبر واحد را (که به حسب فرض دلیل شرعی و عقلی بر حجیت آن اقامه شده) جایز می داند و شرع نیز آن را تأیید نموده است، پس چه امری شما را بر تفاوت میان خبری که طائفه شیعه نقل نموده و خبری که محدثین سنی نقل کرده اند وادار نموده است.

(پاسخ شیخ به اشکال مذکور)

سپس از این ایراد پاسخ گفته است که: خبر واحد اگر دلیل شرعی باشد، شایسته است به حسب آنچه که شرع انور تقریر و تجویز کرده است استعمال شود و شارع مقدس عمل به خبر طائفه خاصی را (که امامیه باشند) تجویز نموده، پس حق تعدی (و عمل) به غیرش برای ما وجود ندارد. علاوه بر اینکه، عدالت از شرائط (جواز عمل به) خبر واحد است و کسی که با حق مخالفت کند عدالتش ثابت نشده، بلکه فسقش محرز و ثابت شده است.

پس شرط جواز عمل در اخبار ایشان (راویان فاسق سنی) وجود ندارد، در نتیجه با انتفاء شرط، مشروط نیز منتفی می شود.

(ایراد دیگر شیخ طوسی به کلام خودش)

سپس ایرادی دیگر بر خود وارد کرده مبنی بر اینکه: عمل به خبر واحد، سبب می شود که گاهی حق در دو طرف دو خبر متعارض واقع شود (و هر دو طرف نقیض هم فی المثل حق و صحیح باشد، بدین نحو که یک طرف امری را واجب و طرف دیگر همان را حرام بدانند).

(پاسخ شیخ طوسی به اشکال فوق)

سپس از آن ایراد پاسخ گفته: اولاً، به نقض، به لزوم حق بودن در دو جهت نزد کسانی که از عمل به خبر واحد منع کرده اند، هنگامی که دو خبر متعارض (قطعی و یقینی) وارد شده که منکر جواز عمل به خبر واحد، تعبد به آن را قبول داشته باشد. زیرا که وقتی دو خبر متعارض قطعی وارد شود، قائلین مذکور با نبود مرجح قائل به تخییر هستند، بر این مبنا اگر شخصی در مقام تخییر، زمانی به یکی از دو خبر و وقت دیگر به خبری که متعارض به آن یکی خبر است عمل

کند، لازم می آید که هر دو عمل متناقض حق باشد، و این همان اشکالی است که بر ما وارد است.

(مؤیدی بر پاسخ فوق)

مؤید کلام فوق این است که: از امام صادق پیرامون اختلاف اصحابش در مسئله اوقات نمازهای یومیّه و نوافل آنها سؤال شد. امام فرمودند:

من میان ایشان اختلاف انداخته ام و سپس فرمودند:

(کلام شیخ طوسی و طرح اشکالی دیگر)

سپس بعد از مقالات مذکور می گوید: اگر گفته شود: شما با این اخبار چگونه عمل می کنید و حال آنکه ما می دانیم که روایات این اخبار همان طور که این اخبار را نقل نموده اند، اخبار دالّ بر ثبوت جبر و تفویض و غیر این ها را همچون غلّو، تناسخ و امثال این ها از منکرات را روایت کرده اند، پس چگونه اعتماد به نقل امثال این روایات جایز است؟

(پاسخ به اشکال مزبور)

این گونه نیست که همه افراد ثقه، احادیث جبر و تشبیه را هم نقل کرده باشند، حال سلّمنا که این گونه باشد، و لکن معلوم نیست که صرف نقل کاشف باشد که به مضمون خبر پایبند بوده اند، بلکه احتمال دارد روایتش به این منظور بوده که بگوید: هیچ یک از روایات از نظر من مخفی نمانده است، حتی روایات جعلی و اکاذیب، نه اینکه نقل روایت به این انگیزه بوده که بخواهد بفهماند که به مضمون آن معتقد است. و ما به مجرد نقل این افراد اعتماد نداریم، بلکه استناد ما به عمل ثقات بوده که از ایشان صادر گشته و میانشان مخالفت و نزاع نبوده است، اما صرف نقل و روایت فاقد حجّیت بوده و ما هم حجّیت آن را قبول نداریم.

ص: ۵۱

* سومین اشکال بر شیخ طوسی چه بود؟

این بود که سید و اتباعش می گویند: از نظر شما تعبد به خبر واحد عقلا جایز بوده و شرعا تحقق یافته است، یعنی دلیل بر حجیت آن دارید. پس چرا میان خبرهای عامه و خاصه تفصیل قائل شده و خبرهای امامیه را حجّت و خبرهای عامه را لا حجّت می دانید؟

* پاسخ شیخ طوسی به اشکال فوق چیست؟

اولاً: وقتی دلیل شرعی حجیت امری را ثابت نمود، ما تابع آن دلایم. و دلیل شرعی حجیت خبر طائفه به خصوص یعنی شیعه را ثابت نموده است. پس ما تابع خبر آن طائفه به خصوص هستیم که دلیل شرعی حجیت خبرش را ثابت نموده است. ثانیاً: فقهاء شیعه یکی از شرایط حجیت خبر واحد را عدالت راوی آن می دانند. کسی که مخالف حق باشد، یعنی خلافت حقه را قبول نداشته باشد، عادل نیست. بسیاری از علمای عامه خلافت حقه را نپذیرفته و لذا عادل نبوده بلکه فاسق اند. پس خبر واحد مروی از جانب اهل سنت حجّت نیست چرا که: إذا انتفی الشرط، انتفی المشروط.

* پس مراد از عبارت (و اید ذلک ... الخ) چیست؟

این است که شاید توهم شود که در اخبار قطعی تعارض وجود ندارد و لذا شیخ در تأیید این فرض می فرماید: اینکه میان اخبار قطعی و یقینی هم تعارض وجود دارد، فرموده امام صادق است. بنابراین مشارالیه (ذلک) فرض وقوع تعارض میان دو خبر قطعی است.

* چهارمین اشکال بر مدّعی شیخ طوسی چیست؟

این است که حجیت خبر واحد در برخی موارد تالی فاسد دارد و قابل قبول نیست.

* اشکال فوق در چه مواردی وارد است؟

در موارد تعارضی که: حدیثی می گوید فلان امر واجب است و حدیث دیگر می گوید: واجب نیست و یا اینکه مستحب است. اگر خبر واحد حجّت باشد، مستلزم این است که هر دو خبر مذکور حجّت باشند. حجیت هر دو خبر مستلزم این است که حق (حکم الهی) در دو خبر متخالف و یا متناقض باشد. اللازم باطل چرا که تناقض است، الملزوم نیز باطل، پس خبر واحد حجّت نیست.

* پاسخ شیخ طوسی به اشکال مذکور چیست؟

یک پاسخ نقضی و یک پاسخ حلّی است.

* پاسخ نقضی شیخ طوسی به اشکال مزبور چیست؟

این است که این محذور در دو دلیل قطعی هم پیش می آید به این صورت که:

ص: ۵۲

اگر حدیث از نظر سند یقین آور بوده و لکن از نظر دلالت ظهوری بوده و هیچ یک بر دیگری رجحان نداشته باشد، و گروهی به یک حدیث و گروه دیگر به حدیث دیگر عمل کرده باشند، لازم می آید که حق در دو خبر متخالف و متناقض باشد. در نتیجه همان تالی فاسدی که شما در اشکال مطرح کردید، در اینجا نیز لازم می آید. حال هر جوابی که شما در اینجا بدهید، ما نیز در باب خبر واحد خواهیم داد و لذا اشکال مشترک الورد است.

* پاسخ حلّی شیخ طوسی به اشکال مزبور چیست؟

می فرماید:

۱- آنچه به حسب واقع محال است این است که موضوعی عند الله دارای دو حکم متفاوت باشد.

۲- آنچه به حسب ظاهر مانعی ندارد این است که موضوعی دارای دو نوع حکم باشد، یکی واقعی و دیگری ظاهری. در اینجا ما به هر دو عمل می کنیم: در نتیجه اگر عمل ما مصادف با حکم ظاهری شد به ظاهر عمل شده و ما معذوریم و اگر مصادف با واقع شد، که خوب به واقع عمل شده است.

* پنجمین اشکال بر مدّعی شیخ طوسی چیست؟

این است که راویان این اخبار: همان طور که روایات مربوط به فروع دین را نقل می کنند، همان طور نیز روایات مربوط به جبر و تفویض و غلو و تناسخ و غیره را در رابطه با اصول (دین) نقل می کنند.

حال کسی که در رابطه با اصول دین این گونه باطیل را روایت می کند، شما چگونه به اخبار مروی توسط اینان اعتماد می کنید؟

* پاسخ شیخ به اشکال فوق چیست؟

این است که: اولاً: برخی از رواه، این گونه احادیث را نقل کرده اند و لذا چرا به روایات اکثر عمل نکنیم. ثانیاً: سلّمنا که بیشتر رواه این احادیث باطله را نیز نقل کرده باشند، آیا صرف نقل دلیل بر عمل آنها به این روایات است مسلّمانه، بلکه چه بسا به انگیزه جمع همه احادیث چنین کرده اند. هر چند خود عامل به این ها نبوده اند. ثالثاً: ما به صرف نقل حدیث از طرف یک راوی به آن اعتماد نمی کنیم بلکه اعتماد ما بر عمل اصحاب به یک حدیث است. پس به هر حدیثی که اصحاب عمل نموده اند ما نیز عمل می نمائیم و الا نه.

* مراد از عبارت (بل ثبت فسقه ...) چیست؟

این است که: چون اوجب واجبات در دین را که شناخت امام است و تقدیمش بر تمام ما سوی قطعی است، ترک نموده است و ترک چنین واجبی مستلزم فسق است، پس فسق اینان ثابت می شود نه عدالت و وثاقت.

۱- فإن قيل: كيف تعولون على هذه الروايات و أكثر رواياتها المجبره و المشبهه و المقامده و الغلاه و الواقفیه و الفطحيه و غير هؤلاء من فرق الشيعة المخالفه للاعتقاد الصحيح، و من شرط خبر الواحد أن يكون راويه عدلا عند من أوجب العمل به، و إن عولتم على عملهم دون روايتهم فقد وجدناهم عملوا بما طريقه هؤلاء الذين ذكرناهم. و ذلك يدل على جواز العمل باخبار الكفار و الفساق.

۲- قيل لهم: لسنا نقول ان جميع اخبار الآحاد يجوز العمل بها، بل لها شرايط نذكرها في ما بعد، و نشيرها هنا الى جمله من القول فيه: فاما ما يرويه العلماء المعتقدون للحق فلا طعن على ذلك به، و اما ما يرويه قوم من المقلده فالصحيح الذي اعتقده ان المقامد للحق و ان كان مخطئا في الاصول معفو عنه و لا حكم فيه بحكم الفساق، و لا يلزم على هذا ترك ما نقلوه اعلى ان من اشار اليهم لا نسلم انهم مقلده، بل لا يمتنع ان يكونوا عالمين بالدليل على سبيل الجملة، كما يقوله جماعه اهل العدل في كثير من اهل الاسواق و العامه. و ليس من حيث يتعذر عليهم ايراد الحجج ينبغي ان يكونوا غير عالمين، لان ايراد الحجج و المناظره ليس يقف حصول المعرفة على حصولها، كما قلنا في اصحابه الجملة. و ليس لاحد ان يقول: هؤلاء ليسوا من اصحاب الجملة، لانهم اذا سألوا عن التوحيد او العدل او صفات الائمه او صحه النبوه قالوا رويانا كذا، و يروون في ذلك كله الاخبار، و ليس هذا طريق اصحاب الجملة. و ذلك انه ليس يمتنع ان يكون هؤلاء اصحاب الجملة و قد حصل لهم المعارف بالله غير انهم لما تعذر عليهم ايراد الحجج في ذلك احوالوا على ما كان سهلا عليهم. و ليس يلزمهم ان يعلموا ان ذلك لا يصح ان يكون دليلا الا بعد ان يتقدم منهم المعرفة بالله، و انما الواجب عليهم ان يكونوا عالمين، و هم عالمون على الجملة كما قررنا، فما يتفرع عليه من الخطاء لا يوجب التكفير و لا التضليل. (۱)

ترجمه:

(اشكال و سؤال)

شيخ طوسی می فرماید اگر گفته شود:

۱- چگونه بر این روایات تکیه و عمل می کنید و حال آنکه بیشتر روایات و ناقلین آنها از مجبره، مشبهه، غلاه، واقفیه، فطحیه و غیر ایشان از فرق دیگر شیعه هستند که اعتقادشان مخالف عقیده صحیح شماسست، در حالی که از شرايط عمل به خبر واحد این است که راوی آن

ص: ۵۴

عادل باشد و افراد مذکور عادل نیستند و اگر بر عمل آنها اعتماد می کنید و نه بر روایتشان، خواهیم گفت: دیده ایم که روات اخبار یاد شده به طریق باطل طوائف مذکور نیز عمل کرده و معتقد بوده اند و اگر مع ذلک به خبر ایشان عمل کنید، این خود دلالت دارد بر اینکه عمل به اخبار کفار و اهل فسق هم جایز است.

۲- در پاسخ به این ها گفته می شود که: اگر ما قائل به حجیت خبر واحد شدیم، لکن قائل نشدیم که عمل به تمام اخبار آحاد جایز است و حجّت می باشد، بلکه برای خبر واحد شرایطی است که بعدا ذکر خواهیم نمود.

(اجمالی از کلام شیخ طوسی پیرامون خبر واحد و شرایط عمل به آن)

اشاره

اما اخباری که علماء معتقد به حق روایت کرده اند، پس هیچ طعنی در عمل به آنها وارد نیست و اما اخباری را که مقلده نقل نموده اند، صحیح این است که من معتقدم که مقلده هر چند در اصل اعتقادشان که جواز تقلید در اصول است خطا کارند و لکن بخشیده شده از این خطا هستند، از این رو در حق ایشان حکم به فسق نکرده و ترک اخبار منقول از ایشان را روا نمی دارم. از این گذشته کسانی که در اشکال به آنها اشاره شد، قبول نداریم که همگی از مقلده بوده باشند، بلکه ممکن است در اصول بالاجمال عالم به دلیل بوده اند، کما اینکه اهل عدل از اهل بازار و عامه مردم قائل به اصل هستند و سزاوار نیست آنها را جاهل به اصول تلقی کنیم، چه آنکه ایراد حجج و اقامه برهان و توانائی از مناظره، خود صنعت و فنی است که حصول معرفت وابسته به آن نیست، همان طور که عقیده ما درباره اصحاب جمله چنین است، و احدی نمی تواند بگوید که ایشان از اصحاب جمله نبوده و با آنها فرق دارند، زیرا اگر راجع به توحید یا عدل یا صفات ائمه و یا صحت نبوت مورد سؤال واقع شوند می گویند روایت این گونه بما رسیده و در مطالب مذکور به طور کلی اخبار را روایت می کنند (بدون اینکه کمترین دلیل عقلی ارائه کنند) و حال آنکه این رویه طریق اصحاب جمله نیست. هیچ امتناعی ندارد که این (افراد مورد صحبت) از همان اصحاب جمله باشند، که برای آنها شناخت به خدای تعالی و سایر مطالب حقه پیدا شده، منتهی از آنجا که در مقام ایراد دلیل و اقامه برهان ناتوان هستند آن را به طریقی که بر ایشان سهل و آسان است حواله می دهند. و لازم نیست که بدانند این نحو از استدلال درست نیست، مگر پس از حصول معرفت به خدای تعالی، بلکه واجب بر آنها عالم بودن آنهاست (به معارف حقه و معتقدات درست) که اجمالا عالم هستند، چنانکه بیان آن گذشت. پس خطایی که مرتکب آن شده اند موجب نمی شود که حکم به تکفیر و گمراهی شان بشود.

* ششمین اشکال بر مدّعی شیخ چیست؟

این است که شما چگونه به اخبار و روایات موجود که راویان آنها غالباً فاسد المذهب و ضعیف اند یعنی:

۱- یا از فرقه های مجبّره و جبری مسلک ها هستند.

۲- و یا از فرقه های مشبّهه (کسانی که قائل به تشبیه اند) هستند.

۳- و یا از فرقه های مقلّده (قائلین به تقلید در اصول دین) هستند، مثل برخی از اخباری ها.

۴- و یا از فرقه های غلاه (غلوکنندگان) هستند.

۵- و یا از فرقه واقفیه (توقف کنندگان در امام هفتم) هستند.

۶- و یا از فطحی مذهب ها یعنی پیروان عبد الله ابن جعفر، معروف به عبد الله افطح هستند.

۷- و یا اسماعیلی مذهب و یا از سایر فرقه ها هستند.

حال سؤال این است که:

ملاک شما چیست؟ آیا عمل الاصحاب است و یا عدالت راوی؟

اگر ملاک شما در باب خبر، عمل الاصحاب باشد، که اصحاب نیز به روایات این گونه رواه هم عمل کرده اند در نتیجه باید عمل به روایت هر فاسق و فاسدی که مورد وثوق و متحرز از کذب است جایز باشد و شما آن را تجویز کنید و حال آنکه شما چنین تجویزی نمی کنید.

و اگر ملاک شما در باب خبر، عدالت راوی است، به هیچ یک از روایات این گونه راویان نباید عمل کنید، لکن عمل می کنید، چرا؟

* پاسخ شیخ طوسی به اشکال مذکور چیست؟

این است که اگر ما قائل به حجّیت خبر واحد هستیم به این معنا نیست که هر خبر واحدی را حجّت می دانیم. بلکه ما برای حجّیت خبر واحد شرایطی را قائل هستیم که در صورت احراز این شرایط به آن عمل می کنیم و الا نه.

* از شرایط اساسی حجّیت خبر واحد چیست؟

عدالت و وثاقت و ... در راویان است و لذا شیخ طوسی آنان را به چند دسته تقسیم نموده است.

* اولین گروه راویان از نظر شیخ چه کسانی هستند؟

از علماء حق و دانشمندان امامیه اثناعشریه بوده و از ناحیه اعتقاد به هیچ وجه مورد طعن نبوده اند. مثل زراره ها و یا محمد بن مسلم ها و ... که روایاتشان مورد عمل شیعه می باشد. زیرا اگر مناط

ص: ۵۶

و معیار ما در راوی عدالت باشد، بالاجماع ایشان عادلند و شیعه بر حجیت روایات آنها اجماع دارند و اگر مناط و معیار عمل الاصحاب هم باشد، باز می گوئیم، اصحاب نیز به روایات این ها عمل کرده اند.

* دوّمین گروه از راویان در تقسیم شیخ چه کسانی هستند؟

گروه مقلّمده هستند، یعنی کسانی که حتّی در اصول دین هم مقلّد بوده اند و به روایات تمسّک می جستند، بنابراین اگر از آنها سؤال می شد چرا می گویی خدایی هست، می گفتند: از امام صادق به ما روایت شده که خدایی هست و یا اینکه معادی هست و هکذا.

بله طریق ایشان در اعتقادات خطا و اشتباه است، لکن اعتقادشان نوعاً صحیح بوده و این مقدار خطا از آنها قابل اغماض و به نظر ما فاسق به شمار نمی آید.

وقتی فاسق نبودند، مانعی از حجیت و پذیرش اخبار آنها وجود ندارد.

از طرفی از کجا می گوئید که اخباریین همگی مقلّد صرف بوده اند، بلکه جماعت بسیاری از آنها از اصحاب الجمله بوده اند، یعنی با همان عقل فطری خدای را شناخته و باور قلبی دارند، اگرچه در مقام بیان قادر بر استدلال و به طریق اولی قادر به دفع شبهات نباشند، که در امور اعتقادی نیز همین شناخت اجمالی کافی بوده و لازم نیست که شناخت تفصیلی و برهان منطقی پیدا کنند.

* اگر اشکال شود که اخباریین حتی از اصحاب الجمله هم نبوده اند چرا که اصحاب الجمله در پاسخ به سؤالات دست به استدلال می زنند، هرچند قادر به ترتیب منطقی پاسخشان نباشند، همچنان که آن اعرابی (انسان بادیه نشین) در پاسخ به اینکه چه دلیلی بر وجود خدا داری، می گوید: البعره تدلّ علی البعیر و اثر الاقدام تدلّ علی المسیر و ... و یا پاسخ آن پیرزن در هنگام چرخاندن چرخ و هکذا. و حال آنکه اخباریین از این گروه هم نیستند، چرا که اصولاً استدلالی ندارند، نه اجمالاً و نه تفصیلاً، بلکه هر سؤالی پیرامون موضوعی از موضوعات اعتقادی پرسی می گوئید: روینا کذا و کذا.

بنابراین اخباری فاسد العقیده است و نباید به روایات او اعتماد نمود شیخ طوسی چه پاسخی می دهد؟

شیخ طوسی می فرماید چه اشکال دارد که ما بگوئیم:

حضرات اخباریین عارف بالله بوده و معارف عقیدتی را باور دارند و یقین مطلوب نیز در این مقام برای آنها نیز حاصل گردیده است و لذا اینان نیز از اصحاب الجمله هستند، منتهی از آنجا که اقامه دلیل و ذکر برهان برای آنان سخت می نموده، راه آسان را برگزیده اند که همان نقل روایت است و لذا در پاسخ می گفته اند: روینا کذا و کذا.

* اگر اشکال شود که شیوه اخباریین تالی فاسد داشته و مستلزم دور است، چرا که:

۱- تا خدای حکیم نباشد حقایق انبیاء و صدق و عصمت آنان اثبات نمی شود.

۲- از طرف دیگر اینان می خواهند از طریق روایت و حدیث، اثبات وجود خداوند، توحید و صفات خدا ... کنند، در نتیجه دور خواهد شد.

حال آیا لازم است که اینان بدانند ذکر روایت در اصول دین تالی فاسد دارد و باید قبل از ذکر روایت، اصول عقاید را با برهان اثبات کنند یا نه؟ شیخ طوسی چه پاسخ می دهد؟

شیخ طوسی پاسخ می دهد که خیر، این مقدار از ارائه برهان لازم نیست، آنچه لازم است عارف بودن به معارف است که آنها فی الجمله عارف اند و بیش از این لازم نیست و آن دور کذایی نیز موجب کفر و فسق ایشان نمی شود.

* گروه سوّم از راویان چه کسانی هستند؟

جزو فرقه های فطحیه و واقفیه و اسماعیلیه و ... هستند که به نظر ما:

۱- وثاقت راوی برای عمل به روایت او کافی است.

۲- به روایت راوی منفرد نباید عمل شود مگر با ضمیمه، یعنی از طریق دیگر هم نقل شده باشد.

و أمّا الفرق الذين أشار إليهم، من الواقفيّ و الفطحيّ و غير ذلك، فعن ذلك جوابان. ثمّ ذكر الجوابين - و حاصل أحدهما كفايه الوثاقه في العمل بالخبر. و لهذا قبل خبر ابن بكير و بنى فضال و بنى سماعه، و حاصل الثاني أنّنا لا نعمل برواياتهم إلّا إذا انضمّ إليها روايه غيرهم. و مثل الجواب الأخير ذكر في روايه الغلامه و من هو متّهم في نقله. و ذكر الجوابين أيضا في روايات المجبّره و المشبّهه، بعد منع كونهم مجبّره و مشبّهه، لأنّ روايتهم لأخبار الجبر و التشبيه لا تدلّ على ذهابهم إليه. ثمّ قال: فان قيل: ما أنكرتم أن يكون الذين أشرتتم إليهم لم يعملوا بهذه الأخبار لمجّدها، بل إنّما عملوا بها لقرائن اقترنت بها دلّتهم على صحّتها و لأجلها عملوا بها، و لو تجرّدت لما عملوا بها، و إذا جاز ذلك لم يمكن الاعتماد على عملهم بها.

قيل لهم: القرائن التي تقترن بالخبر و تدلّ على صحّته أشياء مخصوصه نذكرها فيما بعد من الكتاب و السنّه و الاجماع و التواتر، و نحن نعلم أنّه ليس في جميع المسائل التي استعملوا فيها أخبار الآحاد ذلك، لأنّها أكثر من أن تحصى، لوجودها في كتبهم و تصانيفهم و فتاواهم، و ليس في جميعها يمكن الاستدلال بالقرآن، لعدم ذكر ذلك في صريحه و فحواه او دليله و معناه، و لا في السنّه المتواتره، لعدم ذكر ذلك في أكثر الأحكام، بل وجودها في مسائل معدوده، و لا في اجماع، لوجود الاختلاف في ذلك.

فعلم أنّ دعوى القرائن في جميع ذلك دعوى محاله. و من ادّعى القرائن في جميع ما ذكرنا كان السير بيننا و بينه، بل كان معولا على ما يعلم ضروره خلافه و مدّعا لما يعلم من نفسه ضدّه و نقيضه. و من قال عند ذلك: إنّني متى عدت شيئا من القرائن حكمت بما كان يقتضيه العقل، يلزمه أن يترك أكثر الأخبار و أكثر الأحكام و لا يحكم فيها بشيء ورد الشرع به. و هذا حدّ يرغب أهل العلم عنه، و من صار إليه لا يحسن مكالمته، لأنّه يكون معولا على ما يعلم ضروره من الشرع خلافه (1). انتهى.

(ادامه کلام شیخ طوسی)

و اما فرقه ای که به ایشان اشاره شد، از جمله واقفیه و فطحیه و غیر این دو، دو جواب از ایشان وجود دارد: سپس دو جواب را ذکر نموده که:

۱- حاصل جواب اول، وثاقت و اطمینان به صدق راوی در عمل به خبر واحد است و بدین خاطر خبر ابن بکیر و بنی فضال و بنی سماعه را قبول کرده اند (با اینکه این ها واقفی هستند).

۲- و حاصل جواب دوم اینکه ما زمانی به روایات اینان عمل می کنیم، که دیگران نیز ناقل آن روایات باشند و نظیر همین پاسخ دوم را در عمل به روایات غلات و کسانی که در مقام نقل حدیث متهم هستند ذکر نموده است و دو پاسخی را که ذکر شد، در عمل به روایت مجبیره و مشبهه ذکر فرموده است. البته ابتداء می فرماید: قبول نداریم که روات این احادیث همگی مجبیره و مشبهه باشند، زیرا صرف نقل این گونه احادیث دلالت ندارد بر اینکه ایشان به مضمون آنها نیز معتقد بوده اند.

(ذکر یک اشکال)

پس اگر گفته شود: شما انکار نمی کنید که افراد مذکور نیز به اخبار مجرد از قرینه عمل نکرده، بلکه عمل آنها به این اخبار به خاطر همراهی آنها با قرائنی بوده که ایشان را بر درستی مضامین آنها دلالت می نموده، و اگر این اخبار از قرائن نامبرده خالی و برهنه می بودند ایشان نیز به آنها عمل نمی نمودند.

و وقتی چنین احتمالی در حق ایشان جایز است، دیگر اعتمادی به عملشان به این احادیث نمی باشد (یعنی نمی توان عمل اینان را دلیل بر حجیت خبر واحد دانست).

(پاسخ اشکال مذکور)

به مستشکلین گفته می شود:

قرائنی که با خبر مقرون شده و دلالت بر صحت آن دارد، اشیاء مخصوصه ای است که بعدا ذکر خواهیم نمود و بالاشاره عبارتند از کتاب، سنت، اجماع، تواتر، و ما می دانیم که در تمام مسائلی که علماء اخبار آحاد را به کار برده اند و جهت استخراج حکم آنها، به آنها متمسک می شوند، این گونه نیست که همگی مقارن با قرائن مذکور باشند، زیرا که اخبار آحاد غیر قابل

شمارش است و در کتب ایشان موجود است و بسیار بعید است که در تمام آن مسائل به قرآن استدلال شود، به دلیل اینکه در تمام آنها از قرآن که یکی از قرائن مذکور است، نمی توان استفاده نمود، چه آنکه حکمی را که خیر بر آن دلالت دارد چه بسا نه در صریح قرآن آمده و نه در فحوا و معنای آن نهفته است و نه در سنت وجود دارد. چرا که آن (سنت متواتره) نیز در اکثر احکام وجود ندارد، بلکه در مسائل معدودی وجود دارد. و نه در اجماع چنین است (که در تمام اخبار آحاد مورد استفاده قرار گرفته باشد) چرا که در بیشتر مسائل یاد شده حکم اختلافی است (و اجماعی تحقق نیافته).

پس این ادعا که در تمام اخبار آحاد قرینه وجود داشته است (و عمل علماء مستند به آن بوده) و نه اینکه به صرف خبر عمل کرده باشند، ادعای محالی است، و میان ما و آن کسی که ادعای قرائن در تمام اخبار نموده است (دقت، تأمل و تفحص) حاکم است، بلکه او بر چیزی اعتماد نموده که ضرورت و بداهت بر خلافش ثابت شده و ادعایی نموده که ضد و نقیض آن از نفس آن دانسته می شود.

و کسی که هنگام نبود قرائن اربعه ادعا کند باید به خبری عمل شود که عقل به مقتضای آن حکم دهد، (کلامش) مستلزم این است که بیشتر اخبار و بسیاری از احکام مستفاد از اخبار را ترک کند و حکم به احکام وارد شده از جانب شرع نماید، و این امری است که علماء از آن روی برمی گردانند و کسی که متمایل به این مقال می شود سخن گفتن را روا نمی داند، چرا که وی بر امری استناد نموده که از جانب شرع ضروره خلافش ثابت شده است. تمام شد کلام شیخ طوسی.

متن:

ثم أخذ في الاستدلال ثانياً على جواز العمل بهذه الأخبار:

بأننا وجدنا أصحابنا مختلفين في المسائل الكثيرة في جميع أبواب الفقه، وكلّ منهم يستدلّ ببعض هذه الأخبار، ولم يعهد من أحد منهم تفسيق صاحبه و قطع المودّة عنه، فدلّ ذلك على جوازه عندهم.

ثم استدلّ ثالثاً على ذلك:

بأنّ الطائفة وضعت الكتب لتمييز الرجال الناقلين لهذه الأخبار و بيان أحوالهم من حيث العدالة و الفسق، و الموافقه في المذهب و المخالفه، و بيان من يعتمد على حديثه و من لا يعتمد، و استثنوا الرجال من جمله ما رووه في التصانيف، و هذه عادتهم من قديم الوقت إلى حديثه. فلو لا جواز العمل بروايه من سلم عن الطعن لم يكن فائده لذلك كله (1). انتهى المقصود من كلامه، زاد الله في علوّ مقامه.

و قد أتى في الاستدلال على هذا المطلب بما لا مزيد عليه، حتّى أنّه أشار في جمله كلامه إلى دليل الانسداد، و أنّه لو اقتصر على الأدلّه العلميّه و عمل بأصل البراءة في غيرها لزم ما علم ضروره من الشرع خلافه. فشكر الله سعيه.

ص: ٦٢

١- عدّه الاصول: ج ١، ٣٥٤، ٣٦٦.

(دومین و سومین استدلال شیخ طوسی در اثبات حجیت خبر واحد)

اشاره

سپس (شیخ طوسی) شروع در استدلال دوم بر جواز عمل به خبر واحد نموده مبنی بر اینکه:

ما دریافته ایم که فقهایمان در مسائل بسیاری از جمیع ابواب فقه با یکدیگر اختلاف نظر داشته اند، دیده ایم در حالی که هریک از ایشان به برخی از این اخبار استدلال نموده اند، در صورتی که از احدی از آنها معهود و معروف نبوده است که دیگری را به واسطه تمسک و استدلال به خبر واحد تفسیق کرده و مؤدّت و رابطه خود را با او قطع نموده باشد.

پس این عدم تفسیق و عدم قطع مؤدّت دلالت دارد بر جواز عمل به خبر واحد نزد آنان.

سپس به استدلال و اقامه دلیل سوم بر اثبات حجیت خبر واحد پرداخته و فرموده است به اینکه: این طائفه (شیعه) کتبی را برای تشخیص روات اخبار آحاد و شرح احوال آنان از نظر عدالت و فسق، موافقت و مخالفت از حیث عقیده و مذهب، و بیان اینکه به چه کسی در نقل احادیث اعتماد می شود و چه کسی غیر قابل اعتماد است تألیف نموده اند.

و در این کتب رجالی را از روایاتی که نقل و حکایت کرده استثناء نموده اند (که اگر یکی از این روات در سند روایتی واقع شد، آن روایت مورد طعن بوده و غیر قابل اعتماد است).

و (این مطلب) از قدیم الایام تا کنون رویه علماء شیعه بوده است، پس اگر عمل به روایتی که روایتش سالم از طعن (یعنی عادل و ثقه) باشند، جایز نباشد، فایده ای در تألیف و تنظیم آن کتب نمی بود.

پس (این همه توجه به رجال و ترجمان زندگی و احوالات ایشان خود دلیلی است بر اینکه عمل به اخبار واحد را تجویز می کرده اند). تمام شد آنچه که از کلام شیخ اراده کرده بودیم.

و در طی استدلال بر مطلب فوق، تقریری را که بیش از آن امکان ندارد بیان نموده و در ضمن فرموده هایش به دلیل انسداد هم اشاره فرموده است که اگر به صرف ادله عملیه اکتفا شود و به اصل برائت در غیر موارد علم عمل گردد، لازم می آید که آنچه از شرع برخلافش ثابت شده ارتکاب گردد. پس خدا از تلاش این بزرگوار تشکر کند.

* مراد از عبارت (و اما الغرق الذين اشار إليهم ...) چیست؟

گروه چهارم روایت در تقسیم شیخ طوسی، از جمله: مجبره، مفوضه، مشبهه، مجسمه، غلاه و ...

غیره می باشد.

* پاسخ شیخ راجع به گروه مذکور چیست؟

این است که: اولاً این گونه نیست که هر محدثی که ناقل احادیث باب جبر و تفویض است، معتقد به آن هم بوده باشد، شاید به جهت ذکر همه احادیث آنها را جمع آوری کرده باشد.

ثانیاً: سلمنا که خود آنها نیز چنین اعتقادی داشته باشند، ما به روایات آنها مع الضمیمه عمل می کنیم و نه منفرداً.

* آیا اشکال مورد نظر دوباره در این پاسخ شیخ طوسی عود نمی کند؟

چرا و بهتر است که در اینجا همان جواب اول از گروه سوم داده شود، یعنی گفته شود که ما به روایات راویان موثق یعنی (متحرّز از کذب) عمل می کنیم.

* آن وقت عدالتی را که شیخ در راوی شرط می داند چه می شود؟

عدالتی را که ایشان در راوی شرط می داند، غیر از عدالتی است که در شهادت لازم است.

* دلیلتان بر مدّعی فوق چیست؟

مطلبی است که در حاشیه معالم (ص ۲۰۱) به نقل از ملا صالح مازندرانی آمده است که:

المستفاد من كلام الشيخ في العده، انّ العدالة المعبره في الروايه، غير العدالة المعبره في الشّهاده، فانه قال الرّواي ان كان مخطئاً في بعض الاقوال او فاسقاً في بعض افعال الجوارح و كان ثقّه في روايته متحرّزاً فيها عن الكذب فانّ ذلك لا يوجب ردّ خبره و يجوز العمل به، لانّ العدالة المطلوبه في الروايه حاصله و انما الفسق با افعال الجوارح يمنع من قبول شهادته و ليس بمانع من خبره.

* حاصل هفتمین اشکال بر مدّعی شیخ طوسی چیست؟

این است که: بله بزرگان شیعه به اخبار کتب معروفه عمل کرده اند، لکن مجرّد عمل، معیار و دلیل بر حجّیت خبر واحد نیست. چرا؟ زیرا که در باب عمل دو چیز معتبر است: ۱- اصل العمل ۲- وجه العمل. حال در مسئله مورد بحث ما وجه العمل معلوم

نیست، چرا که شاید عمل اصحاب به اخبار مزبور به خاطر تواتر آنها و یا وجود قرائن قطعیه در کنار آنها یا حجّت دانستن خبر واحد بوده باشد و هكذا من الاحتمالات. و لذا: إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال، پس شما نمی توانید در اثبات حجّیت خبر واحد به عمل الاصحاب تمسّک نمائید.

ص: ۶۴

* پاسخ شیخ طوسی به اشکال مذکور چیست؟

این است که: دو پاسخ به اشکال مزبور داده است که حاصل پاسخ اول ایشان به شرح ذیل است:

اولاً: فرض متواتر بودن این همه حدیث در کتب اربعه محال است. چنانکه مقرون به قرائن بودن غالب آنها نیز غیر معقول است، چه آنکه قرائن قطعیه منحصر به کتاب و سنت و عقل و اجماع است و لذا برای تمام این احادیث قرائن قطعیه وجود ندارد.

ثانیا: قرآن متعرض یک سلسله کلیات است و حال آنکه احادیث در موارد بسیاری به بیان اجزاء، شرایط و ارکان و غیر ارکان عبادات و معاملات پرداخته اند، به نحوی که وقتی آنها را به قرآن عرضه می کنیم این مطلب نه از صریح و منطوق قرآن استفاده می شود و نه از فحوی و مفهوم موافقت آیات و نه از دلیل الخطاب و مفهوم مخالفت آیات و نه از سایر دلالات سیاقیه آیات از قبیل دلالت اقتضا و تنبیه و اشاره استفاده می شود، پس فاقد قرینه قرآنیه اند.

ثالثا: نود درصد این روایات در زمینه جزئیات احکام بوده که در رابطه با آنها یا احادیث متواتره نداریم و یا به مقدار بسیار کمی داریم و لذا نمی توان برای این همه احکام جزئیه در احادیث از سنت متواتره قرینه پیدا نمود.

رابعا: با وجود اقوال مختلف و اختلاف فقها در رابطه با بیشتر احکام نمی توان به اجماع استشهاد نمود.

خامسا: از نظر حکم عقل نیز باید گفت: در بیشتر موارد احکام شرعیه جزئیه و کلیه، عقل فاقد ادراک است و لذا نمی تواند قرینه شود بر تایید حکم حدیث.

* پس مراد از عبارت (فعلم انّ دعوی القرائن فی جمیع ذلک ... الخ) چیست؟

نتیجه ای است که ایشان از مطالب فوق می گیرند، مبنی بر اینکه:

ادّعی قرائن قطعیه در این همه روایات ادّعی ناممکن است، و لذا حاضریم با مدّعی نشسته و در یکایک احادیث تفحص کرده تا بدانند برای چند حدیث قرینه قطعیه وجود دارد.

* اگر کسی به شیخ بگوید: در هر کجا قرینه قطعیه بر حدیثی یافتیم بدان عمل می کنیم و هر کجا که چنین قرینه ای نبود به حکم عقل مراجعه می نمائیم چه پاسخ می دهد؟

می گوید: لازمه این حرف این است که:

اکثر اخبار و بیشتر احکام را کنار بگذارید و برخلاف شریعت حکم کنید و حال اینکه این سخن مستلزم خروج از دین و تعطیل بسیاری از احکام شریعت است. حاصل مطلب اینکه عمل الاصحاب به خبرهای واحد مجرّد بوده است، لکن به شرط وثاقت راوی.

* مراد از عبارت (ثم اخذ فی الاستدلال ثالثا...) چیست؟

جواب دوّم شیخ است از اشکال هفتم بر مدّعی او، مبنی بر اینکه:

با رجوع به کتب فقهیه در طول تاریخ و سیر در ابواب فقه از طهارت تا دیات و نظر در فتاوی علماء شیعه می بینیم که مجتهدین ما در بیشتر احکام و مسائل شرعی با یکدیگر اختلاف نظر داشته اند و هر کدام فتوایی می دهند، فی المثل یکی حکم به وجوب، دیگری حکم به استحباب و ... می کنند، در حالی که هر کدام هم برای مستند ساختن فتوای خویش به حدیثی از احادیث منقول از ائمه اطهار استدلال می نمایند، در عین حال احدی از ایشان (فقهاء شیعه) را ندیده ایم که دیگری را به خاطر عمل به خبر واحد تفسیق کرده باشد و یا قطع رابطه نموده باشد.

لذا این امور خود دلیلی دیگر است بر اینکه خبر واحد عند العلماء معتبر و عمل به آن جایز است.

منتهی هر کس روی مبنای خودش عمل نموده است.

* برداشت کلی از دلیل اوّل و دوّم شیخ چیست؟

این است که هر دو عمل الاصحاب را نشان می دهند به نحوی که تفکیک این دو از هم معقول نمی باشد و هریک از این دو دلیل مکمل دیگری است.

* مراد از عبارت (ثم استدللّ ثالثا علی ذلک بانّ الطائفه ... الخ) چیست؟

این است که:

از زمان حضرت رضا که تنقیح و پاک سازی احادیث صحیح از جعلی شروع گردید، فقهاء و رجالیون بزرگی همچون نجاشی، کشی، علامه و ... کتاب های متعددی در رجال نوشته اند که در آنها به بیان زندگی نامه و احوالات آنها و همچنین حجّیت قول آنها به تفصیل سخن گفته اند.

* چه مباحثی در کتب رجالی مورد نظر وجود دارد؟

فی المثل بحث می کنند که: آیا فلان راوی عادل است یا فاسق؟

آیا فلان راوی فاسد المذهب است یا صحیح المذهب؟

کدام محدّث حدیثش معتبر و کدام راوی حدیثش غیر معتبر است؟

و هكذا امثالهم:

و لذا حاصل مطلب این می شود که اگر خبر واحد با یک سلسله شرایط حجّت نبود، نوشتن این کتب و رسائل، لغو و بیهوده

بود. و لذا به نظر شیخ انصاری، شیخ طوسی در این زمینه سنگ تمام را گذاشته است.

ص: ۶۶

متن:

ثمَّ انَّ من العجب انَّ غير واحد من المتأخرين تبعوا صاحب المعالم في دعوى عدم دلالة كلام الشيخ على حجّيه الأخبار المجرّده عن القرينه. قال في المعالم على ما حكى عنه: «و الإنصاف أنّه لم يتّضح من حال الشيخ و أمثاله مخالفتهم للسيد إذ كانت أخبار الأصحاب يومئذ قريبه العهد بزمان لقاء المعصوم عليه السّلام و استفاده الأحكام منه، و كانت القرائن المعاضده لها متيسره، كما أشار إليه السيد قدّس سرّه و لم يعلم أنّهم اعتمدوا على الخبر المجرّد ليظهر مخالفتهم لرأيه فيه. و تفتّن المحقّق من كلام الشيخ لما قلناه، حيث قال في المعارج «ذهب شيخنا أبو جعفر قدّس سرّه إلى العمل بخبر الواحد العدل من رواه أصحابنا؛ لكن لفظه و إن كان مطلقا و لكن عند التحقيق يتبيّن أنّه لا يعمل بالخبر مطلقا، بل بهذه الأخبار التي رويت عن الأئمّه عليهم السّلام و دونها الأصحاب، لا أنّ كل خبر يرويه عدل إماميّ يجب العمل به. هذا هو الذي تبيّن لي من كلامه، و يدعى إجماع الأصحاب على العمل بهذه الأخبار، حتّى لو رواها غير الإماميّ و كان الخبر سليما عن المعارض و اشتهر نقله في هذه الكتب الدائره بين الأصحاب عمل به.» انتهى.

قال، بعد نقل هذا عن المحقّق: (و ما فهمه المحقّق من كلام الشيخ هو الذي ينبغي ان يعتمد عليه، لا ما نسبه العلّامه إليه). انتهى كلام صاحب المعالم.

و انت خبير بانّ ما ذكره في وجه الجمع، من تيسير القرائن و عدم اعتمادهم على الخبر المجرّد، قد صرّح الشيخ في عبارته المتقدّمه ببداهه بطلانه، حيث قال:

(انّ دعوى القرائن في جميع ذلك دعوى محاله، فانّ المدّعى لها معوّل على ما يعلم ضروره خلافه و يعلم من نفسه ضده و نقيضه). و الظاهر بل المعلوم أنّه لم يكن عنده كتاب العده.

ترجمه:

(تعجب شيخ انصاری از متأخرین)

جای تعجب است که بسیاری از متأخرین از صاحب معالم پیروی کرده و ادّعی عدم کلام شیخ بر حجّیت خبر واحد مجرّد و برهنه از قرائن را نموده اند.

(مقاله صاحب معالم)

اشاره

صاحب معالم بنا بر آنچه از او حکایت شده در کتاب معالم می فرماید:

انصاف این است که از حال شیخ و امثال او مخالفت با سید مرتضی روشن نشده، چرا که اخبار اصحاب در زمان شیخ به زمان

امام و دیدار با ایشان علیه السّلام نزدیک تر بوده و استفاده احکام و اخذ و دریافت احکام از اصحاب و همچنین قرائن معاضد و مؤید بر احکام و دلالت کننده بر اخبار میسورتر بوده است. چنانکه سید نیز به آن اشاره نموده، (پس شیخ و سید هر دو اخبار

ص: ۶۷

مقرون به قرینه را جایز العمل می دانند) و معلوم نیست که ایشان (شیخ و اتباعش) بر خبر مجرّد از قرینه اعتماد نموده باشند، تا مخالفت آنها با رأی سید روشن شود.

و مرحوم محقق نیز همین مطلبی را که ما از کلام شیخ طوسی استفاده کردیم، متوجّه شده و در کتاب معارج الاصول چنین می فرماید:

(کلام محقق حلی در معارج)

شیخ ما ابو جعفر قائل به عمل به خبر واحد از ناحیه روایات اصحاب ما شده اگرچه عبارت ایشان مطلق است، لکن هنگام تحقیق روشن می شود که وی به مطلق اخبار آحاد عمل نمی کند، بلکه به این روایات و احادیثی که از ائمه روایت شده و اصحاب آنها را در کتب خود مدوّن کرده اند عمل می کند و نه اینکه هر خبر روایت شده از جانب امامی عادل (به نظر ایشان) واجب العمل باشد.

این معنا همان مطلبی است که از کلام شیخ برای من ظاهر و آشکار شده است که اگر ایشان ادّعاء اجماع اصحاب بر عمل به این اخبار را نمود، حتّی به عقیده مرحوم شیخ چنانچه روایتی را غیر امامی نقل کند، مشروط به اینکه از معارض سالم بوده و نقل آن در همین کتب مورد اطمینان که میان اصحاب و علماء امامیه دارج و رائج است مشهور باشد به آن باید عمل نمود.

(نظر صاحب معالم پیرامون فهم محقق از کلام شیخ)

صاحب معالم پس از نقل این عبارت از محقق می فرماید:

و آنچه محقق از کلام شیخ استفاده کرده است، همان مطلبی است که شایسته است بدان اعتماد شود، نه آنچه علامه به شیخ نسبت داده است (مبنی بر اینکه شیخ عمل به اخبار آحاد مجرّد از قرینه را جایز می داند)، تمام شد کلام مرحوم صاحب معالم.

شما خبیر و آگاهی که آنچه صاحب معالم در مقام جمع میان کلام سید مرتضی و شیخ آورده و فرموده: چون قرائن در عصر شیخ ممکن بوده است، لذا ایشان خبر محفوف به قرینه را حجّت دانسته و عمل به آن را جایز دانسته است.

و اما اینکه به حدیث و روایت مجرّد از قرینه هم عمل بکنند معلوم نیست، امری است که خود مرحوم شیخ در عبارت پیشین به بداهت بطلانش تصریح فرموده به اینکه ادّعای وجود قرائن در تمام اخبار آحاد یک دعوا و ادّعای غیر ممکن است و مدّعی آن بر چیزی استناد کرده که خلافش بدیهی است و خود مدّعی هم به نقیض گفته اش آگاه است، پس ظاهر و بلکه معلوم است که کتاب عدّه شیخ نزد صاحب معالم نبوده است.

* حاصل مطلب در عبارت (و الانصاف انه لم يتضح من حال الشيخ ... الخ) چیست؟

این است که:

اگر شیخ می فرماید عمل به خبر واحد جایز است، مرادش عمل به خبر مقرون با قرینه است و اگر سید می گوید عمل به خبر واحد جایز است، مرادش خبر مجرد از قرینه است. پس مخالفت این دو بزرگوار با هم معلوم و محرز نیست.

* حاصل مطلب در عبارت (هذا هو الذي يبين لي .. الخ) چیست؟

این است که از عبارت شیخ این طور استفاده می شود که وی خبر مقرون به قرینه را جایز العمل می داند، نه هر خبر واحدی که به وسیله عادل نقل شود.

ص: ۶۹

وقال المحدث الاسترآبادى فى محكى الفوائد المدئيه: «إنّ الشئخ لا يجوز العمل إلاً بالخبر المقطوع بصدوره عنهم. و ذلك هو مراد المرتضى فصارت المناقشه لفظيه، لا كما توهمه العلّامه و من تبعه»(١). انتهى كلامه.

وقال بعض من تأخّر عنه من الأخباريين فى رسالته، بعد ما استحسن ما ذكره صاحب المعالم: «و لقد أحسن النظر و فهم طريقه الشئخ و السئد من كلام المحقق كما هو حقّه، و الذى يظهر منه أنّه لم ير عدّه الاصول للشئخ، و إنّما فهم ذلك ممّا نقله المحقق و لو رآها لصدع بالحقّ أكثر من هذا. و كم له من تحقيق أبان به من غفلات المتأخّرين، كوالده و غيره. و فيما ذكره كفايه لمن طلب الحقّ و عرفه. و قد تقدّم كلام الشئخ، و هو صريح فيما فهمه المحقق و موافق لما يقوله السئد، فليراجع.

و الذى أوقع العلّامه فى هذا الوهم ما ذكره الشئخ فى العدّه، من أنّه يجوز العمل بخبر العدل الامامى، و لم يتأمل بقيّه الكلام، كما تأمله المحقق، ليعلم أنّه إنّما يجوز العمل بهذه الأخبار التى روتها الأصحاب و اجتمعوا على جواز العمل بها.

و ذلك ممّا يوجب العلم بصحّتها، لا- أنّ كلّ خبر يرويه عدل إمامى يجب العمل به، و إلاً فكيف يظنّ بأكابر الفرقه الناجيه و أصحاب الأئمه- مع قدرتهم على أخذ اصول الدين و فروعه منهم عليهم السّلام- بطريق اليقين: أنّ يعولوا فيهما على أخبار الآحاد المجرّده. مع أنّ مذهب العلّامه و غيره أنّه لا بدّ فى اصول الدين من الدليل القطعىّ و أنّ المقلّد فى ذلك خارج عن ربه الاسلام. و للعلّامه و غيره كثير من هذه الغفلات لألفه أذهانهم باصول العامّه.

و من تتبّع كتب القدماء و عرف أحوالهم، قطع بأنّ الأخباريين من أصحابنا لم يكونوا يعولون فى عقائدهم إلاً على الأخبار المتواتره او الآحاد المحفوفه بالقرائن المفيده للعلم. و أمّا خبر الواحد فيوجب عندهم الاحتياط دون القضاء و الافتاء، و الله الهادى»(٢)، انتهى كلامه.

١- الفوائد المدئيه: ص ٦٧.

٢- هدايه الابرار الى طريقه الأئمه الاطهار: ص ٦٨.

(مقاله محدث استرآبادی)

محدث استرآبادی در کتاب فوائد مدنیّه، بر اساس آنچه حکایت شده می گوید:

مرحوم شیخ، عمل به خبر را جایز نمی داند مگر خبری که به صدورش از ائمه قطع حاصل شده است و این معنا مراد مرحوم سید مرتضی است، پس مناقشه میان این دو بزرگوار لفظی است، نه آن گونه که علامه و پیروانش پنداشته اند. (چرا که ایشان مناقشه را معنوی و شیخ را قائل به حجیت اخبار و سید را منکر آن معرفی می کند).

تمام شد کلام استرآبادی.

(نظر یکی از اخباریون در تایید صاحب معالم و اهانت به علامه و بزرگان شیعه)

اشاره

یکی از اخباریون متأخر از استرآبادی در رساله اش پس از تحسین کلام صاحب معالم گفته است: صاحب معالم نیکو نظر کرده و مسلک شیخ و سید را از کلام محقق نیکو فهمیده است کما هو حقّه، و آنچه از آن (کلام صاحب معالم) روشن می شود این است که ایشان کتاب عدّه الاصول شیخ طوسی را ندیده و طریقه شیخ را از آنچه محقق نقل نموده، فهمیده است و اگر عبارت شیخ را می دید به حق بیشتر از این روی می آورد و چه بسیار از این تحقیقات و نظریات برای او (صاحب معالم) است که به واسطه آن غفلت هایی که از متأخرین صادر شده آشکار می شود مثل والد ایشان (شهید ثانی) و غیر او.

و در آنچه صاحب معالم (در اینجا) فرموده برای کسی که حق را می طلبد و او را می شناسد کفایت می کند و قبلاً نیز کلام شیخ گذشت، در حالی که کلام وی صریح در چیزی است که محقق از آن فهمیده و موافق است با آنچه سید مرتضی می گوید. پس باید به کلام شیخ مراجعه نمود.

سپس قائل مذکور می گوید:

و آن چیزی که علامه را در این وهم و اشتباه انداخته، مطلبی است که شیخ در عدّه فرموده و آن این است که: عمل به خبر عادل امامی جایز است.

و حال آنکه (علامه) در بقیه کلام شیخ آن طور که (محقق) در آن تأمل کرده، تأمل و دقت نفرموده، تا بفهمد که شیخ تنها عمل به اخباری را که اصحاب در کتب خود تدوین نموده و اجماع بر جواز عمل به آن را دارند تجویز کرده است.

البته این اجماع بر جواز و تدوین در کتب از جمله اموری است که موجب علم به صحت آن می شود. (و می توان به آن عمل نمود) نه اینکه هر خیری را که امامی عدل روایت نمود عمل به آن واجب باشد (وگرنه اگر نظر شیخ چنین باشد که علامه گمان کرده است) چگونه می توان در حق بزرگان فرقه ناجیه (شیعه) و اصحاب ائمه گمان برد که با قدرت داشتشان بر اخذ اصول دین و فروع آن از معصومین به طریق قطع و یقین آن را رها نموده و در اصول و فروع بر اخبار آحادی که مجرد از قرائن بوده، اعتماد می نموده اند.

از این گذشته ایشان (علامه و غیر ایشان) ناچارند که در اصول دین به دلیل قطعی رجوع کنند، درحالی که مقلد در آن (در اصول دین) از دایره اسلام خارج است.

البته علامه و دیگران بسیاری از این غفلت ها را داشته اند، چرا که اذهان ایشان با اصول و قواعد اهل سنت الفت داشته اند. و کسی که کتب قدما را تفحص نماید و احوال و اوضاع ایشان را بشناسد، یقین حاصل می کند که اخباری ها و محدثین از اصحاب و علماء ما هرگز در عقایدشان بر اخبار واحد اعتماد نکرده اند، مگر به اخبار متواتر و احادیث و اخبار واحدی که دارای قرائن مفید علم هستند.

اما خبر واحد بدون قرینه از نظر ایشان تنها اثرش احتیاط است و نه حکم کردن و فتوی دادن به آن، خدا هادی همگان است. پایان کلام بعض المتأخرین.

* نظر محدث استرآبادی در برداشت علامه از سخن شیخ چیست؟

این است که علامه خیال کرده که شیخ مدعی حجیت خبر واحد مجرد بوده و این نظر به قول مطلق اشتباه است و حال آنکه شیخ طوسی نیز مثل سید مرتضی تنها به خبرهای مقطوع الصدور عمل می کند و اختلاف معنوی در میان آنها نیست و اگر نزاعی وجود دارد، یک نزاع لفظی است.

یعنی سید در ظاهر تعبیر نموده به اینکه خبر واحد حجّت نیست و شیخ طوسی فرموده: خبر واحد حجّت است و حال آنکه مراد سید، خبر واحد مجرد از قرینه است و مراد شیخ خبر واحد محفوف به قرینه یا قرائن است. پس این گونه نیست که آنچه را که شیخ اثبات نموده سید انکار کند و آنچه را که سید نفی نموده شیخ اثبات کند در نتیجه مناقشه لفظی است.

* مراد از (بعض من تأخر عنه ...) چه کسی است و نظرش چیست؟

سید صدر شارح وافیه است که صاحب معالم را بر این استنباطش تحسین کرده و سپس می گوید:

۱- امکان دارد که هنگام تقریر این مبحث کتاب عدّه الاصول در اختیار صاحب معالم نبوده است و الا اعلان می نمود که میان سید و شیخ اختلاف معنوی وجود ندارد.

۲- این مورد از هنرهای علمی صاحب معالم بوده است، همچنان که پدر بزرگوار ایشان مرحوم شهید ثانی و ... از این مطالب علمی فراوان داشته و با سرانگشت قدرت علمی شان معضلات فراوانی را حل نموده و ابهامات فراوانی را از سر راه اصول و فقه برداشته و مطابق با زمان پیش برده و روشن ساخته اند.

۳- عاملی که علامه را در استنباطش به اشتباه انداخته، این است که:

علامه دیده است که جناب شیخ طوسی در یک مورد از عدّه الاصول به طور مجمل فرموده است:

ما به خبرهای عدل امامی عمل می کنیم، و به همین کلام قناعت کرده و به شیخ نسبت داده که ایشان طرفدار حجیت خبر واحد مجرد است. و الا اگر مثل مرحوم محقق به خود زحمت می داد و زوایای دیگری از کلام شیخ را نیز بررسی می نمود که می فرماید:

ما به روایاتی عمل می کنیم که (دونها: الأصحاب و اجتمعوا علی جواز العمل به ...)، که این مطالب خود قرینه ای است قطعی بر ارزش یک خبر، و نه اینکه مراد شیخ این باشد که به هر خبری که راوی آن امامی عادل باشد ما عمل می کنیم، چنین قضاوتی نمی فرمود. دلیل مطلب نیز در متن ترجمه آمده و نیازی به شرح ندارد.

۴- این اشتباهات از علامه تعجب آور نیست، چرا که ذهن ایشان و امثال ایشان با اصول و فقه

عامه انس و الفت داشته و متأثر از آنهاست که چنین مطالبی را فرموده، و الا کسی که اهل تتبع در کتب قدماء از اصحاب باشد، یقین حاصل می کند که، ما اخباری ها در اعتقاداتمان این است که:

تنها متکی به خبرهای متواتر و یا خبرهای واحد مع القرینه القطعیه هستیم، و خبر واحد مجرد از قرینه به نظر ما تنها موجب احتیاط است و نه فتوی.

* مراد از عبارت (قطع بان الاخباریین من اصحابنا لم یكونوا یعولون ...) چیست؟

تعریض و کنایه ای است به علامه که در کتاب نهایه فرموده است:

اخباری ها در اصول و فروع دین تنها به اخبار آحاد اعتماد کرده اند.

ص: ۷۴

١- أقول: أمّا دعوى دلالة كلام الشيخ في العده على عمله بالأخبار المحفوظه بالقرائن العلميه دون المجرده عنها و أنه ليس مخالفا للسيد قدس سرهما فهو كمصادمه الضروره، فإنّ في العبارة المتقدمه من العده و غيرها ممّا لم نذكرها مواضع تدلّ على مخالفه السيد؛ نعم، يوافق في العمل بهذه الأخبار المدوّنه، إلّا أنّ السيد يدّعي تواترها له أو احتفافها بالقرينه المفيده للعمل، كما صرّح به في محكّي كلامه- في جواب المسائل الثبائيات- من: أنّ أكثر أخبارنا المرويّه في كتبنا معلومه مقطوع على صحّتها، إمّا بالتواتر أو بأماره و علامه تدلّ على صحّتها و صدق روايتها، فهي موجه للعلم مفيده للقطع و إن وجدناها في الكتب مودعه بسند مخصوص من طريق الآحاد(١). انتهى.

٢- و الشيخ يأبى عن احتفافها بالقرينه، كما عرفت من كلامه السابق في جواب ما أورده على نفسه بقوله «فإن قيل: ما أنكرتم أن يكون الذين أشرتم إليهم لم يعملوا بهذه الأخبار بمجرّدها، بل إنّما عملوا بها لقرائن اقتربت بها دلّتهم على صحّتها» إلى آخر ما ذكره.

و مجرّد عمل السيد و الشيخ بخبر خاصّ - لدعوى الأوّل تواتره، و الثاني كون خبر الواحد حجّه - لا يلزم منه توافقهما في مسأله حجّيه خبر الواحد، فإنّ الخلاف فيها يثمر في خبر يدّعي السيد تواتره و لا يراه الشيخ جامعا لشرائط الخبر المعتبر و في خبر يراه الشيخ جامعا و لم يحصل تواتره للسيد، إذ ليس جميع ما دوّن في الكتب متواترا عند السيد و لا جامعا لشرائط لحجّيه عند الشيخ.

٣- ثمّ إنّ إجماع الأصحاب الّذى ادّعاها الشيخ على العمل بهذه الأخبار لا يصير قرينه لصحّتها بحيث تفيد العلم حتّى يكون حصول الإجماع للشيخ قرينه عامّه لجميع هذه الأخبار، كيف! و قد عرفت إنكاره للقرائن حتّى لنفس المجمعين، و لو فرض كون الإجماع على العمل قرينه لكنّه غير حاصل في كلّ خبر بحيث يعلم أو يظنّ أنّ هذا الخبر بالخصوص و كذا ذاك و ذاك ممّا اجمع على العمل به كما لا يخفى، بل المراد الإجماع على الرجوع إليها و العمل بها بعد حصول الوثوق من الراوى أو من القرائن؛ و لذا استثنى القمّيون كثيرا من رجال نوادر الحكمه مع كونه من الكتب المشهوره الجمع على الرجوع إليها، و استثنى ابن الوليد من روايات العبيديّ ما يرويها عن يونس مع كونها في الكتب المشهوره. و الحاصل أنّ معنى الإجماع على العمل بها عدم ردّها من جهه كونها أخبار آحاد، لا الإجماع على العمل بكلّ خبر خبر منها.

١- رسائل الشريف المرتضى (المجموعه الاولى) ص ٢٦، نقلا بالمضمون، و نقل عبارته كما هنا في المعالم، ص ١٩٧.

(نظر شیخ انصاری راجع به عمل شیخ طوسی به اخبار مجرد از قرینه)

۱- اما ادعای دلالت کلام شیخ در عده بر عمل وی به اخبار محفوف به قرینه علمیّه و نه خبر مجرد از قرائن را دلیل بر عدم مخالفت وی با سید گرفتن، مثل مخالفت با امر ضروری و بدیهی است.

زیرا در عبارت قبلی شیخ در عده و دیگر عبارات که در اینجا ذکر نمودیم، مواردی وجود دارد که صراحتاً دلالت بر مخالفت ایشان با سید دارد.

بله وی در عمل به این اخبار تدوین شده در کتب و مجامع شیعه موافق با سید است، با این تفاوت که سید ادعا می کند تواتر این اخبار یا مقرون بودنشان به قرینه مفید علم است، چنانچه در جواب مسائل تبانیات خود به این امر تصریح کرده است که: بیشتر اخبار روایت شده در کتب ما (امامیه) معلوم است و یا به واسطه تواترشان و یا به واسطه احتفاف به قرینه و علامتی که بر صحت آنها و صدق روات و ناقلین دارد، به درستی شان قطع حاصل است. چه آنکه این تواتر و همراه بودن قرینه با آنها خود موجب علم برای ماست، اگرچه این اخبار را در کتب شیعه به سند مخصوص به نحو آحاد می یابیم و به صورت خبر واحد نقل شده اند.

(بیان مخالفت شیخ با سید مرتضی در عمل به اخبار)

۲- در حالی که مرحوم شیخ از قبول احتفاف و مقرون بودن این اخبار به قرائن اباء می کند، چنانکه در پاسخ به اشکالی که قبلاً بر خود وارد نمود و فرمود که: (فإن قيل: ما انکرتم ان یکون ... الی آخر العبارة:) علی ای حال:

از مجرد عمل سید و شیخ به خبر خاصّی، به خاطر ادعای اوّلی (سید) بر تواتر و حجّت دانستن دوّمی (شیخ) خبر واحد را، اتفاق هر دو در خبر واحد لازم نمی آید، زیرا ظهور مخالفتشان:

۱- یا در خبری است که سید مرتضی ادعای تواترش را دارد، و حال آنکه شیخ آن را جامع شرایط عمل به خبر نمی داند و برای آن اعتبار قائل نیست (یعنی سید به خبر مزبور عمل می کند و حال آنکه شیخ آن را ردّ می نماید).

۲- و یا در خبری است که شیخ آن را جامع شرائط دانسته و حال آنکه تواترش برای سید ثابت نشده، چه آنکه تمام اخبار مدوّن در کتب از نظر سید مرتضی متواتر نیستند، همان طور که

به نظر شیخ تمام آن اخبار دارای شرائط عمل به آنها نیستند (که در اینجا شیخ به این مورد از خبر عمل می کند و حال آنکه سید آن را رد می کند).

نتیجه: این دو مورد اختلاف گواه بارزی است بر مخالفت این دو بزرگوار بر یکدیگر.

(قرینه نبودن اجماع شیخ بر صحت اخبار)

۳- سپس اینکه اجماع و اتفاق علماء که شیخ ادعای آن را بر عمل به این اخبار نمود، قرینه ای بر صحت این (اخبار) نمی شود به نحوی که مفید علم باشد، تا حصول آن (اجماع) و تحققش برای شیخ، قرینه عامه ای باشد برای تمام این اخبار.

چگونه (می توان چنین ادعا نمود) و حال آنکه انکار ایشان (شیخ) از قرائن را حتی برای خود مجممین هم دانستید.

و به فرض که تحقق اجماع بر صحت عمل به اخبار قرینه باشد، لکن تحقق اجماع برای دانه دانه اخبار و قرینه شدن بر صحت آنها به نحوی که علم یا ظن خاص پیدا شود که این خبر به خصوص و یا آن خبر دیگر مورد اجماع عملی اصحاب و علماء واقع است، غیر ممکن است.

بلکه مراد از اجماع اصحاب بر عمل به اخبار مدوّنه به فرض تحقق و ثبوتش این است که علماء به خاطر اطمینانی که به راوی خبر داشته اند یا از قرائن علم به صحت آن پیدا نمایند، بالا جماع آن را جایز العمل می دانند.

و لذا علماء قم بسیاری از رجال کتاب (نوادر الحکمه) را با اینکه از کتب مشهوره بوده و اجماع علماء است که به آن عمل می نمایند، استثناء نموده (و نقل آنها را معتبر ندانسته اند).

و ابن ولید نیز از روایات عبیدی، اخباری را که از یونس نقل نموده استثناء کرده و آنها را حجت ندانسته، در صورتی که این روایات نیز در کتب مشهوره ضبط شده است. حاصل کلام اینکه:

معنای اجماع بر عمل به اخبار این است که، به صرف اینکه خبر واحدی، خبر واحد است مورد رد علماء قرار نمی گیرد، نه اینکه مقصود این باشد که اجماع قائم است بر عمل اصحاب و علماء به دانه دانه از اخبار واحد.

ثم إن ما ذكره - من تمكن أصحاب الأئمة من أخذ الأصول و الفروع بطريق اليقين - دعوى ممنوعه واضحه المنع. و أقل ما يشهد عليها ما علم بالعين و الأثر من اختلاف أصحابهم فى الأصول و الفروع، و لذا شكى غير واحد من أصحاب الأئمة إليهم اختلاف أصحابهم، فأجابوهم تاره بأنهم عليهم السلام قد ألقوا الاختلاف بينهم حقنا لدمائهم، كما فى روايه حريز و زراره و أبى أيوب الخزاز(١)، و اخرى أجابوهم بأن ذلك من جهه الكذابين، كما فى روايه فيض بن المختار:

«قال: قلت لأبى عبد الله عليه السلام: جعلنى الله فداك، ما هذا الاختلاف الذى بين شيعتكم؟ قال: «و أى الاختلاف؟ يا فيض!»، قلت له: إننى أجلس فى حلقهم بالكوفه و أكاد أشك فى اختلافهم فى حديثهم، حتى أرجع إلى المفضل بن عمر، فيوقفنى من ذلك على ما تستريح به نفسى. فقال عليه السلام:

أجل، كما ذكرت يا فيض! إن الناس قد أولعوا بالكذب علينا، كأن الله افترض عليهم و لا يريد منهم غيره. إننى احذت أحدهم بحديث، فلا يخرج من عندى حتى يتأوله على غير تأويله. و ذلك لأنهم لا يطلبون بحديثنا و بحبنا ما عند الله تعالى، و كلّ يحب أن يدعى رأساً»(٢).

ص: ٧٨

١- علل الشرائع، ج ٢ ص ٣٩٥ ب ١٣١ ح ١٣-١٤-١٥.

٢- اختيار معرفة الرجال، ص ١٣٤.

(انتقاد شیخ از فراز اخیر کلام سید صدر (شهاب الدین عاملی))

اشاره

آنچه شهاب الدین عاملی از تمکین اصحاب الائمه در اخذ اصول و گرفتن فروع به طریق قطع و یقین از (ذوات مقدسه معصومین) ذکر نمود، ادعائی است ممنوع که وجه ممنوعیتش روشن است و کمترین دلیل و شاهد بر منع و فساد این ادعا، مشاهده بالعین و الاثر اختلاف اصحاب ائمه در اصول و فروع است، لذا بسیاری از اصحاب ائمه از اختلاف اصحاب به ایشان (ائمه) شکایت و علتش را استفسار نموده اند، پس گاهی به آنها پاسخ داده اند که خودشان القاء خلاف میان اصحاب نموده اند، به خاطر جلوگیری از ریخته شدن خون آنها، چنانچه در روایت حرزیه، زراره و ابی ایوب خزاز این تعلیل آمده و گاهی به آنها پاسخ داده اند به اینکه این امر از ناحیه دروغ گویان و کذابین ناشی شده است، چنانچه در روایت فیض مختار علت را این طور معرفی کرده اند که:

فیض مختار می گوید: محضر امام صادق عرض کردم:

فدایت شوم: این چه اختلافی است میان شیعیان و تابعین شما؟

حضرت فرمودند: کدام اختلاف؟ ای فیض!

به ایشان گفتم: در حلقه (مجلس) ایشان در کوفه نشسته بودم و از اختلاف ایشان در احادیثی که مطرح می شد نزدیک شد به شک و تردید بیفتم تا اینکه پیش مفضل بن عمر رفته ولی من را از آن بازداشت و به من آرامش داد. حضرت فرمود: بله همین طور است که گفتم، ای فیض مردم حرص می ورزند که به ما دروغ ببندند، گویا خدای تعالی این امر را واجب نموده و از ایشان غیر از دروغ چیز دیگر را نمی خواهد. من به یکی از ایشان خبری را می دهم، هنوز از نزد من بیرون نرفته آن را تأویل می کند، به این جهت که اینان گفته ما را طالب نبوده و نمی خواهند به واسطه حبّ و دوستی ما اهل بیت به آنچه مطلوب خداوند و رضای اوست برسند، بلکه هر کدام دوست دارند ریاست را مدعی شوند.

١- و قريب منها: روايه داود بن سرحان(١)، و استثناء القميين كثيرا من رجال نوادر الحكمة معروف، و قصه ابن أبي العوجاء أنه قال عند قتله «قد دستت في كتبكم أربعة آلاف حديث»(٢) مذكوره في الرجال.

و كذا ما ذكره يونس بن عبد الرحمن من أنه أخذ أحاديث كثيرة من أصحاب الصادقين عليهما السلام ثم عرضها على أبي الحسن الرضا عليه السلام فأنكر منها أحاديث كثيرة(٣)، إلى غير ذلك مما يشهد بخلاف ما ذكره.

٢- و اما ما ذكره(٤)- من عدم عمل الأخباريين في عقائدهم إنما على الأخبار المتواتره و الآحاد العلميه- ففيه: أن الأظهر في مذهب الأخباريين ما ذكره العلماء من أن الأخباريين لم يعولوا في اصول الدين و فروعه إنما على أخبار الآحاد(٥). و لعلمهم المعينون مما ذكره الشيخ في كلامه السابق في المقلده من أنهم إذا سألوا عن التوحيد و صفات الأئمه و النبوه قالوا: روينا كذا، و أنهم يروون في ذلك الأخبار. و كيف كان، فدعوى دلاله كلام الشيخ في العده على موافقه السيد في غايه الفساد، لكنّها غير بعيدة ممن يدعى قطعيه صدور أخبار الكتب الأربعة، لأنه إذا ادعى القطع لنفسه بصدور الأخبار التي أودعها الشيخ في كتابيه فكيف يرضى للشيخ و من تقدّم عليه من المحدثين أن يعملوا بالأخبار المجرّده عن القرينه!

٣- و أمّا صاحب المعالم فعذرّه أنّه لم يحضره عدّه الشيخ حين كتابه هذا الموضوع، كما حكى عن بعض حواشيه(٦) و اعترف به هذا الرجل.

٤- و أمّا المحقق قدس سرّه فليس في كلامه المتقدم منع دلاله كلام الشيخ على حجّيه خبر الواحد المجرد مطلقا، و إنما منع من دلالته على الإيجاب الكلّي- و هو أن كلّ خبر يرويه عدل إمامي يعمل به- و خصّ مدلوله بهذه الأخبار التي دوّنها الأصحاب و جعله موافقا لما اختاره في المعبر من التفصيل في أخبار الآحاد المجرّده بعد ذكر الأقوال فيها، و هو «أنّ ما قبله الأصحاب أو دلّت القرائن على صحّته عمل به، و ما اعرض الأصحاب عنه او شدّ يجب أطراحه». انتهى.

ص: ٨٠

١- رجال الكشّي - اختيار معرفه الرجال-: ج ١ ص ٣٩٩ ح ٢٨٧.

٢- أمالي الشريف المرتضى (غرر الفرائد و درر القلائد): ج ١ ص ١٢٧.

٣- البحار: ج ٢ ص ٢٤٩ ب ٢٩ ح ٦٢.

٤- أي الشيخ حسين الكركي الذي تقدّم نقل عبارته في ص: ١٩٩.

٥- نهايه الاصول (مخطوط): الورقه ١٣٩ ص ٢ س ١٩.

٦- الحاكي هو الفاضل المازندراني في حاشيته على المعالم: ص ٢٣٤.

۱- و از حیث مفهوم قریب به روایت فیض مختار است:

الف: روایت داود بن سرحان.

ب: استثناء کردن اهل قم بسیاری از رجال کتاب نوادر الحکمه معروف و مشهور.

ج: و داستان ابن ابو العوجاء که در وقت کشتنش گفت: در کتاب شما (شیعیان) چهار هزار حدیث جعلی و ساختگی داخل نمودم، در کتب رجال مذکور است.

د: و عبارتی که یونس بن عبد الرحمن ذکر کرده و گفته است که:

احادیث بسیاری از اصحاب امام باقر و امام صادق اخذ کرده و سپس آنها را بر امام رضا عرضه داشتم که بلافاصله حضرت (احادیث) بسیاری از آنها را انکار نمودند.

و غیر این امور، موارد و شواهدی وجود دارد که همه بر خلاف مطالبی است که اخباری مزبور گفته است.

(بیان عدم موافقت شیخ با سید)

۲- و اما راجع به آنچه اخباری مذکور، در عمل نکردن اخباری ها (در عقایدشان) جز بر اخبار متواتر و آحادی که عملی بوده و همراه قرائن مفید یقین اند، باید گفت:

اظهر در مسلک اخباری ها از نظر ما همان است که مرحوم علامه حلی فرمود که این گروه در اصول و فروع آن اعتماد نمی کنند جز بر اخبار واحد، و شاید فرقه مقلده ای که در کلام شیخ طوسی آمده و گفته است هنگامی که در مسائل توحید و صفات ائمه یا نبوت مورد سؤال واقع می شوند، می گویند: این چنین روایت شده ایم و در این ابواب اخبار آحاد را روایت می کنند.

به هر صورت ادعای دلالت کلام شیخ در کتاب عده بر موافقت ایشان با سید مرتضی، در نهایت بطلان و فساد است، لکن از کسی که مدعی قطعی الصدور بودن اخبار وارد در کتب اربعه است بعید نیست، زیرا کسی که مدعی قطع و یقین به صدور اخبار وارد در دو کتاب شیخ طوسی (یعنی تهذیب و استبصار) که دو تا از کتب اربعه هستند، چگونه حاضر به پذیرش این مطلب است که شیخ و متقدمین بر شیخ از علماء محدث، به اخبار مجرد از قرینه عمل می کرده اند.

(ادامه کلام شیخ انصاری در عدم توافق شیخ و سید)

۳- و اما عذر صاحب معالم این است که: کتاب عده در هنگام کتابت این مبحث نزد او نبوده

است (تا در کلمات شیخ خود خوب نظر نماید) چنانچه از بعضی حواشی بر معالم این معنا حکایت شده و اخباری سابق الذکر نیز به آن اعتراف نموده است.

۴- و امّا مرحوم محقق، در کلام گذشته اش مطلبی که دلالت کلام شیخ را بر حجّیت خبر واحد مجرد از قرینه به طور کلی منع کند وجود ندارد، بلکه از دلالت کلام او بر حجّیت خبر واحد به نحو ایجاب کلی منع نمود چه آنکه مرحوم محقق فرمود: (هر خبری که عادل امامی نقل کند شیخ به آن عمل می نماید). سپس خبری را که دارای این خصوصیت اند به اخبار مدوّن در کتب اربعه اختصاص داد و پس از نقل اقوال در عمل به اخبار واحد، رأی مرحوم شیخ را با تفصیلی که ایشان در کتاب معتبر داده است و آن را اختیار نموده موافق دانسته و فرموده است که: خبری را که اصحاب پذیرفته اند، یا قرائنی بر صحت آن دلالت دارد بدان عمل می شود و خبری که اصحاب از آن اعراض نموده و نقلش کم و نادر است، ردّش واجب است.

از کلام مذکور برداشت می شود که وی نمی خواهد بگوید:

شیخ هر خبری را حجّت می داند، بلکه به اعتقاد محقق رأی شیخ این است که خبر واحدی که راوی آن عادل و امامی بوده و اصحاب آن را قبول و در کتب خود نوشته اند، حجّت است مثل اخبار وارد در کتب اربعه، و هر خبری که دارای چنین امتیازی نباشد، حجّت نیست.

* حاصل مطالب در عبارت (اقول اما دعوی دلاله کلام الشیخ ... الخ ...) چیست؟

این است که سخنان اخباری مزبور (سید صدر) مبتلا به اشکالات فراوانی است، از جمله اینکه:

۱- ایشان نیز همانند صاحب معالم مدّعی شد که کلام شیخ در عدّه الاصول دلالت دارد بر اینکه او نیز به خبرهای محفوف به قرائن عمل می کند نه به خبرهای مجرّد از قرائن و مدّعی شده اینکه بگوئید که شیخ با سید مخالف نیست، مثل این است که بدیهیات را انکار کنید، چرا که مواضع و موارد متعدّدی از کتاب عدّه الاصول که برخی را متذکر شدیم و برخی را نیاوردیم بر این مخالفت تصریح دارند.

* پس مراد از عبارت (نعم یوافقہ فی العمل بہذہ الاخبار المدوّنہ الّا ...) چیست؟

این است که شیخ هم مثل سید عامل به اخبار مدوّنه در کتب معروفه است با این تفاوت که:

این روایات عند الشیخ، خبر واحد مجرّد ولی جامع شرائطاند، لذا بدانها عمل می شود، لکن عند السید یا متواتراند یا محفوف به قرائن قطعیه ای که مفید علم اند.

* شاهد شیخ اعظم بر مطلب فوق چیست؟

این است که سید در پاسخ به مسائل تبائیات (گاه فروشان) فرموده است:

بیشتر احادیث شیعہ که در کتب اربعه نقل شده، معلوم و مقطوع الصدور است، چرا که یا متواتراند و به صدورشان یقین داریم و یا همراه با امارات و قرائنی هستند که این قرائن دلیل بر صحت و صدق این اخبارند و لذا این روایات برای ما قطع آورند، اگرچه در کتب حدیثی به صورت خبر واحد نقل شده باشند یعنی:

۱- قرائن بسیاری آنها را قطعی ساخته و ما نیز به قطع عمل می کنیم و نه به ظنّ.

۲- شیخ طوسی در پاسخ هفتم از اشکال مذکور تصریح نمود به اینکه قرائن قطعیه مضبوط و محصور است و ادّعی اینکه اکثر اخبار همراه قرائن هستند، ادّعایی محال است که گذشت.

بنابراین ما نیز قبول داریم که سید و شیخ هر دو به این اخبار عمل می کردند ولی هر کدام روی مبنای خویش. یعنی:

- سید بر این مبنا عمل می کند که این اخبار را متواتر و یا محفوف به قرائن می داند.

- شیخ بر این مبنا عمل می کند که این اخبار را واجد تمام شرائط می داند.

* حال که هر دو (شیخ و سید) عامل به این اخبارند ثمره این بحث چیست؟

این است که:

ص: ۸۳

۱- نسبت به احادیثی که به نظر سید و شیخ هر دو متواتر و یا مع القرینه اند و یا حد اقل به نظر شیخ خبر واحد دارای شرائطاند، دارای هیچ ثمره ای نیست چرا که هر دو عمل می کنند.

۲- و نسبت به احادیثی که به نظر سید متواتر یا دارای قرینه اند سید عمل می کند، لکن از آنجا که عند الشیخ نه متواتراند، نه دارای قرینه و نه خبر واحد جامع شرائطاند، شیخ به آنها عمل نمی کند.

۳- و نسبت به روایاتی که عند الشیخ خبر واحد جامع الشرائطاند ولی عند السید نه متواترند و نه واحد مع القرینه، شیخ بدانها عمل می کند ولی سید نه.

* دوّمین اشکال سید صدر چه بود؟

این است که سید صدر مدّعی است که همین که شیخ می گوید:

اصحاب بر تدوین این اخبار اجماع کرده اند و سپس به آنها عمل نموده اند، خود قرینه قطعیه ای است بر صحت و صدق خبر، پس شیخ نیز روی قرائن قطعیه عمل می کند با این تفاوت که قرائن بر دو قسم اند:

۱- قرائن شخصی و خاص که در خصوص هر خبر و شخص هر حدیثی، وجود داشته و دلیل بر صدق آنهاست.

۲- قرائن نوعی و عام که به صورت عمومی و کلی بر صحت و صدق احادیث در کتب اربعه دلالت دارند.

حال سید مدّعی قرائن شخصیّه و خاصّه است و شیخ مدّعی قرائن نوعیه و کلیه (یعنی همان اجماع مذکور) است.

* پس حاصل مطلب در عبارت (ثم ان الاجماع الاصحاب الذی ادعاه الشیخ علی العمل ... الخ) چیست؟

پاسخ شیخ اعظم است به دوّمین ادّعا و اشکال سید صدر مبنی بر اینکه:

۱- خود شیخ طوسی تصریح نمود که اکثر این اخبار مجرّد از قرینه یا قرائن هستند و این نظر را ما از زبان خود او گرفتیم.

۲- این اجماع مورد ادّعا بر تصحیح و حجّیت این اخبار است و نه بر صحّت و صدق آنها، چرا که این ها دو مقام اند:

الف: مقام صدور ب: مقام حجّیت و اجماع بر مقام حجّیت است و نه بر اصل صدور.

۳- سلّمنا که اجماع الاصحاب قرینه بر صحت و صدق این اخبار باشد ولی اجماع بر یکایک این اخبار نیست، یعنی چنین نیست که دانه دانه این احادیث دارای اجماع بر عمل باشند تا ما یقین و یا

مظنه به صدق داشته باشیم، بلکه قدر مسلم این است که اجماع داریم بر رجوع به این احادیث و عمل به آنها، پس از وثوق به راوی و یا به روایت و بیش از این اجماعی در کار نیست.

* شاهد شیخ اعظم بر این مطلب چیست؟

این است که قمی ها بسیاری از رجال نوادر الحکمه را که از کتب مشهوره است استثناء نموده و بدانها عمل نکرده اند.

بر همین اساس ابن ولید (استاد صدوق) روایاتی را که عیدی از یونس روایت می کند استثناء نموده و به آنها عمل نمی نماید، هرچند این روایات در کتب معتبره وارد شده اند.

* مراد از عبارت (و الحاصل: انّ معنی الاجماع علی العمل ... الخ ...) چیست؟

این است که معنای اجماع اصحاب علی العمل بالاخبار این است که:

این خبرها از این جهت که خبر واحدند نباید مردود شناخته شوند، نه اینکه معنایش این باشد که به یکایک این اخبار نیز عمل می کرده اند.

* سوّمین اشکال سید صدر چه بود؟

این بود که ایشان تصریح نمود به اینکه: کیف یظنّ با کابر الفرقة الناجیه و اصحاب الاثمه مع قدرتهم علی اخذ اصول الدین و فروعه منهم بطریق یقین ان یعولوا فیها علی اخبار الآحاد المجزّد.

* مراد از عبارت (ثمّ انّ ما ذکره من تمکن اصحاب الاثمه ... الخ) چیست؟

پاسخ شیخ انصاری است به سید صدر، که می فرماید:

این ادعا که اصحاب الاثمه متمکن از اخذ اصول و فروع از امامان به طریق یقین متمکن و قادر بوده اند، ادعایی باطل و واضح المنع است و شاهد بر این مطلب این است که:

در روایات می خوانیم که اصحاب الاثمه در اصول و فروع اختلاف می کردند و لذا عدّه زیادی از این اصحاب، از اختلاف الاصحاب به آنان شکایت می بردند:

۱- ائمه گاهی در مقام جواب می فرمودند: ما خود میان اصحاب اختلاف ایجاد می کنیم و آن به منظور حفظ خون آنهاست. از جمله در روایت حریز و زراره است که جناب کلینی در کافی نقل نموده و مرحوم در حاشیه همین بحث آورده است و آن اینک:

«فی الکافی عن زراره عن الباقر قال سألته عن مسئله فاجابنی ثمّ جاء رجل فسئله عنها فاجابه بخلاف ما اجابنی ثمّ جاء آخر

فاجابه بخلاف ما اجابني و اجاب صاحبي فلما خرج الرجلان قلت:

يا ابن رسول الله رجلا من اهل العراق من شيعتكم يسألان فاجبت كل واحد منهما بغير ما اجبت به صاحبه.

ص: ٨٥

فقال: يا زرارہ انّ هذا خير لنا و ابقی لنا و لكم و لو اجتمعتم علی امر واحد یصدقکم الناس علینا لکان اقل لبقائنا و بقائکم.

ثم قال: قلت لابی عبد الله شیعتکم لو حملتموهم علی السیئه و علی النار مضوا و هم یخرجون من عندکم مختلفین قال فاجابنی بمثل جواب أبیه.

۲- و گاهی هم می فرمودند:

برخی از این اختلافات از سوی کذابین و جاعلین حدیث رخ می دهد و در این رابطه احادیث فراوان داریم که به برخی از آنها اشاره می کند و چون در متن و ترجمه آمده، از تکرار آن خودداری می کنیم.

* مراد از عبارت (و اما ما ذکره من عدم عمل الاخباریین فی عقائدهم الا ... الخ) چیست؟

اشاره به چهارمین اشکال سید صدر است که گفت:

ما اخباری ها در اعتقاداتمان فقط به خبرهای متواتره و یا خبر واحد مع القرینه متکی هستیم و نسبتی که علامه به ما داده است ناتمام است.

* پاسخ شیخ به اشکال فوق چیست؟

این است که حق با علامه است و اعتقاد ما نیز این است که (اخباری ها چه در اصول و چه در فروع متکی بر اخبار آحاد هستند و شاید منظور جناب شیخ طوسی هم که سابقا می فرمود:

جمعی از محدثین که همین اخباری ها می باشند جزء مقلده هستند یعنی در اصول دین هم می گویند: روینا کذا و کذا.

* مراد از عبارت (و کیف کان فدعوی دلالة کلام الشیخ فی العده ... الخ) چیست؟

این است که ادعای توافق شیخ و سید در باطن، در نهایت فساد و بطلان است. لکن این مسئله از اخباری جماعت بعید نیست.

زیرا که استرآبادی و سید صدر و امثالهم ... که قرن ها پس از شیخ طوسی می زیسته اند با صراحت تمام مدعی هستند که تمام اخبار کتب اربعه قطعی الصدورند، حال چگونه چنین طرز فکری به خود اجازه می دهد و خود را راضی می کند به اینکه بگوید:

به عقیده شیخ طوسی که نزدیکتر به عصر ائمه بوده و قرائن بیشتری در اختیار داشته، این خبرها خبرهای واحد مجرد بوده است، بلکه به طریق اولی به وی نسبت می دهند که او نیز این احادیث را مع القرینه می دانسته.

به هر حال اخباری ها از این ادعاهای ... بسیار داشته اند.

* مراد از عبارت (و اما صاحب المعالم: فعذره انه ... الخ) چیست؟

بیان عذر صاحب معالم است مبنی بر اینکه:

وی در هنگام تدوین مبحث مزبور کتاب عده الاصول شیخ را در کنارش نداشته و تنها با اعتماد و اتکاء به استنباط محقق، چنین قضاوتی را نموده است که اتفاقاً در کلمات سید صدر و در حواشی معالم هم به این نکته اشارت رفته است.

* مراد از عبارت (و اما المحقق، فلیس فی کلامه المتقدمه ... الخ) چیست؟

این است که در کلمات ایشان اثری از اینکه وی در صدد ایجاد توافق میان سید و شیخ باشد وجود ندارد یعنی:

مرحوم محقق نخواست به شیخ طوسی نسبت دهد که وی طرفدار سلب کلی بوده و هیچ خبری را حجت نمی داند، بلکه محقق خودش طرفدار ایجاب جزئی و تفصیل است. یعنی معتقد است که هر حدیثی که اصحاب آن را در کتابها تدوین نموده و بدان عمل کرده اند آن حدیث حجت است، اگرچه ضعف سندی داشته باشد و در مقابل هر حدیثی که مشهور از آن روی گردان باشند، هر چند قوی السند باشد، فاقد ارزش است آنگاه مراد محقق این است که شیخ را نیز با خود هم عقیده کند یعنی مدعی است که شیخ طرفدار ایجاب کلی نیست و کلیه خبرهای واحد عدل امامی و یا ثقه را حجت نمی داند، بلکه طرفدار همان ایجاب جزئی است که ما می گوئیم، و نه طرفدار سلب کلی.

به عبارت دیگر:

محقق در صدد نفی ایجاب کلی است و نه اثبات سلب کلی.

* مراد از تبان در عبارت (فی جواب المسائل التبتیات ...) چیست؟

آن چنان که فیروزآبادی در قاموس گفته:

۱- تبان بر وزن غلام نام قریه ای است از قراء طرثیث.

۲- و به کسر (باء) و تشدید (تاء) و یا به فتح (باء) و تشدید (تاء) قریه ای است در اطراف حران.

و مراد از این مسائل سؤالاتی بوده که اهالی این قریه از ایشان پرسیده اند و یا مسائلی است که ایشان در آن قریه نوشته اند.

١- و الانصاف انّ ما فهمه العلامه من اطلاق قول الشيخ بحجّيه خبر العدل الامامى اظهر ممّا فهمه المحقّق من التّقييد، لانّ الظاهر انّ الشيخ انما يتمسّك بالاجماع على العمل بالروايات المدوّنه فى كتب الاصحاب على حجّيه مطلق خبر العدل الامامى، بناء منه على انّ الوجه فى عملهم بها كونها اخبار عدول. و كذا ما ادّعاه من الاجماع على العمل بروايات الطوائف الخاصّه من غير الاماميه، و الّا فلم يأخذه فى عنوان مختاره و لم يشترط كون الخبر ممّا رواه الاصحاب و عملوا به، فراجع كلام الشيخ و تأمله، و الله العالم، و هو الهادى الى الصّواب.

٢- ثمّ إنّّه لا يبعد وقوع مثل هذا التدافع بين دعوى السيّد و دعوى الشيخ، مع كونهما معاصرين خيرين بمذهب الأصحاب فى العمل بخبر الواحد. فكم من مسأله فرعيّه وقع الاختلاف بينهما فى دعوى الاجماع فيها. مع أنّ المسأله الفرعيّه أولى بعدم خفاء مذهب الأصحاب فيها عليهما، لانّ المسائل الفرعيّه معنونه فى الكتب مفتى بها غالبا بالخصوص. نعم قد يتفق دعوى الاجماع بملاحظه قواعد الأصحاب، و المسائل الاصوليه لم تكن معنونه فى كتبهم. إنّما المعلوم من حالهم أنّهم عملوا بأخبار و طرحوا أخبارا.

فلعلّ وجه عملهم بما عملوا كونه متواترا او محفوفاً عندهم، بخلاف ما طرحوا، على ما يدّعيه السيّد على ما صرّح به فى كلامه المتقدم^(١)، من أنّ الأخبار المودعه فى الكتب بطريق الآحاد متواتره او محفوفه. و نصّ فى مقام آخر على أنّ معظم الأحكام يعلم بالضروره و الأخبار المعلومه^(٢).

ص: ٨٨

١- المعتبر: ص ١٩٩.

٢- رسائل السيد المرتضى: ج ٣ ص ٣١٢.

(فقاوت شیخ انصاری میان مرحوم محقق و علامه)

اشاره

۱- انصاف این است که آنچه علمامه از اطلاق کلام شیخ در حجیت خبر عدل امامی فهمیده، (اعم از اینکه اصحاب آن را پذیرفته و در کتبشان آورده باشند یا نه) آشکارتر و به صواب نزدیکتر است از تقییدی که محقق از کلام ایشان فهمیده است (و حجیت خبر عدل امامی را به خبر اختصاص داده که اصحاب آن را قبول کرده و در کتبشان نوشته اند). زیرا ظاهر کلام شیخ این است که:

ایشان به اجماع علماء بر عمل به روایات مدونه در کتب اصحاب، بر حجیت مطلق خبری که راوی آن عادل و امامی باشد تمسک نموده و بناء ایشان (شیخ) در این (تمسک) مبنی بر این است که، وجه عمل علماء به این اخبار و علت آن این است که:

چون اخبار مزبور اخباری هستند که از روایات و ناقلینی صادر شده اند که عادل هستند، روشن است وقتی علت حجیت اخبار مدون در کتب اصحاب نفس خبر واحد بودن و اینکه راوی آن عادل و امامی است باشد، پس باید از اخبار در کتب تعدی نموده و بگوئیم ایشان هر خبری را که ناقلش عادل و امامی است حجیت می داند، نه خصوص اخبار مدون در کتب اصحاب را.

و همچنین اجماعی که شیخ آن را ادعا نمود مبنی بر اینکه:

اصحاب به روایات فرق خاصه و طوائف دیگری که شیعه و امامی نیستند عمل نموده و اجماع بر حجیت این اخبار دارند، می گوئیم:

اجماع مزبور را شیخ معلول آن می داند که اخبار مذکور از افرادی موثق صادر شده است و لذا هر خبر واحدی که راویش مورد وثوق باشد از نظر ایشان حجیت است (و شاهد ما بر این استظهار و اینکه فرموده علامه درست تر است از کلام محقق این است که: مرحوم شیخ برای اختیار خود و مسلکش در عمل به اخبار عنوان (حجیت خبر واحد) را انتخاب کرده است) و الا اگر عقیده وی حجیت مطلق خبر واحد نمی بود، نباید عنوان را مطلق خبر واحد قرار می داد، بلکه لازم بود قید مطلوب را در آن درج می نمود. پس جهت صدق گفتار ما به کلام ایشان مراجعه کن و در آن تأمل نمائید، خدای تعالی عالم به امور است و اوست که هدایت کننده به راه صحیح است.

وقوع چنین اختلافی میان ادعای سید و شیخ دور از ذهن نیست (یکی مدعی اجماع بر حجیت خبر واحد و یکی قائل به اجماع در عدم حجیت خبر واحد)، در صورتی که هر دو معاصر و آگاه به مرام اصحاب و علماء در عمل به خبر واحدند.

پس چه بسا مسائل فرعی ای که میان این دو بزرگوار در ادعای اجماع در آن مورد اختلاف بوده است. با اینکه مسئله فرعیه (حکم فقهی) در پنهان نماندن رأی و نظر اصحاب در آن برای این دو بزرگوار سزاوارتر است (از مسئله اصولی) برای آنان.

زیرا مسائل فرعی غالباً در کتب عنوان شده و فقهاء به خصوص آنها فتوی داده اند، (نه اینکه مسئله را بطور کلی ذکر نموده و اجماعی را نیز به دنبال آن مطرح کرده باشند به نحوی که از آن به دست نیاید که حکم خاص مورد اجماع است و یا حکم کلی).

اگرچه گاهی ادعای اجماع بر مسئله ای به ملاحظه قواعد کلیه ثابت نزد اصحاب صورت گرفته (هرچند مسائل فقهیه در کتب فقهی بطور جزئی و خاص عنوان شده) درحالی که مسائل اصولی اساساً در کتب عنوان نگردیده و ذکر از آنها به میان نیامده است. و آنچه از حال اصحاب و علماء معلوم است این است که به اخباری عمل و برخی از آنها را طرح می کنند، (بدون آنکه به طور مشخص جهت عمل و یا علت ترک این اخبار محرز باشد) بنابراین:

شاید علت عملشان به اخبار معموله، متواتر بودن و یا همراه بودنشان با قرائن مفید علم و یقین نزد عاملین به آنها بوده باشد، به خلاف اخبار و احادیث مطروحه که چنین نبوده اند بنا بر آنچه سید ادعای آن را نمود و در کلامش تصریح کرد که:

اخبار وارد در کتب به طریق آحاد صورتاً چنین است، لکن در واقع یا متواتراند و یا همراه قرائنی است که دلالت بر صحّتشان می کند. و در مقام و محلّ دیگر تصریح نمود که معظم احکام به واسطه بداهت و ضرورت و همچنین به وسیله نقل اخبار معلوم و قطعی، تحصیل می شود.

و یحتمل کون الفارق بین ما عملوا و ما طرحوا مع اشتراكهما فی عدم التواتر و الاحتفاف فقد شرط العمل فی احدهما دون الآخر علی ما يدّعیه الشیخ قدّس سرّه علی ما صرّح به فی کلامه المتقدّم (۱)، من الجواب عن احتمال کون عملهم بالأخبار لاقترانها بالقرائن.

نعم لا یناسب ما ذکرناه من الوجه تصریح السید بأنّهم شدّد و الانکار علی العامل بخیر الواحد.

و لعلّ الوجه فی: ما اشار إلیه الشیخ فی کلامه المتقدّم بقوله:

(أنّهم منعوا فی الأخبار الّتی رواها المخالفون فی المسائل الّتی روی اصحابنا خلافها) و استبعد هذا صاحب المعالم فی حاشیه منه علی هامش المعالم، بعد ما حکاه عن الشیخ:

«بأنّ الاعتراف بانکار عمل الامامیه بأخبار الآحاد لا یعقل صرفه إلی روايات مخالفیهم، لأنّ اشتراط العداله عندهم و انتفاءها فی غیرهم کاف فی الإضراب عنها، فلا وجه للمبالغه فی نفی العمل بخیر یروونه»، انتهى.

و فی: أنّه یمکن أن یمکن إظهار هذا المذهب للتجنّن به فی مقام لا- یمکنهم التصریح بفسق الراوی، فاحتالوا فی ذلك بأنّ لا نعمل إلّا بما حصل لنا القطع بصدقه بالتواتر او بالقرائن، و لا دلیل عندنا علی العمل بالخبر الطّتی و إن کان روایه غیر مطعون. و فی عباره الشیخ المتقدّمه إشاره الی ذلك حیث خصّ إنکار الشیوخ للعمل بالخبر المجرد بصوره المناظره مع خصومهم.

ترجمه:

(یک احتمال)

و احتمال دارد که فارق میان اخبار معموله و احادیث مطروحه:

با وجود اشتراکشان در عدم تواتر و نداشتن قرینه، فقدان شرط عمل در یکی و وجود این شرائط در دیگری (اخبار معموله) است. (یعنی اخبار معموله به واسطه روایات امامی و عادل روایت شده اند و حال آنکه این شرط در اخبار مطروحه وجود ندارد و ناقلین آنها واثق نبوده و مورد اعتماد نیستند). بنا بر آنچه که مرحوم شیخ در کلام سابقش در جواب این احتمال که شاید وجه العمل اقتران و احتفاف به قرینه و علّت ترک فقدان قرینه باشد، چنین پاسخ داده و بدان تصریح نمودند.

ص: ۹۱

بله: آنچه ما آن را ذکر نمودیم (توجیه برای جمع میان کلام سید و شیخ) با تصریح سید به اینکه علماء شدیداً عمل به خبر واحد را انکار نموده اند (و عمل به آن را مثل عمل به قیاس می دانند)، تناسب ندارد (و عبارت مذکور مانع از جمع میان این دو بزرگوار است).

(توجیه کلام سید)

شاید وجه در این (انکار) همان وجهی باشد که شیخ در کلام قبلی به شرح ذیل به آن اشاره نمود:

که ایشان (اصحاب) از (عمل به) اخباری که مخالفین شیعه (عامه) در مسائلی که از جانب امامیه نیز برخلاف آنها روایت شده منع نموده اند.

(استبعاد صاحب معالم از توجیه مذکور)

صاحب معالم مستبعد شمرده است این (توجیه) را در حاشیه معالم بعد از آنکه از شیخ حکایت نمود که: (اعتراف به انکار عمل امامیه به اخبار آحاد، معقول نیست که ناظر به روایات مخالفین شیعه باشد، چه آنکه اشتراط عدالت از نظر اصحاب و متنفی بودن آن در این روایت خود در روی گرداندن از این اخبار کافی است، پس دیگر وجهی برای مبالغه در نفی خبر اهل خلاف «عامه» وجود ندارد).

(پاسخ شیخ انصاری به استبعاد صاحب معالم)

در این بیان و تقریر صاحب معالم این اشکال وجود دارد که:

ممکن است اظهار این مذهب (انکار مطلق خبر واحد به حسب ظاهر) به خاطر محفوظ نگه داشتن خود به واسطه آن، در مقامی بوده است که تصریح به فسق روات اهل خلاف بر ایشان امکان نداشته است و لذا در مقابل آنها علت طرح را عدم حجیت خبر واحد دانسته، اظهار می داشتند که: ما عمل نمی کنیم مگر به خبری که قطع به صدقش به واسطه تواتر و یا قرائن برای ما حاصل شود و از نظر ما دلیلی بر جواز عمل به خبر ظنی وجود ندارد اگرچه راوی آن مطعون نباشد.

و در عبارت قبلی شیخ (در اینکه اخبار مورد انکار خصوص اخبار مخالفین است) اشاره ای است به اینکه انکار شیوخ نسبت به اخبار واحد را به خصوص موردی اختصاص داده که با دشمنان خود مناظره و محاجه داشته است.

* به طور کلی چه برداشت هایی از کلام شیخ طوسی در عده الاصول صورت گرفته؟

سه نوع برداشت شده است از جمله:

۱- برداشت صاحب معالم و برخی از اخباریین که می گویند:

نزاع میان سید و شیخ لفظی بوده و هر دو خبر واحد مع القرینه و نه خبر واحد مجرد را حجت می دانند.

۲- برداشت محقق اول که می گوید: نزاع میان شیخ و سید معنوی است، منتهی نه در این حدّ که سید قائل به سلب کلی و شیخ طرفدار ایجاب کلی باشد، بلکه شیخ طرفدار ایجاب و سلب جزئی است و به عبارت دیگر قائل به تفصیل است.

۳- برداشت علامه که می گوید: نزاع شیخ و سید حقیقی بوده آن هم به نحو ایجاب و سلب کلی.

یعنی سید می گوید: هیچ خبر واحد مجردی حجت نیست و شیخ می گوید تمام خبرهای واحد عادل امامی و یا ثقه، حجت است، اما تفصیل نمی دهد میان اخباری که اصحاب آنها را تدوین کرده و به آنها عمل نموده اند و یا غیر اصحاب ...

* مراد از عبارت (و الانصاف ... الخ) در متن مورد بحث چیست؟

بیان شیخ انصاری در مقام داوری است که می فرماید: انصاف این است که برداشت علامه از عبارت شیخ که اطلاق را فهمیده درست است و نه برداشت محقق که تقیید را از آن فهمیده است.

* سرّ مطلب به نظر شیخ انصاری چیست؟

این است که شیخ طوسی که در مقام استدلال:

۱- بر اجماع الأصحاب علی العمل بالروایات المدوّنه تمسک نموده است.

۲- و یا بر عمل اصحاب به روایات طوائف خاصّه ای از غیر امامیه ائمه ثقه (مثل واقفی ها و فطحی ها) ادّعی اجماع نموده است. برای این عنوان اجماع بر عمل، موضوعیتی قائل نمی باشد بلکه در مقام تنقیح مناط است. به عبارت دیگر مراد شیخ این است که این عمل اصحاب به خاطر عدالت و وثاقت راوی بوده و لا غیر و در صورتی که این چنین باشد می گوئیم: المناط و العله تعمیم.

پس هر حدیثی که راوی آن امامی عدل و یا ثقه باشد، حجت است چه اصحاب بدان عمل کرده باشند یا نه.

* جناب شیخ چه گواهی بر مطلب فوق دارد؟

دو شاهد بر این فرموده شیخ انصاری وجود دارد:

ص: ۹۳

الف: در عنوان مسئله فرمود:

و اما ما اخترته من المذهب فهو أنّ الخبر الواحد إذا كان وارداً من طريق أصحابنا القائلين بالامامة.

۲- و كان ذلك مروياً عن النبي أو عن الأئمة.

۳- و كان ممن لا يطعن في روايته.

۴- و يكون سديداً في نقله و ... جاز العمل به.

و در این عنوان صحبت از عمل الاصحاب و تدوین الاصحاب در کار نیست و حال آنکه اگر مختار شیخ این بود که محقق گفت، در عنوان بحث منظورش را بیان می نمود.

ب- در شرح لمعه شهید فراوان وجود دارد که مشهور فقهاء فتوائی و جناب شیخ طوسی فتوای دیگری داده است، آنگاه در خود متن و یا در حواشی اشاره شده به اینکه، این بر اساس روش خود شیخ است. پس ملاک عندالشیخ عمل الاصحاب نیست، در نتیجه حق با علامه است.

* پس مراد از عبارت (ثم انه لا يبعد وقوع مثل ... الخ) چیست؟

این است که شیخ و سید دو فقیه نامدار از مذهب شیعه و در یک عصر و زمان می زیسته اند مع ذلك بعید نیست که هر یک ادعای اجماعی نموده باشد که با هم متعارض باشند یعنی سید ادعای اجماع نموده باشد بر عدم حجیت خبر واحد و شیخ ادعای اجماع کرده باشد بر حجیت خبر واحد، و لذا سؤال این است که روی چه مبنایی این دو بزرگوار در یک مسئله دو اجماع متعارض را ادعا نموده اند؟

که شیخ انصاری در پاسخ به سؤال مذکور می فرماید:

أولاً: این گونه ادعای اجماع کردن از چنین شخصیت هایی بعید نیست، چرا که در کتب امثال این بزرگواران از این اجماعات متضاده بسیار دیده می شود.

فی المثل یکی مدعی اجماع بر وجوب جمعه شده و دیگری مدعی اجماع بر عدم وجوب آن با اینکه مسائل فرعیه عملیه و فقهیه، از زمان قبل از زمان آنان مطرح بوده و فتاوی اصحاب هم منقح و در کتب مدون بوده است، لکن این ها ادعای اجماعات متعارض نموده اند.

حال وقتی که در مسائل فرعیه چنین بوده است، چه رسد به مسائل اصولیه، از جمله مسئله حجیت خبر واحد که تا آن موقع معنون نبوده و مورد حجاجی و بحث واقع نشده، بلکه اولین کتاب مفصل اصولی، کتاب الذریعه سید و دومین کتاب اصولی، عدّه الاصول شیخ است و لذا در این شرایط ادعای دو اجماع متعارض بعید نیست. چرا؟

زیرا آنچه از اصحاب و بزرگان شیعه به دست این دو بزرگوار می رسیده بدین گونه بوده که اصحاب

ص: ۹۴

به برخی از احادیث عمل کرده و برخی دیگر را ردّ نموده اند.

أما: اینکه وجه العمل آنها و یا وجه الرّدشان چیست، نمی دانیم.

در نتیجه بر پایه هر دو مبنا دست به توجیه زده، می گوئیم شاید:

۱- وجه العمل این بوده که یک دسته از احادیث متواتر و یا واحد مع القرینه القطعیه بوده است.

۲- وجه الطرح این بوده که برخی اخبار، خبر واحد مجرّد بوده است که توجیه فوق با مبنای سید سازگار است. و یا اینکه بگوئیم شاید:

۱- وجه العمل و الطرح آن باشد که آن بعض مورد عمل، خبر واحد جامع الشرائط بوده و لذا اصحاب عمل نموده اند، و آن بعض مطروحه، خبر واحد فاقد شرایط حجّیت بوده و لذا مورد اعراض اصحاب واقع شده، که توجیه مذکور با مبنای شیخ سازگار است.

نکته: اینکه هر دو توجیه محتمل بوده و هیچ یک بر دیگری اولویّت ندارد.

* پس مراد از عبارت (نعم: قد يتفق دعوى الاجماع بملاحظه ...) چیست؟

تبصره شیخ است بر توجیه خود و آن عبارتست از اینکه:

این توجیه ما با تصریحات سید مرتضی سازگار نمی باشد، چرا که وی تصریح نموده به اینکه اصحاب و علماء شیعه به شدت، عمل به خبر واحد را انکار نموده اند. پس معلوم می شود که ادّعی اجماع سید مستند به تصریحات اصحاب است. حال اگر شیخ طوسی عمل الاصحاب به بعض الاخبار را دیده، ولی سید از زبان آنها انکار فوق را شنیده، پس باید حق به جانب سید باشد.

* پس مراد از عبارت (فلعلّ وجه عملهم بما عملوا ...) چیست؟

این است که: تبصره فوق هم حق را به جانب سید نمی برد، چرا که شیخ می گوید:

من نیز قبول دارم که اصحاب عمل به اخبار آحاد را به شدت انکار می کرده اند و لکن این شدت انکار در مقام مخاصمه با عامّه بوده است.

به عبارت دیگر: اصحاب ما عمل به اخباری را منع کرده اند که راویان آنها از مخالفین بوده است آن هم در صورتی که از جانب اصحاب ما ضدّ منقولات آنان نقل شده است.

* پس مراد از عبارت (و استبعد صاحب المعالم ...) چیست؟

بعید شمردن صاحب معالم است توجیه شیخ انصاری و شیخ طوسی را.

وی مدّعی شده است که حق با سید است چرا که: اگر مراد فقها از این شدت انکار ردّ بر عامّه باشد ما می گوئیم: اصولیین شیعه در باب شرائط حجّیت خبر می گویند: راوی باید عادل باشد، پس قول فاسق حجّت نیست و از نظر ما مخالفین فاسقند و قولشان حجّت نیست حال این شرایط برای ردّ

ص: ۹۵

روایات عامّه کفایت می کند و نیازی هم به این همه مبالغه ندارد بنابراین:

از اینکه هریک به طور علی حده و با حدّت و شدّت عمل به خبر واحد را انکار کرده اند خود کاشف از این است که خبر واحد از نظر امامیه به قول مطلق حجّت نیست.

* پس مراد از عبارت (و فيه أنّه يمكن ان يكون اظهار هذا المذهب ... الخ) چیست؟

پاسخ شیخ است به نظر صاحب معالم به اینکه:

صاحب معالم که دست به اعتراض فوق زده است از یک نکته غفلت نموده و آن این است که، اصحاب ما اگر به طور علی حده دست به انکار عمل به خبر واحد زده اند، از روی مکر و چاره سازی و حيله شرعی بوده است، چرا؟

زیرا که چون روی سخن شان با عامه بوده و نمی توانسته اند با صراحت بگویند راوی روایت شما فاسد است می گفته اند: هذا خبر واحد و نحن لا نعمل به.

یعنی سخنی بوده که در مقام محاجّه با مخالفین گفته می شده ولی در مقام عمل به روایات امامیه، هرگز عمل به خبر واحد را انکار ننموده اند.

* چرا فرمود (فلا وجه للمبالغه في نفی العمل بخبر يروونه...)?

زیرا مبالغه در جایی مورد نیاز است که اگر به آن تمسّک نجویند چه بسا دیگران به مخالفت با واقع کشیده شده و به اخباری که نباید عمل کنند، عمل نمایند.

روشن است وقتی شرط عمل عدالت بوده و این امر در روات اهل خلاف موجود نباشد کسی توهم جواز عمل برایش پیش نمی آید، و حال آنکه نسبت به روایاتی که اصحاب امامیه نقل نموده اند، بدون مبالغه مزبور و اصرار بیش از اندازه در ترک عمل به آنها، غرض حاصل نمی شود بدین خاطر باید بگوئیم:

مراد شیخ از انکار علماء همان عمل به اخبار واحدی است که از طریق شیعه نقل شده و به این ترتیب شیخ را نیز باید همچون سید در زمره مخالفین حجّیت خبر واحد قرار داد.

* مراد از عبارت (و التّجّنن به ...) چیست؟

این است که (جنّه) به معنای سپر و آلتی است که به واسطه آن خویشتن را از آسیب حفظ می نمایند. حال:

چون اظهار مذهب مذکور سبب سلامت آنها از آسیب و گزند مخالفین می شده آن را در جهت امنیت خود به کار می گرفتند.

و الحاصل أنّ الإجماع الذى ادّعه السيد قدّس سرّه قولى، و ما ادّعه الشيخ قدّس سرّه إجماع عملى، و الجمع بينهما يمكن بحمل عملهم على ما احتفّ بالقرينه عندهم و بحمل قولهم على ما ذكرنا من الاحتمال فى دفع الروايات الواردة فى ما لا يرضونه من المطالب. و الحمل الثانى مخالف لظاهر القول، و الحمل الأوّل ليس مخالفا لظاهر العمل، لأنّ العمل مجمل من أجل الجبهه التى وقع عليها.

إلّا أنّ الإنصاف أنّ القرائن تشهد بفساد الحمل الأوّل، كما سيأتى (١). فلا بدّ من حمل قول من حكى عنهم السيد المنع إمّا على ما ذكرنا من إرادته دفع أخبار المخالفين التى لا يمكنهم ردّها بفسق الراوى، و إمّا على ما ذكره الشيخ من كونهم جماعه معلومى النسب لا يقدح مخالفتهم بالإجماع.

و يمكن الجمع بينهما بوجه آخر و هو أنّ مراد السيد قدّس سرّه من العلم الذى ادّعه فى صدق الأخبار هو مجرد الاطمينان، فإنّ المحكى عنه قدّس سرّه فى تعريف العلم أنّه ما اقتضى سكون النفس (٢)، و هو الذى ادّعى بعض الأخباريين (٣) أنّ مرادنا بالعلم بصدور الأخبار هو هذا المعنى، لا اليقين الذى لا يقبل الاحتمال رأسا.

فمراد الشيخ من تجرّد هذه الأخبار عن القرائن تجرّدها عن القرائن الأربع التى ذكرها أولا، و هى موافقه الكتاب أو السنّه أو الإجماع أو دليل العقل، و مراد السيد من القرائن التى ادّعى فى عبارته المتقدّمه احتفاف أكثر الأخبار بها هى الامور الخارجيه الموجبه للوثوق بالراوى أو بالروايه بمعنى سكون النفس بهما و كونها إليهما؛ و حينئذ فيحمل إنكار الإماميه للعمل بخبر الواحد على إنكارهم للعمل به تعبدا، أو لمجرّد حصول رجحان بصدقه على ما يقوله المخالفون.

و الإنصاف أنّه لم يتّضح من كلام الشيخ دعوى الإجماع على أزيد من الخبر الموجب لسكون النفس و لو بمجرّد وثاقه الراوى و كونه سديدا فى نقله لم يطعن فى روايته.

و لعلّ هذا الوجه أحسن وجوه الجمع بين كلامى الشيخ و السيد قدّس سرّهما، خصوصا مع ملاحظه تصريح السيد قدّس سرّه فى كلامه بأنّ أكثر الأخبار متواتره أو محفوفه، و تصريح الشيخ قدّس سرّه فى كلامه المتقدم بانكار ذلك (٤).

١- فى ص ٢٠٥.

٢- الذريعه إلى اصول الشريعه: ج ١ ص ٢٠.

٣- هو المحدث البحرانى فى الدرر النجفيه: ص ٦٣ س ١٥.

٤- فى صفحه: ١٩٦-١٩٧.

(حاصل کلام در جمع میان قول سید و شیخ)

اشاره

حاصل کلام اینک: اجماعی را که سید ادعا نمود. قولی است. یعنی فرموده: (به اجماع تمام علماء خبر واحد حجّت نمی باشد و تمام آنها بر این قول اتفاق دارند) و اجماعی را که شیخ ادعا نمود، عملی است. یعنی فرموده: (تمام علماء بالاتفاق به خبر واحد عمل می کنند)، و جمع میان این دو:

۱- با حمل عمل (علماء) است به خبر واحد در جایی که قرینه بر صحت آن (خبر) در دست باشد.

۲- و با حمل قولشان به آنچه ما از احتمالی که در دفع روایات وارد از طریق مخالفین، راجع به نقل اموری که مورد رضایت و خشنودی علماء امامیه نیست، می باشد. یعنی (این دو بزرگوار که می گویند: اجماع است بر عدم حجّت خبر واحد، منظور خبری است که مشتمل بر نقل مطالبی برخلاف اصول و قواعد شیعه باشد). و حمل دومی با ظاهر قول علماء (که فاقد چنین قیدی است) مخالف است، لکن حمل اولی با ظاهر عمل ایشان هیچ تخالفی ندارد، زیرا عمل (مثل لفظ)، زبان ندارد لکن مجمل است و از آن، جهتی را که عمل بر آن واقع شده نمی توان معلوم نمود. پس بعید نیست که عمل را بر همان صورت یاد شده یعنی موردی که قرینه بر صحت خبر وجود داشته، حمل کنیم و به این ترتیب تنافی میان کلام این دو بزرگوار دفع می شود.

(انصاف شیخ در فساد جمع مذکور)

اما انصاف این است که قرائن بر فساد حمل اول شهادت می دهد، چنانکه به زودی خواهد آمد پس ناگزیریم که اجماع قولی را که مرحوم سید نقل نموده:

یا بر اخباری که از جانب مخالفین رسیده حمل کرده بگوئیم، مراد مجمعی دفع عمل از این گونه اخبار است، لکن چون نمی توانسته اند تصریح به فسق راوی آنها کنند یکجا خبر واحد را منکر شده و با این حیل خود را از عمل به آنها معذور داشته اند.

و یا باید آن را بر محملی که شیخ طوسی بیان فرموده است حمل کنیم و آن عبارتست از اینکه: مخالفت این قائلین چون نسبتشان معلوم است به اجماع عملی ضرری وارد نمی کند.

(امکان جمع بین کلام سید و شیخ از جهت دیگری)

و جمع میان کلام سید و شیخ از جهت دیگری ممکن است و آن این است که:

مراد سید از علمی که در صدق اخبار ادّعا نمود، صرف اطمینان است، زیرا آنچه از ایشان در

ص: ۹۸

تعریف علم حکایت شده، علم آن است که مقتضی آرامش نفس است و این معنایی است که برخی از اخباری ها ادعا کرده اند به اینکه (مراد ما از علم به صدور اخبار) همین معناست؛ نه یقینی که اصلاً قبول احتمال نکند.

پس مراد شیخ از تجرد اخبار مزبور، از قرائن؛ تجرد آنها از چهار قرینه ای است که ابتدا ذکر نمود و آن موافقت با قرآن یا سنت یا اجماع و یا دلیل عقل است.

و مراد سید از قرائنی که در عبارت قبلی مدّعی شده و بیشتر اخبار مقرون با آنها می باشد اموری هستند که سبب حصول اطمینان به راوی یا اصل روایت است، به معنای آرامش نفس از ناحیه آن دو (راوی و روایت) است و اعتماد به آن دو.

در این صورت انکار علماء امامیه نسبت به خبر واحد حمل می شود بر انکارشان در عمل به آن از روی تعیّد و یا به صرف حصول رجحان به صدق آن است، بنا بر آنچه مخالفین می گویند.

و انصاف این است که: از کلام شیخ ادّعی اجماع بر بیشتر از اینکه خبری موجب سکونت و آرامش نفس است، ظاهر و واضح نمی گردد؛

اگرچه این سکونت به صرف وثاقت راوی و اینکه در نقل محکم بوده و در روایتش مورد طعن واقع نشده باشد. (حاصل مطلب اینکه شیخ و سید هر دو عمل به خبر اطمینانی را حجت می دانند، و لذا وقتی سید می گوید: خبر واحد حجت نیست، مرادش خبر غیر اطمینانی است، و وقتی شیخ می گوید: خبر واحد حجت است مرادش خبر اطمینانی است. پس محل نفی و اثبات در کلام این دو بزرگوار با هم متغایر است و لذا میان دو کلامی که از ایشان در دست است، تنافی وجود ندارد). و شاید این وجه برای جمع میان کلام شیخ و سید احسن و جوهی است که ذکر شد، خصوصاً با ملاحظه:

۱- تصریح مرحوم سید در کلامش به اینکه اکثر اخبار متواتر یا محفوف به قرینه علمیه است.

۲- و تصریح شیخ در کلامش به اینکه، اکثر اخبار از احتفاف به قرینه مجرد هستند.

چه آنکه اگر توجیه اخیر را در نظر گرفته بگوئیم: مقصود سید از احتفاف به قرینه این است که این اخبار موجب سکون نفس و حصول اطمینان می باشند و مراد شیخ از انکار احتفاف آنها به قرینه این است که محفوف به قرائن چهارگانه کتاب، سنت، عقل و اجماع نمی باشند.

قطعاً هیچ گونه تنافی و تهافتی میان این دو کلام نمی باشد و حال آنکه برخی از توجیهات گذشته به نحوی بود که دفع کننده اشکال تنافی از میان دو کلام نمی بود.

و مَمَّن نقل الاجماع على حجيه اخبار الآحاد: السيد الجليل رضی الدين بن طاوس حيث قال في جملة كلام له يطعن فيه على السيد قدس سره.

ولا يكاد تعجبي ينقضى كيف اشتبه عليه أن الشيعة ال تعمل باخبار الآحاد في الامور الشرعيه، و من اطلع على التواريخ و الأخبار و شاهد عمل ذوى الاعتبار، وجد المسلمين و المرتضى و علماء الشيعة الماضين عاملين بأخبار الآحاد بغير شبهه عند العارفين، كما ذكر محمّد بن الحسن الطوسى في كتاب العده و غيره من المشغولين بتصفّح أخبار الشيعة و غيرهم من المصنّفين» (١)، انتهى.

و فيه دلالة على أن غير الشيخ من العلماء أيضا ادعى الإجماع على عمل الشيعة بأخبار الآحاد. و مَمَّن نقل الاجماع أيضا العلّامة، رحمه الله، في النهايه حيث قال:

«إنّ الأخباريين منهم لم يعولوا في اصول الدين و فروعه إلّا على أخبار الآحاد، و الاصوليين منهم، كأبي جعفر الطوسى عمل بها و لم ينكره سوى المرتضى و أتباعه، لشبهه حصلت لهم» (٢)، انتهى.

و مَمَّن ادّعه أيضا المحدث المجلسى قدس سره في بعض رسائله، حيث ادّعى تواتر الأخبار و عمل الشيعة في جميع الأعصار على العمل بخبر الواحد.

ثم إن مراد العلّامة من الأخباريين يمكن أن يكون مثل الصدوق و شيخه قدس سرهما حيث أثبتا السهو للنبي و الأئمة عليهم السلام لبعض أخبار الآحاد، و زعما أن نفيه عنهم عليهم السلام أوّل درجه في الغلو، و يكون ما تقدّم في كلام الشيخ من المقلده الذين إذا سألوا عن التوحيد و صفات النبي و الأئمة قالوا: روينا كذا، و رووا في ذلك الأخبار. و قد نسب الشيخ قدس سره في هذا المقام من العده العمل بأخبار الآحاد في اصول الدين إلى بعض غفله أصحاب الحديث.

ثم إنّه يمكن أن يكون الشبهه التي ادّعى العلّامة قدس سره حصولها للسيد و أتباعه هو زعم الأخبار التي عمل بها الأصحاب و دونوها في كتبهم محفوفه عندهم بالقرائن، أو أنّ من قال من شيوخهم بعدم حجيه أخبار الآحاد أراد بها مطلق الأخبار، حتّى الأخبار الواردة من طرق أصحابنا مع وثاقه الراوى، أو أنّ مخالفتها لأصحابنا في هذه المسأله لأجل شبهه حصلت له، فخالف المتفق عليه بين الأصحاب.

ص: ١٠٠

١- ابن طاوس.

٢- النهايه، ص ٢٠٠ مع تفاوت، معالم الدين، ص ١٩١.

(ابن طاوس و ادّعی اجماع)

و از جمله کسانی که بر حجّیت خبر واحد نقل اجماع نموده است، سید جلیل رضی الدین بن طاوس است، آنجا که در ضمن کلماتش با طعن بر سید مرتضی فرموده:

شگفتی من از این پایان نمی یابد که چگونه بر مرحوم سید مرتضی مشتبه شده و ندانسته که شیعه در امور شرعی به اخبار آحاد عمل می کنند.

و هر کسی که بر اعتبار و تواریخ مطلع و آگاه باشد و عمل افراد صاحب اعتبار را مشاهده کند می یابد که مسلمین و خود سید مرتضی و علماء شیعه بدون تردید از عمل کنندگان به اخبار آحادند، چنانچه مرحوم محمد بن حسن طوسی در کتاب عده الاصول، و غیر از ایشان از علمائی که به تصفّح و جمع آوری اخبار شیعه مشغول بوده اند، و غیر از ایشان مؤلفین نیز این مسئله را ذکر نموده اند.

(استظهار شیخ)

در کلام ایشان (ابن طاوس) دلالت است بر اینکه غیر از شیخ، علماء دیگر نیز ادّعی اجماع بر عمل شیعه به اخبار آحاد نموده اند.

(کلام مرحوم علامه و ادّعی اجماع)

و از جمله کسانی که بر عمل به اخبار آحاد نقل اجماع نموده اند مرحوم علامه در کتاب نهاییه است آنجا که می فرماید:

اخباریون از علماء شیعه در اصول دین و فروع آن، اعتماد نمی کنند جز بر اخبار آحاد، و اصولیین ایشان مثل ابو جعفر طوسی به این اخبار عمل می نموده و حجّیت آن را انکار ننموده جز سید مرتضی و پیروانش، آن هم به خاطر شبهه ای که بر ایشان حاصل شده است.

(محدّث مجلسی و ادّعی اجماع بر حجّیت عمل به خبر واحد)

و از جمله کسانی که اجماع را ادّعا نموده مرحوم محدّث مجلسی است در برخی از تألیفاتش، تا آنجا که ادّعی تواتر اخبار و عمل شیعه به خبر واحد در تمام اعصار را نموده.

(منظور از اخباریین در کلام علامه چه کسانی هستند)

مراد علامه از اخباریین:

۱- ممکن است افرادی همچون صدوق و استادش باشد، چه آنکه ایشان برای پیامبر اکرم و ائمه اطهار به واسطه برخی از اخبار آحاد وارده سهو و اشتباه را اثبات نموده و گمان کرده اند که نفی سهو از این ذوات مقدسه اول درجه غلو است و زیاده روی در حق ایشان و آنها را از مقام بشری به مقام الوهیت رسانیدن است.

۲- و ممکن است مراد همان مقلده ای باشد که قبلا در کلام شیخ گذشت و گفته شد ایشان کسانی هستند که وقتی راجع به توحید و یا صفات نبی و امام از آنها سؤال می شود، می گویند:

روایت این چنین به ما رسیده و در پاسخ روایات را نقل می کنند.

شیخ در همین مقام از کتاب عدّه، عمل کردن به اخبار آحاد در اصول دین را به برخی از محدّثین غافل نسبت داده است.

(مراد از شبهه حاصله برای سید مرتضی)

۱- ممکن است مراد از حصول شبهه ای که علامه برای سید و اتباعش ادّعا نموده است این باشد که ایشان گمان کرده اند که اخباری که اصحاب به آن عمل نموده و در کتبشان نوشته اند، آن اخباری است که محفوظ به قرینه است.

۲- و یا ممکن است مراد از آن این باشد که بزرگان شیعه که گفته اند اخبار آحاد حجّت نیست، ایشان و اتباعش پنداشته اند، منظور آنها مطلق اخبار آحاد بوده و لو از طریق اصحاب ما نقل شده و راوی آن موثق باشد.

۳- و یا ممکن است مراد علامه از عبارت مذکور این باشد که مخالفت مرحوم سید با اصحاب و علماء امامیه در این مسئله (حجّیت خبر واحد) مستند به شبهه ای است که برای وی حاصل شده و بدین خاطر با امر اتفاقی و اجماعی اصحاب مخالفت نموده است.

ص: ۱۰۲

* مراد از عبارت (حيث اثبتا السهو للنبي ...) چیست؟

این است که در برخی از روایات آمده است که پیامبر مشغول خواندن نماز چهار رکعتی بودند و در اثناء نماز و پس از اتمام دو رکعت سلام می دادند، یکی از حاضرین به حضرت عرض کرد اقصر الصلاة ام نسیت؟ حضرت چگونگی واقعه را سؤال نمودند، شخص حاضر عرضه داشت که پس از دو رکعت سلام دادید حضرت بلند شده و دو رکعت دیگر را خوانده است.

حال جناب صدوق و ابن ولید استادش به این روایت تمسک در اثبات سهو در پیامبر نموده اند.

* نظر شما پیرامون حدیث مذکور و امثال آن چیست؟

این است که:

اولاً: روایات مزبور با اصول مذهب شیعه که پیامبر و ائمه را از سهو و نسیان منزّه می داند، سازگاری نداشته و مخالف است.

ثانیاً: روایت مذکور مخالف با دلیل عقلی قطعی است، چرا که عقل حاکم به این است که پیامبر و امام باید از سهو و نسیان منزّه باشند، چرا که در غیر این صورت اطمینان امت از وی زائل می شود و غرض از ارسالش نقض می گردد.

ثالثاً: روایت مذکور با قواعد فقهی مخالف دارد، چه آنکه بر اساس مضمونی که در این روایت وجود دارد حضرت صحبت نموده و پس از استفسار واقعه برای دو رکعت دیگر بلند شده اند.

لازمه مطلب فوق این است که در میان نماز تکلم کردن مضرّ نباشد و حال آنکه اجماع فقهاء بر ابطال نماز است.

ص: ۱۰۳

ثم إن دعوى الإجماع على العمل بأخبار الآحاد- وإن لم يطلع عليها- صريحه في كلام غير الشيخ و ابن طاوس و العلامة و المجلسي قدس سرهم، إلا أن هذه الدعوى منهم مقرونه بقرائن تدل على صحتها و صدقها، فخرج عن الإجماع المنقول بخبر الواحد المجرد عن القرينه و يدخل في المحفوف بالقرينه، و بهذا الاعتبار يتمسك به على حجته الأخبار؛ بل السيد قدس سره قد اعترف في بعض كلامه المحكي- كما يظهر منه- بعمل الطائفة بأخبار الآحاد، إلا أنه يدعى أنه لما كان من المعلوم عدم عملهم بالأخبار المجردة كعدم عملهم بالقياس فلا بد من حمل موارد عملهم على الأخبار المحفوفة.

قال في الموصليات على ما حكى عنه في محكي السرائر:

إن قيل: أليس شيوخ هذه الطائفة عولوا في كتبهم في الأحكام الشرعية على الأخبار التي رووها عن ثقاتهم و جعلوها العمده و الحجّه في الأحكام حتى رووا عن أئمتهم عليهم السلام في ما يجيء مختلفا من الأخبار عند عدم الترجيح أن يؤخذ منه ما هو أبعد من قول العامه، و هذا يناقض ما قدمتموه.

قلنا: ليس ينبغي أن يرجع عن الامور المعلومه المشهوره المقطوع عليها إلى ما هو مشتبه و ملتبس و مجمل، و قد علم كل موافق و مخالف أن الشيعة الإماميه تبطل القياس في الشريعة حيث لا يؤدي إلى العلم، و كذلك تقول في أخبار الآحاد. (1)

انتهى المحكي عنه.

و هذا الكلام- كما ترى- يظهر منه عمل الشيوخ بأخبار الآحاد، إلا أنه قدس سره ادعى معلومته خلافه من مذهب الإماميه، فترك هذا الظهور أخذا بالمقطوع، و نحن نأخذ بما ذكره أولا، لاعتضاده بما يوجب الصدق، دون ما ذكره أخيرا، لعدم ثبوته معتضد بقرائن كثيره تدل على صدق مضمونه و أن الأصحاب عملوا بالخبر الغير العلمى في الجملة:

ص: ١٠٤

١- رسائل الشريف المرتضى (لمجموعه الاولى): ص ٢١٠-٢١١، الموصليات الثالثه، السرائر: ج ١ ص ٥٠.

(همراهی اجماع شیخ [طوسی] و دیگران با قرائن دالّه بر درستی آن)**اشاره**

اگرچه از ادّعی اجماع بر عمل به اخبار آحاد در غیر کلام شیخ و ابن طاوس و علامه و مجلسی به طور صریح و آشکار آگاه و مطلع نیستیم (و قاعدتا نقل این اجماع خود خبر واحدی است که نمی توان حجّیت خبر واحد را با آن ثابت نمود) ولی در عین حال این ادّعی حضرات مقرون و محفوف با قرائنی است که دلالت بر صحت و صدق آن دارد.

از این رو به واسطه خبر واحد مجرّد از قرینه از اجماع منقول خارج و در اجماع منقول به خبر واحدی که همراهش قرینه علمیّه است داخل می گردد.

و به این اعتبار و لحاظ به این اجماع در حجّیت خبر واحد تمسّیک می شود (چرا که با قطع نظر از آن، اجماع منقوله تماما به واسطه خبر واحد نقل شده و نمی توان با آن حجّیت خبر واحد را اثبات نمود)، بلکه سید نیز به وجود این قرائن دالّه بر صحت اجماع اعتراف کرده است.

همان طوری که از عباراتشان آشکار می شود که طائفه امامیه به اخبار آحاد عمل می کرده اند، الا اینکه ایشان مدّعی شده که چون از مرام و مسلک علماء شیعه است که به اخبار مجرّده از قرائن عمل نمی کنند، همان طوری که به قیاس عمل نمی نمایند، لاجرم موارد عمل ایشان به اخبار را باید بر اخبار محفوف به قرائن حمل نمود.

(سؤال)

و سید بنا بر آنچه در کتاب سرائر (از ابن ادریس) از او حکایت شده فرموده: آیا بزرگان این طائفه (شیعه) در کتبشان نسبت به احکام شرعیّه بر اخباری که به وسیله ثقات از شیعه نقل شده اعتماد ننموده اند و این اخبار را در احکام حجت و عمده ادلّه قرار نداده اند؟ تا آنجا که حتّی در اخبار مختلفه ای که متعاضا به دستشان رسیده و مرجح بر تقدیم هیچ یک نداشته باشند از ائمه خود روایت نموده اند که باید به خبری که از قول عامّه و اهل خلاف دورتر است عمل شود. و این (مضامین) با کلام قبلی شما که فرمودید شیعه به خبر واحد عمل نمی کند مناقض است.

(پاسخ از سؤال مذکور)

سید در پاسخ به سؤال فوق می فرماید:

شایسته نیست که از امور مشهود و یقینی عدول و به مشتبهات و مجملات رجوع نمود. و هر موافق و مخالفی می داند که طائفه شیعه قیاس در دین را در موردی که منجر به علم و موجب حصول یقین نباشد باطل می داند و همین مقاله را در اخبار آحاد نیز قائل هستیم.

(نظر شیخ انصاری و استظهار از کلام سید)

از این کلام همان طوری که ملاحظه می کنید عمل بزرگان شیعه به اخبار آحاد روشن می شود، منتهی وی معلوم و مشهود بودن خلاف آن را مدعی شده است بدین خاطر ظهور را ترک کرده و به عقیده خودش به مقطوع اخذ نموده.

و حال آنکه ما به آنچه ایشان ابتداء در سؤال آورده، به واسطه قرائنی که موجب صدق آن است اخذ و عمل نموده و آنچه را اخیراً در جواب ذکر نموده به دلیل عدم ثبوت و نقل جز از جانب سید، ترک می کنیم و همین مقدار که دیگری غیر از وی آن را ذکر نکرده، درست بودن و عدم اعتماد به آن کافی است، به خلاف اجماعی که مرحوم شیخ و علامه ادعا نموده اند، چه آنکه این اجماع به واسطه قرائن بسیاری که بر صدق مضمونش دلالت دارد تایید و تقویت شده و از خارج احراز نموده ایم که اصحاب به خبر غیر علمی اجمالاً عمل می کنند.

بدین خاطر ترک اجماع شیخ و علامه به واسطه مقاله سید که در آن متفرد است، روا و سزاوار نیست.

ص: ۱۰۶

* حاصل مطلب در عبارت (ثم ان دعوى الاجماع على العمل بأخبار الآحاد...) چیست؟

بیان شیخ انصاری است مبنی بر اینکه:

۱- تنها شیخ طوسی، ابن طاوس، علامه و محدث مجلسی، صریحا ادعای اجماع بر حجیت خبر واحد نموده اند.

۲- کسی اشکال نکند که خود این ها اجماع منقول به خبر واحد بوده و قابل استدلال نیستند، چرا که این اجماع منقول محفوف به قرائن کثیره ای است که به واسطه آنها ما یقین به صدق و حقیقت آنها پیدا می کنیم و به همین لحاظ است که ما نیز به اجماعات منقوله عمل می کنیم.

۳- مسئله اجماع بر عمل به خبر واحد به حدی روشن است که سید نیز بدان اعتراف کرده، لکن دست به توجیه زده است.

* مراد از این توجیه سید صدر پس از اعتراف به مسئله اجماع چیست؟

این است که ایشان در رساله متوصلیات می گوید: اگر کسی بر ما اشکال کند که:

۱- آیا بزرگان شیعه در کتب خود بر خبرهای ثقه اعتماد نکرده اند؟

۲- آیا خبر واحد ثقه را مهم ترین دلیل در باب احکام قرار نداده اند؟

۳- آیا فقهاء بزرگ شیعه در رابطه با روایات مختلفه و متعارضه از ائمه دستورالعمل های نهایی را نقل نکرده اند؟

و آیا مطالب فوق دلیل بر حجیت خبر واحد نیست؟ پس جناب سید چرا شما منکر حجیت خبر واحد هستید؟ می گوئیم که: قاعده کلی این است که:

نباید از امور معلومه مقطوعه و مسلمه رفع ید کرده و عدول کنیم و به یک امر مجمل و مشتبه متوسل شویم.

و آن امر معلوم این است که همان طور که عمل به قیاس باطل است، عمل به خبر واحد نیز چون یقین آور نیست باطل است و نزد ما امری مسلم است و آن امر مجمل این است که:

اصحاب ما فی الجملة به خبر واحد عمل کرده اند و لکن وجه العمل برای ما روشن نیست. در نتیجه از این امر مجمل رفع ید کرده و دست به توجیه می زنیم یعنی می گوئیم:

پس لابد، عمل اصحاب بر اساس قرائن معتبره و قطعیه بوده است.

* نظر شیخ انصاری پیرامون توجیه سید چیست؟

آن را قبول نداشته، ردّ می کند. چرا که احدی غیر از سید این حرف را نزده است. بنابراین حرف

ص: ۱۰۷

سید موهون و مخالف اجماع است لذا به آن توجه نمی شود.

* مراد از عبارت (و كذلك نقول في الأخبار الآحاد...) چیست؟

این است که: عمل نکردن به خبر واحد غیر علمی جزء امور معلوم و مشهود و یقینی است که نباید به واسطه برخی از عبارات مجمل و مشتبه از آن رفع ید نمود و به مفاد کلمات مجمل و مشتبه عمل نمود و فریب آن عبارات را خورد.

پس اینکه گفته شد بزرگان شیعه اخبار واحد را در کتبشان نقل نموده و به آنها عمل می کنند و از ائمه خودشان روایاتی کذا و کذا نقل کرده اند، همگی اموری است مجمل و مشتبه که در مقابل آن اصل مسلم و قطعی که شیعه داشته است و آن این است که:

به قیاس و خبر واحد عمل نمی کنند، نباید مسیر فکر منحرف شده و توهم شود که خبر واحد از نظر شیعه حجّت می باشد.

ص: ۱۰۸

١- فمن تلك القرائن: ما ادّعاه الكشّبي من اجماع العصابة على تصحيح ما يصحّح عن جماعه (١)؛ فإنّ من المعلوم أنّ معنى التصحيح المجمع عليه هو عدّ خبره صحيحا، بمعنى عملهم به، لا القطع بصدوره، إذ الاجماع وقع على التصحيح لا على الصّحة، مع أنّ الصّحة عندهم على ما صرّح به غير واحد (٢) عبارة عن الوثوق و الركون، لا القطع و اليقين.

٢- و منها: دعوى النجاشي أنّ مراسيل ابن أبي عمير مقبولة عند الاصحاب (٣). و هذه العبارة تدلّ على عمل الأصحاب بمراسيل مثل ابن أبي عمير، لا من أجل القطع بالصدور، بل لعلمهم أنّه لا يروى او لا يرسل إلّا عن ثقه. فلو لا قبولهم لما يسنده الثقة إلى الثقة لم يكن وجه لقبول مراسيل ابن أبي عمير الذي لا يروى إلّا عن الثقة، و الاتفاق المذكور قد ادّعاه الشهيد في الذكرى ايضا. و عن كاشف الرموز تلميذ المحقق: أنّ الأصحاب عملوا بمراسيل البزنطي.

٣- و منها: ما ذكره ابن ادریس في رساله خلاصه الاستدلال التي صنّفها في مسأله فوريه القضاء، في مقام دعوى الإجماع على المضايقه و أنّها ممّا اطبقت عليه الإماميه إلّا نفر يسير من الخراسانيين، قال في مقام تقريب الإجماع:

«إنّ ابني بابويه، و الأشعريين، كسعد بن عبد الله و سعيد بن سعد و محمّد بن عليّ بن محبوب، و القميين أجمع، كعليّ بن إبراهيم و محمّد بن الحسن بن الوليد، عاملون بالأخبار المتضمّنه للمضايقه، لأنّهم ذكروا أنّه لا يحلّ ردّ الخبر الموثوق برواته» (٤) انتهى.

٤- فقد استدلّ على مذهب الاماميه بذكرهم لأخبار المضايقه و ذهابهم إلى العمل بروايه الثقة، فاستنتج من هاتين المقدمتين ذهابهم إلى المضايقه.

٥- و ليت شعري إذا علم ابن ادریس أنّ مذهب هؤلاء- الذين هم أصحاب الأئمه و يحصل العلم بقول الإمام عليه السّلام من اتفاقهم- و جوب العمل بروايه الثقة و أنّه لا يحلّ ترك العمل بها، فكيف تبع السيّد في مسأله خبر الواحد، إلّا أنّ يدعى أنّ المراد بالثقه من يفيد قوله القطع- و فيه ما لا- يخفى- او يكون مراده و مراد السيّد قدّس سرّهما، من الخبر العلميّ ما يفيد الوثوق و الاطمينان، لا ما يوجب اليقين، على ما ذكرناه سابقا في الجمع بين كلامي السيّد و الشيخ قدّس سرّهما.

ص: ١٠٩

١- رجال الكشّبي: ص ٥٠٧ و ٧٦٣ و ٨٣٠.

٢- رجال النجاشي: ص ٣٢٦.

٣- ذكر الشيعه: ص ٤.

٤- لم نقض عليه.

(قرائنی که بر صحت و صدق اجماع شیخ و علامه دلالت دارند)

اشاره

۱- و از جمله این قرائن، اجماعی است که مرحوم کشی از اصحاب بر صحیح بودن اخباری است که از جماعتی از محدثین نقل می شود.

بدیهی است معنای تصحیح مورد اتفاق و اجماع عملاء این است که خبر این جماعت صحیح شمرده می شود و معنای صحیح شمردن همان عمل آنان به این خبر است و نه قطع و یقین به صدور آن، چه آنکه اجماع بر عمل واقع شده و نه بر صحت خبر (تا مستلزم این باشد که صدور اخبار مزبور قطعی باشد) از این گذشته صحت از نظر ارباب اصطلاح بنا بر آنچه بسیاری (از علماء) بدان تصریح نموده اند عبارتست از اطمینان و اعتماد داشتن به خبر است و نه قطع و یقین به صدورش.

۲- و از جمله این قرائن، ادعای نجاشی است بر اینکه اخبار مرسله نقل شده به واسطه ابن عمیر عند الأصحاب مقبول و پذیرفته است.

این عبارت (از ایشان) دلالت دارد بر عمل اصحاب به روایات مرسله ای که از همچون ابن ابی عمیر نقل شده و روشن است که عمل اصحاب به این مراسلات نه بخاطر این است که قطع به صدور آنهاست، بلکه از این جهت است که او روایت و ارسال نمی کند مگر اینکه از شخص ثقه باشد پس اگر قبول آنها به خاطر اسناد ثقه به ثقه نبود، وجهی برای قبول مراسیل ابن ابی عمیر که روایت نمی کند جز از ثقه، وجود نداشت (پس هر خبر موثقی از نظر اصحاب مقبول است) اتفاق مذکور (بر عمل به مراسیل ابن ابی عمیر) را شهید اول نیز در کتاب ذکری ادعا نموده است و از کاشف الرموز شاگرد محقق اول منقول است: که اصحاب به مراسیل بزنتی نیز عمل می نمایند.

۳- و از جمله این قرائن، فرموده ابن ادریس است که در رساله خلاصه الاستدلال، در مسئله فوری بودن نمازهای قضاء و روزه های فوت شده، در مقام ادعای اجماع بر تنگ بودن وقت نماز قضاء تصنیف کرده است مبنی بر اینکه این مسئله از جمله اموری است که اتفاق علماء امامیه بر آن است مگر تعداد معدودی از اهل خراسان. سپس در مقام تقریب و بیان اجماع می گوید:

صدوق و پدرش و اشعریون مثل سعد بن عبد الله و سعید بن سعد و محمد بن علی بن محبوب و تمام علماء اهل قم مثل علی ابن ابراهیم و محمد حسن بن ولید به اخباری که مشتمل بر مضایقه و ضیق بودن وقت قضاء است عمل می کنند، چه آنکه ایشان فرموده اند: خبری را که روایتش ثقه

باشند نمی توان ردّ نمود. پایان کلام ابن ادریس.

(استشهاد)

۴- وی در اثبات مذهب امامیه، استدلال کرده است به اینکه ایشان اخبار مضایقه را در کتبشان ذکر نموده و مبنایشان بر عمل به خبر ثقه است، پس از آن (از دو مطلب مذکور، ذکر اخبار مضایقه و عمل به آن) نتیجه گرفته است که رأی علماء در مسئله مضایقه و مواسعه، بر مضایقه تعلق گرفته است.

(استبعاد)

سپس شیخ در مقام تعجب و استبعاد می فرماید:

ای کاش می دانستم که وقتی ابن ادریس مذهب ایشان (اصحاب الائمه علیهم السّلام) را فهمید (و به واسطه اتفاق آنها بر وجوب عمل به خبر ثقه) به رأی امام علم حاصل نمود و دانست که ترک عمل به خبر ثقه جایز نیست، پس چگونه در مسئله انکار خبر واحد از سید پیروی کرده است مگر اینکه بگوئیم:

مقصود ابن ادریس از وجوب عمل به خبر ثقه، وجوب عمل به قول کسی است که از کلامش قطع و یقین حاصل شود.

لکن بسی روشن است که این معنا مورد نظر او نبوده است، چرا که قول کسی که علم آور است حجیتش نیاز به این تکلفات و تمسک به اجماع ندارد، زیرا که قطع و علم ذاتا حجّت هستند.

یا اینکه بگوئیم: ممکن است مراد ابن ادریس و سید از خبر علمی، خبری است که اطمینان آور باشد نه اینکه مفید یقین باشد، چنانچه قبلا نیز در جمع میان کلام سید و شیخ چنین گفتیم.

ص: ۱۱۱

١- و منها: ما ذكره المحقق في المعبر، في مسأله خبر الواحد، حيث قال:

«أفرط الحشويّه في العمل بخبر الواحد حتّى انقادوا لكلّ خبر، و ما فطنوا لما تحته من التناقض، فإنّ من جمله الأخبار قول النبيّ صلّى الله عليه و آله: «ستكثر بعدى القاله على»، و قول الصادق عليه السلام:

«إنّ لكلّ رجل منّا رجلا يكذب عليه». و اقتصر بعضهم من هذا الإفراط فقال: «كلّ سليم السند يعمل به» و ما علم أنّ الكاذب قد يصدق، و لم يتبّه على أنّ ذلك طعن في علماء الشيعة و قدح في المذهب، إذ ما من مصنّف إلّا و هو يعمل بخبر المجروح كما يعمل بخبر العدل. و أفرط آخرون في طريق ردّ الخبر حتّى أحالوا استعماله عقلا. و اقتصر آخرون فلم يروا العقل مانعا، لكنّ الشرع لم يأذن في العمل به. و كلّ هذه الأقوال منحرفه عن السنن؛ و التوسّط أقرب، فما قبله الأصحاب أو دلّت القرائن على صحّته عمل به، و ما أعرض عنه الأصحاب أو شدّد يجب أطراحه (١). انتهى.

و هو- كما ترى- ينادى بأنّ علماء الشيعة قد يعملون بخبر المجروح كما يعملون بخبر العدل، و ليس المراد عملهم بخبر المجروح و العدل إذا أفاد العلم بصدقه، لأنّ كلامه في الخبر الغير العلميّ، و هو الهدى أحال قوم استعماله عقلا و منعه آخرون شرعا.

٢- و منها: ما ذكره الشهيد في الذكري و المفيد الثانی ولد شيخنا الطوسيّ من أنّ الأصحاب قد عملوا بشرائع الشيخ أبي الحسن عليّ بن بابويه عند إعواز النصوص تنزيلا- لفتاويه منزله رواياته (٢)؛ و لو لا- عمل الأصحاب برواياته الغير العلميه لم يكن وجه للعمل بتلك الفتاوى عند عدم رواياته.

٣- و منها: ما ذكره المجلسيّ رحمه الله في البحار- في تأويل بعض الأخبار التي تقدّم ذكرها في دليل السيّد و أتباعه ممّا دلّ على المنع من العمل بالخبر الغير المعلوم الصدور- من:

أنّ عمل أصحاب الأئمة عليهم السلام بالخبر الغير العلميّ متواتر بالمعنى (٣).

و لا يخفى أنّ شهاده مثل هذا المحدث الخبير الغوّاص في بحار أنوار أخبار الأئمة الأطهار بعمل أصحاب الأئمة عليهم السلام بالخبر الغير العلميّ و دعواه حصول القطع له بذلك من جهه التواتر لا- يقصر عن دعوى الشيخ و العلّامة الإجماع على العمل بأخبار الآحاد. و سيأتي أنّ المحدث الحرّ العامليّ في الفصول المهمّه ادّعى أيضا تواتر الأخبار بذلك (٤).

ص: ١١٢

١- المعبر: ج ١ ص ٢٩.

٢- ذكرى الشيعة: ص ٤ السطر الأخير. و لم نقف على ما نقله عن المفيد الثانی.

٣- البحار: ج ٢ ص ٢٤٥ ب ٢٩ ح ٥٥.

(بیان محقق در کتاب معتبر)

و از جمله قرائن یاد شده، مطلبی است که مرحوم محقق در کتاب معتبر در مسئله خبر واحد آورده است: افراط حشویه در عمل به خبر واحد تا آنجاست که منقاد و مطیع هر خبری گشته و به تمام آنها عمل می کنند و به تناقضی که تالی فاسد این شیوه است پی نبرده اند. چه آنکه از جمله این اخبار:

۱- قول پیامبر است که می فرماید:

پس از من کسانی که به من دروغ می بندند، بسیارند.

۲- و قول امام صادق است که می فرماید:

برای هر نفر از ما شخصی است که بر او دروغ می بندد.

(حال اگر بنا باشد به تمام این اخبار عمل شود باید به این دو خبر هم عمل شود، در نتیجه از عمل به همه اخبار تناقض پیدا می شود) و برخی از حشویه از افراط مزبور کم کرده و گفته اند:

به هر خبر سالم السنندی عمل می شود و نفهمیده است که کاذب گاهی راست می گوید (و نمی توان خبرش را طرح نمود)، و متوجه نشده است که شرط مزبور طعن در علماء شیعه و قدح در مذهب امامیه است، زیرا که مؤلفی نیست جز اینکه به خبر مجروح و ضعیف عمل نموده است همان طوری که به خبر عادل عمل می نماید.

و برخی دیگر از حشویه در ردّ خبر واحد تفریط نموده تا آنجا که استعمال آن را عقلاً محال دانسته اند و برخی دیگر مقداری کوتاه آمده گفته اند: عقل (از عمل به خبر واحد) مانعی نمی بیند، لکن شرع اجازه عمل به آن نمی دهد.

تمام این اقوال از طریق حق منحرف است، و راه میانه و وسط به واقع نزدیکتر است. پس هر خبری را که اصحاب قبول کرده اند یا قرائن بر صحتش دلالت نموده است بدان عمل می شود و آنچه را که علماء از آن اعراض نموده اند و یا شاذ و نادر است ردّش واجب است. تمام شد کلام مرحوم محقق.

سپس شیخ اعظم می فرماید:

این کلام همان طوری که ملاحظه می کنی فریاد می زند که علماء شیعه:

گاهی به خبر مجروح و ضعیف عمل کرده همان طور که به خبر صحیح و عادل عمل می کنند و روشن است مراد این نیست که خبر مجروح و عدل وقتی مفید علم نبود مورد عمل واقع

می شود، چرا که کلام محقق در خبر غیر علمی است. یعنی همان خبری که گروهی عمل به آن را عقلا محال دانسته و گروهی شرعا عمل به آن را منع نموده اند.

(مقاله مرحوم شهید در کتاب ذکری)

و از جمله قرائن مزبور، فرمایشات شهید در کتاب ذکری و مفید ثانی فرزند شیخ طوسی است مبنی بر اینکه علماء اصحاب هنگام دسترسی نداشتن به نصوص، به فتاوی شیخ ابی الحسن علی بن بابویه عمل می کنند، چرا که فتاوی وی را نازل منزله روایاتش می دانند.

پس اگر اصحاب به روایات غیر علمیه صدوق عمل نمی کردند وجهی در عمل به فتاوایش هنگام نبود روایاتش وجود نداشت. (و لذا این خود شاهی دیگر است بر عمل اصحاب به خبر واحد).

(استشهاد به کلام علامه مجلسی)

و از جمله قرائن یاد شده، مطلبی است که مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار در تأویل برخی اخبار که در دلیل مرحوم سید و پیروانش نقل شد و دلالت داشت بر منع عمل به خبر غیر معلوم الصدور، بدین معنا که: عمل اصحاب ائمه به خبر غیر علمی به نحو تواتر معنوی به اثبات رسیده است.

مخفی نباشد که شهادت مثل این محدث آگاه و غوّاص در دریاهاى اخبار و احادیث ائمه به عمل اصحاب امامان به خبر غیر علمی و ادّعی قطع به اینکه این امر مستند به تواتر است، کمتر از ادّعی شیخ و علامه نیست. و به زودی خواهد آمد که محدث حرّ عاملی نیز در کتاب فصول المهمّه ادّعی تواتر اخبار موجود در این باب را نموده است.

و منها: ما ذكره شيخنا البهائى رحمه الله فى مشرق الشمسيين من:

أَنَّ الصحيح عند القدماء ما كان محفوظاً بما يوجب ركون النفس إليه (١).

و ذكر فيما يوجب الوثوق امورا لا- تفيد إلا الظن، و معلوم أَنَّ الصحيح عندهم هو المعمول به، و ليس مثل هذا الصحيح عند المتأخرين فى أنه قد لا- يعمل به، لاعراض الأصحاب عنه او لخلل آخر. فالمراد أَنَّ المقبول عندهم ما تركز إليه النفس و تثق به. (٢).

هذا ما حضرني من كلمات الأصحاب، الظاهره فى دعوى الاتفاق على العمل بخبر الواحد الغير العلمى فى الجملة، المؤيده لما ادّعاه الشيخ و العلامة.

و إذا ضمنت إلى ذلك كله ذهاب معظم الأصحاب بل كلهم، عدا السيد و أتباعه، من زمان الصدوق إلى زماننا هذا، إلى حجّيه الخبر الغير العلمى، حتّى أنّ الصدوق تابع فى التصحيح و الردّ لشيخه ابن الوليد، و أنّ ما صحّحه فهو صحيح و أنّ ما ردّه فهو مردود، كما صرح به فى صلاه الغدير فى الخبر الذى رواه فى العيون عن كتاب الرحمة؛ ثمّ ضمنت إلى ذلك ظهور عبارته أهل الرجال فى تراجم كثير من الرواه فى كون العمل بالخبر الغير العلمى مسلماً عندهم، مثل قولهم:

فلان لا يعتمد على ما ينفرد به، و فلان مسكون فى روايته، و فلان صحيح الحديث؛ و الطعن فى بعض بأنّه يعتمد الضعفاء و المراسيل، إلى غير ذلك، و ضمنت إلى ذلك ما يظهر من بعض أسئلة الروايات السابقه، من أنّ العمل بالخبر الغير العلمى كان مفروغا عنه عند الرواه- تعلم علما يقينا صدق ما ادّعاه الشيخ من إجماع الطائفة.

ص: ١١٥

١- مشرق الشمسيين المطبوع ضمن الجبل المتين: ص ٢٦٩.

٢- همان منبع ص ٢٦٩.

(بیان مرحوم شیخ بهایی در کتاب مشرق الشمسین)

و از جمله قرائن یاد شده، مطلبی است که شیخ بهایی در کتاب مشرق الشمسین این گونه فرموده است که: خبر صحیح از نظر قدماء، خبری است که محفوف به قرینه ای باشد که موجب وثوق و اطمینان نفس شود و سپس در نقل قرائن مذکور، اموری را ذکر نموده که صرفاً مفید ظن هستند و روشن است که خبر صحیح همان خبری است که بدان عمل می شود و این غیر از صحیح در اصطلاح متأخرین است، زیرا که چه بسا متأخرین به خبری که صحیح می دانند به خاطر روی گرداندن اصحاب از آن و یا خلل و اشکال دیگری، عمل نمی کنند.

پس مراد از صحیح در نظر قدماء خبری است که نفس به آن اعتماد و وثوق پیدا کند.

(بیان و نظر شیخ انصاری)**اشاره**

این (مطالبی که تا به اینجا نقل شد) عباراتی بود از اصحاب که ما بدان دست یافتیم و ظاهر است در ادعای اجماع و اتفاق بر عمل به خبر واحد غیر علمی، که بالاجمال مؤید ادعای شیخ و علامه می باشند.

و اگر عقیده معظم علماء، و بلکه تمام آنها را از زمان صدوق تا زمان ما که کلاً به حجیت خبر واحد قائل بوده و می باشند، و حتی مرحوم صدوق در تصحیح و ردّ خبر از استادش ابن ولید پیروی کرده و رایش این است که آنچه راوی تصحیح نموده صحیح بوده و هر خبری را که وی ردّ کند، مردود است چنانچه که خود در مبحث نماز غدیر و در خبری که در کتاب عیون اخبار الرضا از کتاب رحمت روایت کرده و به آن تصریح نموده است به این اقوال ضمیمه کنی پس از این ضمیمه: اگر ظهور عبارات علماء اهل رجال در تراجم بسیاری از روایات که حاکی از عمل به خبر غیر علمی است و دلالت می کند که این امر نزد ایشان مسلم و قطعی بوده، مثل اینکه گفته اند به اخباری که فلانی در نقلش متفرد است اعتماد نمی شود و یا مثلاً گفته اند: فلان شخص روایتش مورد اطمینان است و یا فلان شخص حدیثش صحیح است و یا در مقام طعن بر دیگران گفته اند: وی بر اخبار ضعیف و مرسله اعتماد می کند، و الی ذلک ... و آنچه از برخی سؤالات نقل شده در قبل مثل سؤالی که در کلام سید مرتضی آمده و گفته شده که عمل به خبر غیر علمی امری مسلم و مفروغ عنه نزد بزرگان شیعه بوده است را به این اقوال ضمیمه کنی، علم یقینی به صدق ادعای شیخ و علامه پیدا می کنی و به خوبی می فهمی که اجماع اصحاب و علماء شیعه بر عمل به خبر واحد بوده و آن را حجّت می دانسته اند.

و الإنصاف: أنه لم يحصل في مسأله يدعى فيها الإجماع من الاجماع المنقوله و الشهره العظيمة القطعيه و الأمارات الكثيره الداله على العمل ما حصل في هذه المسأله، فالشاك في تحقق الإجماع في هذه المسأله، لا أراه يحصل له الإجماع في مسأله من المسائل الفقهيّه، اللهم إنا في ضروريات المذهب. لكنّ الإنصاف: أنّ المتيقن من هذا كله الخبر المفيد للاطمينان، لا مطلق الظنّ، و لعله مراد السيّد من العلم، كما أشرنا إليه آنفا. بل ظاهر كلام بعض احتمال أن يكون مراد السيّد قدس سرّه من خبر الواحد غير مراد الشيخ قدس سرّه. قال الفاضل القزويني في لسان الخواصّ، على ما حكى عنه: «إنّ هذه الكلمه، أعنى خبر الواحد، على ما يستفاد من تتبع كلماتهم، يستعمل في ثلاثه معان: أحدها الشاذّ النادر الذي لم يعمل به أحد، أو نذر من يعمل به، و يقابله ما.

خبر الواحد غير مراد الشيخ قدس سرّه: قال الفاضل القزويني في لسان الخواصّ - على ما حكى عنه: - إنّ هذه الكلمه أعنى خبر الواحد - على ما يستفاد من تتبع كلماتهم - يستعمل في ثلاثه معان: أحدها الشاذّ النادر الذي لم يعمل به أحد، أو نذر من يعمل به، و يقابله ما عمل به كثيرون. الثاني: ما يقابل المأخوذ من الثقات المحفوظ في الاصول المعموله عند جميع خواصّ الطائفة، فيشمل الأوّل و مقابله. الثالث: ما يقابل المتواتر القطعيّ الصدور، و هذا يشمل الأوّلين و ما يقابلهما. ثم ذكر ما حاصله: إنّ ما نقل اجماع الشيعه على انكاره هو الأوّل، و ما انفرد السيّد قدس سرّه برده هو الثاني. و أمّا الثالث فلم يتحقّق من أحد نفيه على الاطلاق (1)، انتهى. و هو كلام حسن؛ و أحسن منه ما قدّمناه من أنّ مراد السيّد من العلم ما يشمل الظنّ الاطميناني، كما يشهد به التفسير المحكيّ عنه للعلم بأنّه ما اقتضى سكون النفس و الله العالم.

ترجمه:

(شيخ انصاري و تمسك به انصاف)

انصاف اين است كه:

در هيچ مسئله اي (از مسائل فقهي و يا غير فقهي) كه در آن ادعای اجماعی از اجماعات منقول شده و يا به شهرت قطعيه تمسك نموده اند و يا بر آن امارات و نشانه های دلالت كننده بر عمل اقامه شده، به اندازه اين مسئله (حجيت خبر) ادعای اجماع و شهرت قطعيه و امارات كثيره داله بر عمل، حاصل نشده است.

ص: ۱۱۷

پس شک کننده در تحقق اجماع، در این مسئله (حجیت خبر واحد) را نمی بینیم که در هیچ مسئله ای از مسائل برایش اجماع حاصل شود، مگر در ضروریات مذهب.

اما در عین حال انصاف این است که: قدر متیقن از تمام این کلمات و نظرات حجیت خبر واحدی است که مفید اطمینان است و (نه خبری که تنها مفید) ظنّ مطلق است. و شاید مراد سید از علم نیز همان طور که قریبا به آن اشاره نمودیم، همین معناست، بلکه ظاهر کلام برخی از علماء این است که: احتمالا مراد سید از خبر واحد، غیر از مراد شیخ از آن می باشد.

(بیان فاضل قزوینی در لسان الخواص)

فاضل قزوینی بنا بر آنچه از او حکایت شده در کتاب لسان الخواص می گوید: این کلمه یعنی (خبر واحد) بنا بر آنچه از تتبع در کلمات علماء استفاده می شود در سه معنا استعمال می شود:

۱- شاذ و نادر که احدی به آن عمل نکرده یا گروه اندکی به آن عمل کرده اند و در مقابل آن خبری است که عدّه کثیری از علماء به آن عمل کرده اند.

۲- خبری که در مقابل خبر مأخوذ خود از ثقات، و در قبال روایتی که در اصول معموله محفوظ و ثبت شده استعمال می شود که به اعتبار این معنا، هم شامل معنای اول می شود و هم دربرگیرنده معنای مقابل آن است.

۳- خبری که در مقابل خبر متواتر قطعی الصدور قرار دارد که به ملاحظه این معنا، شامل معنای اول و دوم و دو معنای مقابل آن دو نیز می شود. سپس حاصل آنچه را در این مقام به دست آورده (و بعدا نقل می نماید) چنین آورده است که:

آنچه را که اجماع شیعه بر انکارش نقل شده است، خبر واحد به معنای اول است. و آنچه را که سید مرتضی منفردا رد نموده خبر واحد به معنای دوم است و لکن معنای سوم از جانب احدی نفی نشده است. پایان کلام فاضل قزوینی.

این کلام بسیار نیکو و پسندیده است، لکن پسندیده تر از آن همان مطلبی است که ما قبلا بیان کردیم و آن این بود که مراد سید از علم، معنایی است که شامل ظنّ اطمینانی هم می شود چه آنکه ایشان که در تفسیر علم می گوید:

علم آن است که مقتضی سکون نفس و اطمینان خاطر شود، گواه بر آن است.

نکته: وجه اول از وجوه اجماع که روی آن صحبت شد عبارت بود از اجماع شیخ طوسی و اتباع او غیر از سید و اتباع وی که محدود بود و گذشت.

الثانی من وجوه تقریر الإجماع:

أن يدعى الإجماع حتى من السيد و أتباعه على وجوب العمل بالخبر الغير العلمی فی زماننا هذا و شبهه مما انسدّ فيه باب القرائن المفیده للعلم بصدق الخبر، فإنّ الظاهر أنّ السيد إنّما منع من ذلك لعدم الحاجه إلى خبر الواحد المجرد، كما يظهر من كلامه المتضمن للاعتراض على نفسه بقوله: فإن قلت: إذا سدّتم طريق العمل بأخبار الآحاد فعلى أيّ شيء تعولون في الفقه كلّه؟

فأجاب بما حاصله: إنّ معظم الفقه يعلم بالضروره و الإجماع و الأخبار العلمیّه، و ما يبقى من المسائل الخلافیه يرجع فيها إلى التخيير (١) و قد اعترف السيد رحمه الله في بعض كلامه على ما في المعالم (٢)، بل و كذا الحلّي في بعض كلامه (٣) - على ما هو بيالی - بأنّ العمل بالظنّ متعيّن في ما لا سبيل فيه إلى العلم.

ترجمه:

(وجه دوّم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد)

اشاره

این است که ادّعی اجماع شود، حتی از ناحیه سیّد و اتباع او بر وجوب عمل به خبر غیر علمی در زمان خود ما و شبه آن از جمله زمان هایی که باب قرائنی که موجب حصول علم به صدق خبر شود مسدود است. البته روشن است که منع سید و تابعینش از عمل به خبر واحد به خاطر عدم نیاز عمل به آن بوده است و الا (اگر در زمان ما زندگی می کردند، قطعاً حکم به وجوب عمل به خبر واحد می نمودند). چنانچه این معنا از کلامی که مشتمل بر اعتراضی است بر خودش بدین معنا که: اگر بگویی: وقتی شما طریق عمل به اخبار را مسدود نمودید پس در تمام ابواب فقه به چه امری اعتماد می کنید در پاسخ می گوید:

معظم مسائل فقهی از طریق ضرورت و اجماع و اخبار مفید علم به دست می آید و در باقیمانده آن یعنی مسائل اختلافی رجوع به تخیر می کنیم.

و خود سید طبق آنچه مرحوم صاحب معالم در پاره ای از کلماتش فرموده و آن طور که به خاطر دارم مرحوم حلّی در برخی کلماتش، آورده اند که:

در موردی که راهی برای علم و تحصیل آن وجود ندارد عمل به ظنّ متعیّن و واجب می شود.

- ١- إبطال العمل بأخبار الآحاد (رسائل الشريف المرتضى: ج ٣ ص ٣١٢).
- ٢- معالم الدين: ص ١٩٦-١٩٧، لاحظ رسائل الشريف المرتضى: المجموعه الاولى ص ٢١٠.
- ٣- تقدّم من المصنّف نقل كلام الحلّي- في ص ٢٠٦ عن خلاصه الاستدلال- المشعر بذلك، و يؤيّده أنّ ابن إدريس في مقدّمه السرائر ج ١ ص ٤٩- ٥٠ نقل كلاما للسيد في المقام و لم يرده.

* حاصل مطلب در وجه و بیان دوّم چیست؟

اجماع همه علماء است اعم از شیخ و سید بر حجّیت خبر واحد ظنّی، و آن عبارتست از اینکه چون شرائط و موقعیت ها تفاوت می کند:

۱- برخی چون سید و تابعین او خود را در شرایطی می دیدند که باب العلم به روی آنان مفتوح بوده است و معظم احکام را می توانستند از طریق علم تحصیل کنند، و لذا نیازی به خبر واحد ظنّی پیدا نکرده و آن را حجّت ندانسته اند.

۲- و برخی همچون شیخ طوسی و اتباعش خود را در شرایط انسداد باب علم می دیدند و معتقد بودند که چاره ای نیست جز اینکه به خبرهای موثق عمل کنند، چرا که خبر متواتر و نصّ قرآنی نادر است و قرائن قطعیه و اجماع نیز همین طور است لذا چاره ای نیست جز عمل به آن.

حال اگر سید و اتباع او نیز خود را همچون شیخ و ... در انسداد می دیدند، به خبرهای غیر علمی عمل می کردند و شاهد بر این مطلب هم این است که:

خود سید نیز طبق نقل صاحب معالم در بحث امر به فعل مشروط با علم امر به انتفاء شرط تصریح نموده است به اینکه: إذا تعدّر العلم قام الظنّ مقامه. پس هر دو گروه قبول دارند که خبر واحد عند الانسداد حجّت است، لکن شیخ و پیروانش اجماع منجز دارند و سید و اتباعش اجماع معلق.

(الثالث من وجوه تقرير الاجماع) استقرار سيره المسلمين طرًا على استفاده الاحكام الشرعيه من اخبار الثقات المتوسطه بينهم و بين الامام، او المجتهد.

أ ترى أنّ المقالدين يتوقفون في العمل بما يخبرهم الثقة عن المجتهد، او الزوجه تتوقف فيما يحكمه زوجها من المجتهد في مسائل حيضها و ما يتعلّق بها الى ان يعلموا من المجتهد تجويز العمل بالخبر الغير العلمى؟ و هذا ممّا لا شك فيه.

و دعوى حصول القطع لهم في جميع الموارد بعيده عن الانصاف. نعم المتيقن من ذلك صورته حصول الاطمينان بحيث لا يعتنى باحتمال الخلاف.

و قد حكى اعتراض السيد قدّس سرّه، على نفسه: «أنّه لا خلاف بين الامه في أنّ من وكلّ وكيلا او استتاب صديقا في ابتياع أمه او عقد على امرأه في بلدته او في بلاد نائيه- فحمل إليه الجاربه و زفّ إليه المرأه، و أخبره أنّه أزاح العله في ثمن الجاربه و مهر المرأه و أنّه اشترى هذه و عقد على تلك:- إنّ له وطئها و الانتفاع بها في كلّ ما يسوغ للمالك و الزوج. و هذه سبيله مع زوجته و أمته إذا أخبرته بطهرها و حيضها، و يردّ الكتاب على المرأه بطلاق زوجها او بموته فتتزوج، و على الرجل بموت امرأته، فيتزوج اختها. و كذا لا- خلاف بين الامه في أنّ للعالم أن يفتى و للعامى أن يأخذ منه مع عدم علم أنّ ما أفتى به من شريعته الإسلام و أنّه مذهبه».

فأجاب بما حاصله: «إنّه إن كان الغرض من هذه الردّ على من أحال التعيّد بخبر الواحد فمتوجه، فلا محيص، و إن كان الغرض الاحتجاج به على وجوب العمل بأخبار الآحاد في التحليل و التحريم، فهذه مقامات ثبت فيها التعيّد بأخبار الآحاد من طرق علميه من إجماع و غيره على أنحاء مختلفه، في بعضها لا يقبل إلا إخبار أربعة، و في بعضها لا يقبل إلا عدلان، و في بعضها يكفى قول العدل الواحد، و في بعضها يكفى خبر الفاسق و الدّمي، كما في الوكيل و مبتاع الأمه و الزوجه في الحيض و الطهر. و كيف يقاس على ذلك روايه الأخبار في الأحكام» (1).

أقول: المعترض، حيث ادّعى الإجماع على العمل في الموارد المذكوره، فقد لقّن الخصم طريق إلزامه و الردّ عليه بأنّ هذه الموارد للإجماع و لو ادّعى استقرار سيره المسلمين على العمل في الموارد المذكوره و إن لم يطلعوا على كون ذلك إجماعيًا عند العلماء كان أبعد عن الردّ، فتأمل.

(وجه سوم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد)

اشاره

استقرار سیره مسلمین به طور کلی بر استفاده احکام شرعیه از اخبار افراد ثقه که بین ایشان و امام و یا بین آنها و مجتهدین واسطه اند، می باشد.

آیا می بینی که مقلدین (از مرجعی) در عمل به فتوائی که ثقه ای از جانب آن مرجع به آنها خبر می دهد توقف کنند و یا اینکه زوجه ای در آنچه که همسرش از احکام مربوط به مسائل حیض و متعلقات آن از مجتهدی حکایت می کند توقف نموده، عمل نکند؟ و این معنا امری است غیر قابل تردید.

و ادعای حصول قطع برای مقلدین در جمیع موارد (توسط قول و سائط در این مواردی که به آن تمسک شده و مقلدین در آن توقف نکرده اند، ادعایی مشکل و) دور از انصاف است.

بله: قدر متیقن از این موارد حصول اطمینان (برای افراد مزبور است از قول و سائط) به نحوی که به احتمال مخالفش اعتنایی نمی کنند. (چنانچه محل کلام از اخبار واحد نیز، خبری است که مفید اطمینان و وثوق نماید).

(اعتراض سید و پاسخ ایشان به اعتراض خود)

و اعتراض سید بر خودش چنین حکایت شده که:

میان امت در اینکه اگر شخصی دیگری را وکیل و یا دوستی را نایب خود نمود که کنیزی برای وی خریده و یا زنی را برایش در شهر خود و یا شهرهای دوردست عقد نماید و در این حال نایب یا وکیل کنیزی برایش آورده و یا زنی را برای او فرستاده و به او خبر دهد که مانع ثمن کنیز و مهر زن را برطرف کرده و اظهار کند که جاریه را خریده و زن را برای او عقد نموده، موکل قادر بر وطی و انتفاعاتی است که مالک از ملکش و یا شوهر از همسرش می برد.

و همین شیوه میان شوهر و همسر و مولا و کنیزش، در زمانی که زن از طهارت و یا حیض بودن خود خبر دهد حاکم است و یا نامه ای از جانب شوهر به دست زن برسد که وی را مطلقه کرده و یا اینکه احیاناً فوت شده، زن به مجرد همین نامه (بعد از برگزاری مراسم شوهرش) شوهر می کند و بالعکس چه بسا نامه ای مشتمل بر فوت همسر، به مرد برسد که بدان نامه اکتفا کرده و با خواهر زنش ازدواج می کند.

و همچنین میان امت اسلامی خلافتی نیست در اینکه عالم حق فتوی دادن را دارد و عامی می تواند آن را از وی گرفته و به فتوای او عمل کند و حال آنکه عامی و جاهل نمی داند که فتوای

مفتی مطابق با احکام واقعی شریعت اسلامی است.

و خلاصه کلام اینکه اعتماد بر خبر واحد و عمل به آن جای تردید نیست، پس چطور شما آن را انکار می کنید؟ و بعد هم این انکار را به طائفه شیعه نسبت می دهید؟

(پاسخ سید به ایراد خودش)

پس (از این ایراد) پاسخی داده که حاصل آن چنین است که:

اگر مراد از این (بیاناتی که شد) ردّ کسانی است که تعبد به خبر واحد را محال می دانند بیانی است متین و مورد توجه و چاره ای نیست (جز قبول آن).

و اگر مقصود استدلال به آن جهت وجوب تعبد به خبر و لزوم عمل به آن باشد و اینکه در مسائل حلال و حرام باید به خبر واحد عمل نمود، باید گفت:

پس این (موارد یاد شده در سؤال) مقاماتی است که از طریق اجماع و غیر آنکه جملگی طرق علمیه و قطعیه هستند تعبد به اخبار آحاد به انحاء مختلف و گوناگون ثابت شده است.

فی المثل: در برخی از آنها صرفاً خبر چهار شاهد عادل باید باشد. مثل شهادت به زنا.

و در برخی از آنها به شهادت دو عامل بسنده شده است، مثل شهادت و اخبار از موضوعات.

و در برخی از آنها خبر یک عادل مورد قبول است مثل شهادت در امور مالی.

و در برخی از آنها حتی خبر فاسق و بلکه کافر ذمی نیز مورد اعتنا و توجه است مثل وکیل که فاسق بوده و یا کنیز و زوجه که اگر کافر ذمی باشد به قولش نسبت به احوال زنانگی مسموع و مقبول است.

به هر حال چگونه می توان (در این مواردی که هر یک دلیل قطعی بر پذیرش خبر دارند) روایت وارد در احکام شرعی را قیاس نمود و به مجرد مقبول بودن خبر در آن مواضع، در اینجا نیز قائل به پذیرفته شدن خبر باشیم.

(نظر شیخ انصاری)

معرض، آنجا که ادعای اجماع بر عمل به خبر واحد، در موارد مذکور را نمود، طریق اسکات و ملزم شدن خویش را به سید تلقین و تفهیم کرد.

یعنی (پس از این گونه سؤال، سید جواب داد این موارد به واسطه اجماع و دلیل قطعی دیگر از محلّ کلام خارج شده است) و لذا معرض در مقام مجاب کردن سید باید می گفت:

سیره مسلمین در موارد مذکور این است که به خیر واحد عمل کنند، اگرچه آحاد مسلمین ندانند که حکم در این موارد و مواضع، اجماعی بوده و علماء بر آن اتفاق نظر دارند.

ص: ۱۲۳

* حاصل مطلب در وجه سوم از تقریر اجماع چیست؟

این است که نه تنها اجماع علماء، بلکه اجماع مسلمین و سیره آنان بر عمل به خبر واحد و حجّت دانستن آن است به عبارت دیگر اگر به تاریخ مسلمین مراجعه کنیم می بینیم که در طول تاریخ:

۱- بناء عملی مسلمانان این بوده که احکام شرعیّه را از روای موثّق شنیده و به آنها عمل می کرده اند.

۲- به وسائط ثقّه که از قول امام برای آنها حدیث نقل می نموده اند اعتماد می کرده اند.

۳- در باب عمل به فتاوی مجتهد در عصر غیبت ملاحظه می شود که:

اگر مسئله گوی مورد وثوق فتاوی مرجع آنها را بر ایشان نقل می نمود، توقّف نکرده، بلکه بدان عمل می کردند و اگر زوج برای زوجه فتاوی مرجع تقلیدش را نقل می نمود، زوجه بدون توقّف و از روی اعتماد به آن ترتیب اثر داده و عمل می نمود.

حال این سیره مستمرّه از جمله اموری است که تردیدی در آن نیست.

* آیا قدر مسلم این نیست که باید اطمینان حاصل نموده و بعد به آن عمل می کردند؟

چرا همین طور است و جناب سیّد نیز اشکالی در این رابطه بر خود وارد نموده است مبنی بر اینکه:

۱- ائمت اسلامی اجماع دارند بر اینکه چنانچه شخصی، دیگری را در رابطه با خریدن کنیزی و یا عقد زوجه ای نایب و یا وکیل خود قرار دهد، او کار را انجام داده به موکّل خویش بگوید که فلان زن را عقد نموده و زوجه شما شده است.

۲- و یا اگر زنی به شوهرش خبر دهد که حائض شده و یا اینکه از حیض پاک شده آیا دیده ای که شوهر در این خبر تردید کند و یا به آن اعتنا نکند؟

۳- یا اگر نامه ای از زوج به دست زوجه برسد مبنی بر اینکه وی را مطلقه کرده است و یا اینکه زوج مرده است، دیده ای که زن اعتنا نکرده و عدّه نگه ندارد.

۴- آیا زمانی که فرد ثقّه ای فتاوی مرجع تقلیدی را نقل می کند، دیده ای که مقلّدی در این خبر توقّف کند و هکذا امثالهم من الأمثله: که دلالت بر حجّیت خبر ثقّه است.

* پاسخ سیّد به اشکال مذکور چیست؟

این است که ای اشکال کننده:

آیا مراد شما ردّ بر این قبه و امثال اوست که تعیّد به خبر را محال می دانند و یا ردّ بر ما و امثال ماست که تعیّد را عقلا ممکن و وقوعش را شرعا غیر ممکن می دانیم؟

ص: ۱۲۴

اگر به این قبه و امثال او اعتراض دارید، اعتراض و اشکالتان وارد است، چرا که محکم ترین دلیل بر امکان شیء و وقوع آن است و اگر به ما اشکال داری، اشکال شما وارد نیست، زیرا نمونه هایی که شما ذکر کردید عموماً از موضوعات است و در موضوعات نیز (به قول شما) تعبد به خبرهای غیر علمی بالاجماع درست است منتهی در برخی موارد:

۱- به قول چهار عادل اعتماد می شود، مثل شهادت بر زنا.

۲- و در برخی موارد به قول دو نفر اعتماد می شود، مثل حقوق مالی.

۳- و در برخی موارد به قول یک نفر اعتماد می شود، مثل قول خبره در لغت و یا معاملات و حتی در باب وکالت.

قول فاسق و کافر نیز مورد قبول است، لکن بحث ما در احکام است و این اشکال شما به ما وارد نیست.

* نظر شیخ انصاری در این زمینه چیست؟

این است که چون مستشکل از موضوعات مثال زد و بر آنها ادعای اجماع نموده، به دست سید و اتباعش بهانه داد که آنها اشکالش را رد نمایند، لکن اگر به طور کلی سیره مسلمین را بر عمل به خبر واحد ادعا می نمود، سید قدرت پاسخ دهی پیدا نمی کرد.

ص: ۱۲۵

الرابع (من وجوه تقرير الاجماع)

استقرار طريقه العقلاء طرًا على الرجوع إلى خبر الثقة في امورهم العاديه، و منها الأوامر الجاربه من الموالى الى العبيد. فنقول: إنَّ الشارع إن اكتفى بذلك منهم في الأحكام الشَّرعيه فهو، و إلَّا وجب عليه ردعهم و تنبيههم على بطلان سلوك هذا الطريق في الأحكام الشرعيه، كما ردع في مواضع خاصه؛ و حيث لم يردع علم منه رضاه بذلك، لأنَّ اللّازم في باب الإطاعه و المعصيه الأخذ بما يعد طاعه في العرف و ترك ما يعدّ معصيه كذلك. فإن قلت: يكفى في ردعهم الآيات المتكاثره و الأخبار المتظافره بل المتواتره على حرمة العمل بما عدا العلم.(1) قلت: قد عرفت انحصار دليل حرمة العمل بما عدا العلم في أمرين و أنّ الآيات و الأخبار راجعه إلى أحدهما: الأول أنّ العمل بالظنّ و التعيّد به من دون توقيف من الشارع تشريع محرّم بالأدله الأربعة. و الثانى أنّ فيه طرحاً لأدله الاصول العمليه و اللفظيه الّتي اعتبرها الشارع عند عدم العلم بخلافها. و شىء من هذين الوجهين لا يوجب ردعهم عن العمل، لكون حرمة العمل بالظنّ من أجلهما مركزاً في ذهن العقلاء، لأنَّ حرمة التشريع ثابت عندهم، و لاصول العمليه و اللفظيه معتبره عندهم مع عدم الدليل على الخلاف، و مع ذلك نجد بناءهم على العمل بالخبر الموجب للاطمينان.

و السرّ في ذلك عدم جريان الوجهين المذكورين بعد استقرار سيره العقلاء على العمل بالخبر، لانتفاء التشريع(2) مع بناءهم على سلوكه في مقام الإطاعه و المعصيه، فإنّ الملتزم بفعل ما أخبر الثقة بوجوبه و ترك ما أخبر بحرمته لا يعدّ مشرعاً، بل لا يشكّون في كونه مطيعاً، و لذا يعوّلون عليه(3) في أوامرهم العرفيه من الموالى إلى العبيد، مع أنّ قبح التشريع عند العقلاء لا يختصّ بالأحكام الشرعيه. و اما الاصول المقابله للخبر فلا- دليل على جريانها في مقابل خبر الثقة، لأنّ الاصول الّتي مدرّكها حكم العقل- لا الأخبار لقصورها عن إفاده اعتبارها- كالبراءه و الاحتياط و التخيير لا إشكال في عدم جريانها في مقابل خبر الثقة بعد الاعتراف ببناء العقلاء على العمل به في أحكامهم العرفيه، لأنّ نسبه العقل في حكمه بالعمل بالاصول المذكوره إلى الأحكام الشرعيه و العرفيه سواء. و اما لاستصحاب، فان اخذ من العقل فلا اشكال في أنّه لا يفيد الظنّ، و ان اخذ من الأخبار فغايه الأمر حصول الوثوق بصدورها دون اليقين. و اما الاصول اللفظيه، كالاتلاق و العموم، فليس بناء اهل اللسان على اعتبارها حتّى في مقام وجود الخبر الموثق به في مقابلها.

ص: ١٢٦

١- مرّ تخريجه في صفحات القبل.

٢- في بعض النسخ: لانتفاء تحقّق التشريع.

٣- في بعض النسخ: يعملون به.

(وجه چهارم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد)

اشاره

سیره تمام عقلاء است در امور عادیشان بر رجوع به خبر ثقه، و از جمله این امور، اوامری است که میان موالی و عیید جاری است که در توضیح آن می گوئیم: اگر شارع مقدس سیره عقلاء را نسبت به احکام شرعی پذیرفته باشد فهو المطلوب و گرنه بر او واجب است که ایشان را از این طریق و رویه نسبت به احکام شرع منع کرده و متبّه سازد که طی چنین طریقی در احکام شرعی باطل است، چنانچه در برخی از موارد رد و منع از جانب او (شارع) به ما رسیده است. و از آنجا که ردّ و منعی نسبت به موارد مورد بحث از جانب شارع وارد نشده است، خشنودی او را از این مسلک و طریق احراز می کنیم، زیرا که در باب اطاعت و معصیت بر بنده لازم است که آنچه در عرف طاعت محسوب می شود اخذ و آنچه معصیت به حساب می آید ترک نمایند.

(سؤال و اشکال)

اگر بگوئی، در ردّ و منع شارع همین بس که آیات بسیار و اخبار متظافر (فراوان)، بلکه متواتر وارد شده است که تماما دلالت بر حرمت عمل به غیر علم دارند.

حال با وجود ادله مذکور چگونه ردع از جانب شارع ثابت نمی باشد؟

(پاسخ از اشکال مذکور)

قبلا- دانستی که دلیل حرمت عمل به غیر علم منحصر به دو امر است که آیات و اخبار مشارالیها رجوعشان به یکی از آن دو دلیل است که عبارتند از:

۱- عمل به ظنّ و تعبد پیدا کردن به آن بدون اینکه از جانب شارع دلیلی بر آن قائم شده باشد تشریح و به ادله چهارگانه قرآن، سنّت، اجماع و عقل حرام است.

۲- در عمل به ظنّ اصول عملیه و لفظیه ای را که شارع در زمان فقدان علم به خلاف آنها اعتبارشان نموده است طرح و ردّ می شوند، به عبارت دیگر: در صورت نبود علم و وجود ظنّ ما موظفیم که به اصول عملیه و لفظیه عمل کنیم، حال روشن است که چه بسا عمل به ظنّ سبب طرح این دو اصل معتبر شود که آن هم جایز نمی باشد. سپس شیخ می فرماید: هیچ یک از این دو وجه (دلیل) در رد و منع عقلاء از عمل به خبر واحد غیر علمی (ظنّ) کفایت نمی کند، چه آنکه مسئله حرمت عمل به ظنّ به خاطر دو دلیل مذکور در ذهن عقلاء مذکور و نزد آنان امر مسلمی است، زیرا که ایشان به حرمت تشریح و قبح بدعت واقف هستند، همان طور که اصول عملیه و لفظیه را هم معتبر می دانند، منتهی در جایی که دلیلی برخلاف آنها قائم نباشد. به

هر تقدیر ایشان، هم عمل به ظنّ را حرام می دانند چون مستلزم تشریح است و هم اصول عملیه و لفظیه را

ص: ۱۲۷

معتبر می دانند. مع ذلک می بینیم که بنای ایشان بر عمل نمودن به خبری است که موجب اطمینان است.

(وجه بناء عقلاء بر عمل به خبر واحد)

اشاره

و سرّ مطلب در آن این است که دو دلیل مذکور (که در حرمت عمل به ظنّ مطرح شد) پس از استقرار سیره عقلاء به دلیل عدم تحقّق تشریح (و منتفی بودن بدعت) بر عمل به خبر واحد جاری نمی شوند، زیرا کسی که به فعل آنچه ثقه به وجوبش خبر داده است و به ترک عملی که شخص موثق از حرمتش گزارش نموده، ملتزم و متعهد باشد، مشرّع و مبدع خوانده نمی شود بلکه در مطیع بودن او شک نمی کنند و لذا (عقلاء در او امر عرفیه ای که از مولی به عبد صادر می شود) به فرد ثقه (و خبر او) اعتماد می کنند. با اینکه قبح و زشتی تشریح عند العقلاء اختصاص به احکام شرعیه ندارد (و در کلیه احکام جاری است).

پس اگر عمل به خبر ثقه مستلزم تشریح بوده، نباید عقلاء با توجه به قبح تشریح در او امر عرفیه به آن عمل کنند و اما هیچ دلیلی بر جاری شدن اصول عملیه ای که در مقابل خبر است (و در سؤال و اشکال گفته شد عمل به خبر غیر علمی چه بسا منجر به طرح اصول عملیه و لفظیه معتبر شود)، با توجه به ثقه بودن خبر وجود ندارد. زیرا اصولی که مدرک اعتبار آنها عقل است و نه اخبار (زیرا که اخبار از افاده اعتبار آنها قاصر است) مثل برائت، احتیاط و تخیر، بعد از اعتراف و تصدیق بناء عقلاء بر علم به خبر ثقه در احکام عرفیه شان بی تردید در مقابل خبر جاری نمی شوند. زیرا حکم عقل به عمل کردن به اصول مذکور (که مدرکشان عقل است) نسبت به احکام شرعیّه و عرفیه مساوی و متحد است. پس همان طور که با وجود خبر ثقه در احکام عرفی به اصل عمل نمی کنند، در احکام شرعی نیز با وجود خبر ثقه به اصول عملیه توجه نمی نمایند و اگر استصحاب در مقابل خبر ثقه بود از دو حال خارج نیست: اگر مدرک اعتبار آن از عقل گرفته شد (با بودن خبر ثقه) بدون تردید استصحاب مفید ظنّ نخواهد بود (و حال آنکه استصحاب مأخوذ از دلیل عقل به اعتبار اینکه افاده ظنّ می کند، حجت است) و پس از اینکه این امر منتفی شد وجهی برای جریانش در میان نیست. و اگر مدرک اعتبارش اخبار باشد، نهایت امر حصول اطمینان است به صدور آنها از ائمه و نه قطع و یقین. و اما اصول لفظیه مثل: اطلاق و عموم. بناء اهل لسان که مدرک حجّیت این اصول است بر آن نیست که به طور مطلق این اصول را معتبر بدانند، حتّی با بودن خبر ثقه در مقابل آنها. یعنی: عمل اهل لسان بر این است که در مورد فقدان خبر ثقه به این اصول مراجعه می کنند و نه با بودن آن.

* حاصل مطلب در وجه چهارم از تقریر اجماع بر عمل به خبر واحد چیست؟

این است که این وجه عبارتست از سیره همه خردمندان عالم، اعم از سید و شیخ و عالم و عامی و یا مسلمان و کافر و با هر مکتب و مسلکی:

به عبارت دیگر، وقتی به عقلاء عالم بما هم عقلاء مراجعه می کنیم، می بینیم عقلاء عالم، دارای هر مشرب و گرایشی که باشند، سیره آنها در شئون مختلف زندگیشان بر این مستقر شده که به خبرهای ثقات عمل می نمایند، حتی در اوامری که از جانب موالی به سوی عبید صادر می شود.

فی المثل: اگر فرد مورد اطمینانی پیام مولایی را به عبدش برساند، عبد در مقام امتثال توقف نکرده و به دنبال انجام کار می رود و چنانچه معطل کرده و نرود از جانب عقلاء مورد مذمت واقع می شود.

و یا فی المثل: اگر به شارع مقدس مراجعه کنیم، می بینیم که این سیره در مرأی و مسمع شارع مقدس بوده است و توجه داشته است که عقلاء عالم در تمام امور حتی نسبت به احکام خود شارع از شیوه مزبور استفاده می کنند، مع ذلک سکوت نموده و چیزی نفرموده است.

لذا می گوئیم اگر شارع سیره یاد شده را قبول نداشت پیروان خود را از آن منع می نمود، یعنی می گفت: ای مسلمانان در احکام من به خبر واحد صرف اعتنا نکنید. چنانچه در برخی موارد نیز ردع و منع نموده است مثلاً:

۱- باب شهادت بر زنا که قول یک عادل را معتبر می داند، بلکه قول چهار عادل را لازم می داند.

۲- و در باب شهادت بر سایر حقوق مالی شهادت دو عادل را لازم می داند و ...

حال:

اگر در باب احکام نیز قول عدل واحد کافی نمی بود، ردعی می فرستاد و از آنجا که ردعی نفرموده است، پی به رضایت شارع از این سیره و سلیقه می بریم و الا اگر ردع می فرمود و ابلاغ نمی نمود بما نیز می رسید لذا (و لیس فلیس).

* اگر سؤال شود به چه دلیل عدم الردع را دلیل بر رضایت می گیرید، شیخ چه پاسخی می دهد؟

به این دلیل که معیار در باب اطاعت و معصیت، عرف عام و عقلاء می باشد یعنی:

۱- هرچه را عرف اطاعت بداند، آن اطاعت است مثل اخذ به خبر ثقه.

۲- و هرچه را عرف معصیت بداند، آن معصیت است مثل مخالفت با خبر ثقه.

حال ما عقلاء عالم با قطع نظر از رأی شارع مقدّس همین راه را می رویم، چنانچه شارع مقدّس

ص: ۱۲۹

این راه را نمی پذیرد، خوب باید ردّ کرده و راه جدیدی را ارائه نماید، لذا چون ردع نفرموده، پس قبول دارد.

* اگر سؤال شود شما از کجا می گوئید که شارع این سیره را ردع نفرموده، شاید از سیره های مردوعه باشد یعنی شارع مقدّس از این سیره ردع فرموده و لکن نه به صورت خصوصی، بلکه به صورت عمومی و در قالب آیات و روایات ناهیه از عمل به غیر علم تا خبر ثقه را نیز شامل شود.

شیخ چه پاسخی دارد؟

می گوید: فلسفه عمل به غیر علم دو امر است و آیات و روایات ناهیه نیز به همان دو امر نظر دارند:

۱- اینکه عمل به غیر علم و تعبد به آن بدون بیان شارع تشریح است و از باب تشریح (به ادله اربعه) حرام است.

۲- اینکه عمل به غیر علم و تعبد به آن مستلزم زیر پا گذاشتن اصول عملیه و یا لفظیه معتبره است و لذا از این جهت حرام است.

فی المثل نمی دانیم که آیا استعمال سیگار و ... حرام است یا نه؟

اصاله البراءه می گوید حلال است، لکن خبر واحدی در دست است مبنی بر حرمت آن حال اگر ما به خبر واحد عمل کنیم:

اولاً: تشریح است و حرام یعنی: ادخال ما لم يعلم کونه من الدّین فی الدّین.

ثانیا: اصل برائت را زیر پا گذاشته ایم.

یا فی المثل:

۱- حدیث متواتری در دست است مبنی بر اینکه (لا تشرب التّن).

۲- حدیث واحدی نیز وارد شده بر کراهت شرب تن.

در اینجا نیز اگر به خبر واحد متعبد شویم، هم تشریح است و هم مخالفت با اصاله الحقیقه که در ظاهر (لا تشرب التّن) است.

پس فلسفه حرمت احد الامرین المذکورین است ولی هیچ کدام از آن دو امر در باب خبر ثقه جاری نیست. و نه تعبد به خبر ثقه مستلزم تشریح است و نه مستلزم طرح و رد اصل لفظی و یا عملی.

* سرّ مطلب در مطلب مذکور چیست؟

این است که سیره عقلاء عالم در باب طاعت و معصیت بر این جاری است که خبر ثقه را معیار قرار دهند، و این بناء عقلاء از عقل ناشی شده است.

حال وقتی از روی عقل و حکم آن به چنین امری متعبد شدیم این می شود: تعبد به ظنّ مع الدلیل

ص: ۱۳۰

و المجوز. که مجوز همان حکم عقل است و نه تعبد به ظنّ بلا دلیل.

* شیخ مشکل طرح و ردّ اصل را چگونه پاسخ می دهد؟

می گوید: اصول بر دو دسته اند: ۱- عملیه ۲- لفظیه

و اما اصول عملیه نیز خود بر دو دسته اند: ۱- عقلیه ۲- شرعیّه

۱- اصول عملیه عقلیه عبارتند از: اصل برائت، اصل احتیاط، اصل تخییر.

حال وقتی این اصول در برابر خبر ثقه قرار می گیرند اگر ما بخواهیم به خبر ثقه عمل نمائیم، اصل عملی عقلی طرح نمی شود چرا که از طرفی بناء عقلاء بر عمل به خبر ثقه است و از طرفی هم اصل برائت یک اصل عقلی است، لذا هر دو عقلی شده و عقل نیز در حکم خود گرفتار نیست یعنی عقل می گوید:

زمانی به اصل برائت رجوع کن که دلیلی در دست نباشد و تو شاك و متحیر باشی و حال آنکه با وجود خبر ثقه، و پشتوانه اش که بناء العقلاء بر عمل بدان می باشد، شکی در کار نیست.

در نتیجه خبر ثقه حاکم است و جایی برای اصل برائت باقی نمی گذارد تا که بخواهیم آن اصل را جاری کنیم و هکذا اصل الاحتیاط و التخییر.

* مسئله اصل عملی شرعی را که استصحاب باشد چگونه پاسخ می دهد؟

می گوید مدرک اصل مذکور نیز روایات (لا تنقض الیقین بالشک) است، و استصحاب نیز یا از باب حکم عقل حجت است و یا از باب اخبار که حد اکثر ظنّ آور است و ما به ظنّ عمل نمودیم اما رکن اصلی استصحاب شک است و با وجود خبر ثقه شکی باقی نمی ماند.

* مسئله اصول لفظیه از قبیل اصالة العموم و اصالة الحقیقه را چگونه حل می کند؟

می گوید خبر ثقه مزاحمتی با اصول مذکور ندارد، چه آنکه مدرک این اصول نیز بناء عقلاء است، و بناء عقلاء بر اجراء این اصول به قول مطلق نیست، بلکه زمانی این اصول جاری شوند اند که قرینه ای بر خلافشان نباشد.

و حال آنکه خبر ثقه خود قرینه است و با وجود قرینه جای اصل نمی باشد.

* مراد از اصطلاح (فتأمل...) در پایان متن چیست؟

شاید اشاره باشد به اینکه هر چند گفتیم استصحاب مأخوذ از اخبار به لحاظ موثوق الصدور بودن اخبار با خبر واحد ثقه مساوی است و هیچ ترجیحی بر هم ندارند، ولی تحقیق این است که با وجود خبر ثقه که کاشف از ظنّ معتبر است، اخبار استصحاب

هرگز جاری نشده و حکم به حجیت استصحاب نمی شود.

ص: ۱۳۱

الخامس: (من وجوه تقرير الاجماع)

ما ذكره العلامة في النهاية من إجماع الصّحابة على العمل بخبر الواحد من غير نكير،^(١) وقد ذكر في النهاية مواضع كثيرة عمل فيها الصّحابة بخبر الواحد.^(٢)

و هذا الوجه لا يخلو من تأمل، لأنه إن اريد من الصّحابة العاملين بالخبر من كان في ذلك الزمان لا يصدر إلّا عن رأى الحجّه عليه السّلام فلم يثبت عمل أحد منهم بخبر الواحد فضلا عن ثبوت تقرير الامام عليه السّلام له؛ وإن اريد به الهمج الرّعاى الذين يصغون إلى كلّ ناعق، فمن المقطوع عدم كشف عملهم عن رضاء الامام عليه السّلام لعدم ارتداعهم برده في ذلك اليوم.

و لعلّ هذا مراد السيد قدّس سرّه، حيث أجاب عن هذا الوجه بأنّه إنما عمل بخبر الواحد المتأّمرون اللّذين يتحشّم التصريح بخلافهم، و إمساك النكير عليهم لا يدلّ على الرضا بعملهم^(٣) إلّا أن يقال: إنّه لو كان عملهم منكرا لم يترك الإمام بل و لا أتباعه من الصّحابة النكير على العاملين، إظهارا للحقّ، و إن لم يظنّوا الارتداع، إذ ليست هذه المسأله بأعظم من مسأله الخلافه الّتى أنكرها عليهم من أنكر، لاظهار الحقّ و دفعا لتوهم دلالة السكوت على الرضا.

ص: ١٣٢

١- النهاية (مخطوط) الورقه ١٤٦ الصفحه الاولى.

٢- النهاية (مخطوط): الورقه ١٤٦ الصفحه الثانيه.

٣- الذريعه: ج ص ٥٣٨.

(وجه پنجم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد)

اشاره

بیانی است که مرحوم علامه در کتاب نهاییه ذکر نموده مبنی بر اجماع صحابه بر عمل به خبر واحد بدون انکار منکری. سپس موارد بسیاری را در همین کتاب ذکر نموده که اصحاب آن به خبر واحد عمل کرده اند.

(مناقشه شیخ در وجه پنجم)

این وجه از وجوه تقریر خالی از تأمیل و مناقشه نیست، زیرا: اگر مراد از صحابه کسانی هستند که در زمان ائمه زندگی می کرده و عملشان مطابق با رأی امام بوده و به این ترتیب عمل به خبر واحد هرگز از ایشان صادر نشده مگر اینکه امام با آن موافق بوده است، این برای ما ثابت نشده که ایشان به خبر واحد عمل می کرده اند تا چه رسد به تقریر امام و اینکه امام عمل ایشان را امضاء کرده باشد.

و اگر مراد از صحابه همج الرعاع ها یعنی کسانی که به دنبال هر صدایی می روند باشد، عمل چنین کسانی نیز کاشف از رضای امام نمی باشد، زیرا به فرض که امام آنها را از این مسئله منع کرده باشد ولی آنها گوش نداده و به سلیقه خود عمل کرده باشند. چگونه می توان عمل آنها را به خبر واحد حاکی و کاشف از رضایت امام دانست؟ و شاید مراد سید در پاسخی که از این وجه داده، همین وجه دومی باشد که ذکر نمودیم چرا که وی در جواب از وجه پنجم می گوید:

متأمرن، یعنی کسانی که تصریح به مخالفتشان سخت است و انکار نکردن عملشان دلالت بر رضاء به آن ندارد و تنها به خبر واحد عمل می کرده اند.

به عبارت دیگر (اگر ائمه عمل آنها را مورد انکار قرار نمی دادند این امر دلالت بر رضایت ائمه از فعل ایشان نمی شد، چرا که ایشان کسانی نبودند که با ردع معصومین مرتدع شوند) مگر اینکه گفته شود: اگر عمل این افراد فی الواقع مورد انکار بوده و کارشان از نظر معصومین درست نبوده است، نباید ائمه و اتباع و صحابه آنها نیز ساکت نشسته باشند و از انکار دست کشیده باشند، زیرا که اگرچه ارتداع آنها به نهی ایشان چندان امر مثبتی به نظر نمی رسید ولی به خاطر اظهار حق بایستی ایشان را از عمل مذکور بازمی داشتند.

چه آنکه مسئله حجیت و یا عدم حجیت مهم تر از امر خلافت و ولایت نیست که ایشان به منظور اظهار حق و عدم توهم آیندگان به اینکه ائمه راضی به خلافت غاصبین بوده اند این همه سعی بلیغ فرموده اند.

* حاصل مطلب در وجه پنجم از تقریر اجماع در عمل به خبر واحد چیست؟

اجماع عملی خصوص صحابه است که علامه در نهاییه ادعای آن را نموده است.

ایشان می گویند: وقتی به زمان پیامبر برمی گردیم، می بینیم که سیره صحابه پیامبر و اصحاب ائمه بر عمل به خبر واحد ثقة بوده است و این سیره در مرأی و مسمع معصوم بوده است مع ذلك ردعی صورت نگرفته است. حال اگر حضرات علیهم السلام این سیره را قبول نمی داشتند، امت را از عمل به آن منع می فرمودند در حالی که احدی از معصومین این سیره را ردع نکرده اند و این خود بهترین دلیل بر حجیت خبر واحد عند المعصومین است.

* نظر شیخ پیرامون وجه مذکور چیست؟

می فرماید: اصحاب النبی و الأئمه سه گروه بوده اند:

۱- اصحاب السلم یعنی کسانی که ۱۰۰٪ تسلیم پیامبر بوده و بدون رأی و نظر ایشان دست به عملی نمی زده اند مثل: زراره ها، ابوذرها و ...

۲- افراد همج الرعاع یعنی کسانی که به هر سویی که باد می وزید حرکت می کردند و به ندای هر صاحب صدایی گوش فرا می دادند و با او هم صدا می شدند.

۳- منافقین که علی الظاهر در صف مسلمین بودند و لکن باطنا مسلمان نبودند، لذا از علامه می پرسد که منظور شما از اینکه اصحاب معصومین به خبرهای ثقة عمل می کردند چه کسی است؟

اگر گروه اول است می گوئیم:

۱- کبرای کلی استدلال شما درست است، چرا که عمل اینان کاشف از رضایت معصوم است.

۲- صغرای سخن شما ناتمام است، چرا که ثابت نشده که احدی از این گونه افراد به خبر واحد ثقة عمل کرده باشد تا اینکه به دنبال آن کاشفیت حاصل شود. و اگر گروه دوم و سوم هستند، باید بگوئیم:

۱- صغرای استدلال تمام است، چرا که این عده عامل به خبر واحد بوده اند.

۲- کبرای سخن شما ناتمام است، چرا که عمل اینان کاشف از رأی معصوم نیست.

* پس مراد از عبارت (ألا ان یقال ... الخ) چیست؟

این است که مگر کسی بگوید که اگر شیوه این دو گروه نامشروع بوده، معصومین باید آن را انکار می نمودند نه بدین منظور

که معاندین حق، انکار آنان را پذیرفته مرتدع شوند، بلکه به این جهت که حق اظهار شود و امر بر آیندگان مشتبه نشود. شاهد مطلب هم این است که: مسئله حجیت خبر واحد از مسئله خلافت خطرناک تر نبود، مع ذلک این همه اعتراض نموده و حق را گفته اند.

ص: ۱۳۴

السادس: (من وجوه تقرير الاجماع)

دعوى الإجماع من الإمامية، حتى السيد و أتباعه، على وجوب الرجوع إلى هذه الأخبار الموجودة في أيدينا المودعة في اصول الشيعة و كتبهم.

و لعلّ هذا هو الذي فهمه بعض من عبارة الشيخ المتقدمه عن العده، فحكم بعدم مخالفه الشيخ للسيد قدس سرهما.

وفيه: أولاً، أنه إن اريد ثبوت الاتفاق على العمل بكل واحد واحد من أخبار هذه الكتب، فهو ممّا علم خلافه بالعيان، و إن اريد ثبوت الاتفاق على العمل بها في الجملة على اختلاف العاملين في شروط العمل حتى يجوز أن يكون المعمول به عند بعضهم مطروحا عند آخر، فهذا لا ينفعنا إلّا في حجّيه ما علم اتفاق الفرقه على العمل به بالخصوص. و ليس يوجد ذلك في الأخبار إلّا نادراً. خصوصاً مع ما نرى من ردّ بعض المشايخ، كالصديق و الشيخ، بعض الأخبار المودعة في الكتب المعتره، بضعف السند او بمخالفه الإجماع او نحوهما.

و ثانياً: أنّ ما ذكر من الاتفاق لا ينفع حتى في الخبر الذي علم اتفاق الفرقه على قبوله و العمل به، لأنّ الشرط في الاتفاق العملي أن يكون وجه عمل المجمعين معلوماً. أ لا ترى أنه لو اتفق جماعه - يعلم برضاء الإمام عليه السلام بعملهم - على النظر إلى امرأه، لكن يعلم أو يحتمل أن يكون وجه نظرهم كونها زوجته لبعضهم و أمّا الآخر (1) و بنتا لثالث و أمّ زوجته لرابع و بنت زوجته لخامس و هكذا، فهل يجوز لغيرهم ممّن لا محرّمه بينها و بينه أن ينظر إليها من جهه اتفاق الجماعه الكاشف عن رضاء الإمام عليه السلام، بل لو رثى شخص الإمام عليه السلام ينظر إلى امرأه فهل يجوز لعاقل التأسى به؟

و ليس هذا كله إلّا من جهه أنّ الفعل لا دلالة فيه على الوجه الذي يقع عليه، فلا بدّ في الاتفاق العملي من العلم بالجهه و الحيثيه التي اتفق المجمعون على إيقاع الفعل من تلك الجهه و الحيثيه، و مرجع هذا إلى وجوب إحراز الموضوع في الحكم الشرعيّ المستفاد من الفعل.

ففي ما نحن فيه إذا علم بأنّ بعض المجمعين يعملون بخبر من حيث علمه بصدوره بالتواتر أو بالقرينه و بعضهم من حيث كونه ظاناً بصدوره قاطعاً بحجّيه هذا الظنّ، فإذا لم يحصل لنا العلم بصدوره و لا العلم بحجّيه الظنّ الحاصل منه أو علمنا بخطأ من يعمل به لأجل مطلق الظنّ أو احتملنا خطأه فلا يجوز لنا العمل بذلك الخبر تبعاً للمجمعين.

ص: ١٣٥

(وجه ششم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد)

ادّعی اجماع (همه) علمای امامیه است حتّی سید و اتباع او، بر وجوب رجوع شیعه به اخبار موجود در دست ما و به ودیعت نهاده شده در کتب اربعه.

و شاید این وجه همان وجهی باشد که برخی از کلام قبلی شیخ فهمیده و اظهار داشته اند که سید با شیخ مخالفتی ندارد، چه آنکه هر دو، اخبار موجود در کتب شیعه را معتبر می دانند.

(اشکال اول شیخ به وجه ششم از وجوه تقریر)

و در این وجه دو اشکال وجود دارد:

۱- اگر از عمل به اخبار کتب شیعه، اجماع علماء بر عمل به تک تک این اخبار اراده شده، این ادّعی است که خلافتش بالعیان ظاهر و دانسته شده.

۲- و اگر مراد این است که اجمالا اتفاق علماء بر این است که باید به این اخبار عمل نمود و این اخبار فی الجمله معتبرند و نه تک تک آنها، بنا بر اختلاف میان علماء در شروط عمل به خبر واحد که یکی ممکنست خبری را واجد شرایط و معتبر تلقی کند و حال آنکه دیگری همان خبر را فاقد شرط و نتیجه ترک نماید (هرچند اجمالا این اخبار متفق علیه هستند)، برای ما نافع نبوده و در حجیت مطلق اخبار آحاد کافی نیست. بلکه صرفا اخباری را که تمام علماء معتبر دانسته و همگی به آن عمل می کنند حجّت می نماید و چنین اخباری که از نظر تمام علماء امامیه واجد شرایطاند کم می باشند. مخصوصا با آنچه مشاهده می کنیم که:

برخی از بزرگان علماء شیعه، مثل مرحوم صدوق و شیخ برخی از اخبار مروی در کتب معتبره شیعه را به دلیل ضعف سند و یا مخالفتشان با اجماع و امثال این عذرها، طرح و ردّ نموده اند.

(اشکال دوم شیخ به وجه ششم از وجوه تقریر)

اینکه اجماعی که ذکر شد حتّی در خبری که علم به اتفاق علماء بر اعتبارش داریم، نافع نمی باشد. زیرا شرط (در حجیت) اجماع عملی این است که جهت عمل مجمعی معلوم باشد، مگر نمی بینی که: اگر جماعتی که از اتفاق آنها بر فعلی علم به رضایت امام به عملشان حاصل می شود بر نظر کردن به زنی، متفق شوند، لکن ما احتمال دهیم که هر یک در نظر نمودن به وی یا

به خاطر این است که وی زوجه اوست و نظر دیگری به خاطر این است که وی مادر اوست و سومی از این جهت به او نگاه می کند که زن دختر اوست و نسبت به چهارمی چون مادرزن اوست پس وی با او نکاح کرده و نسبت به پنجمی ربیبه (دختر زن) اش می باشد و همچنین باقی دیگر به یکی از وجوه مجوز شرعی به او نگاه می کنند.

حال در چنین موقعیتی آیا می توان گفت:

بر غیر این جماعت که هیچ گونه محرمیتی میان او و زن مزبور نمی باشد جایز است به خاطر اجماع جماعت که کاشف از رضایت معصوم است به زن یاد شده نگاه کند؟ قطعاً نه، بلکه اگر دیده شود که شخص امام به زنی نگاه می کند، آیا هیچ عاقل مشرعی می تواند به فعل امام تأسی نماید (و فعل امام را دلیل بر جواز نگاه خودش به آن زن بداند).

یقیناً چنین نیست چرا که وجه عدم جواز در دو مثال مذکور و امثال این دو، این است که فعل، به تنهایی دلالت بر وجه عمل نمی کند و لذا در حجیت اجماع عملی شرط است که حیثیت و جهت اجماع محرز و معلوم شود، که برگشت این شرط فی الواقع به این است که موضوع حکم، در حکم شرعی مستفاد از فعل محرز و معلوم باشد.

بنابراین زمانی که فهمیدیم برخی از اجماع کنندگان به خبر، از این جهت عمل می کنند که از طریق تواتر و یا قرینه به صدورش علم دارند، و برخی از این جهت است که به صدور آن ظن داشته و حجیت این ظن را قطعاً حجّت می دانند.

حال اگر برای ما، نه علم به صدور حاصل شود و نه ظن به صدور و بلکه یقین حاصل کنیم به خطا کسی که به خاطر مطلق ظن به آن عمل می کند و یا حداقل در او احتمال خطا بدهیم، که در تمام این فرضها، هرگز عمل به خبر مزبور جایز نبوده و تبعیت از مجمعین را هیچ گاه نمی توانیم مجوز عمل به خبر مذکور بدانیم.

الرابع دليل العقل

و هو من وجوه، بعضها يختص (١) باثبات حجّيه خبر الواحد، و بعضها مثبت (٢) حجّيه الظنّ مطلقا أو فى الجملة فيدخل فيه الخبر.

أما الأول (و هو حجّيه خبر الواحد) فتقريره من وجوه

أولها:

ما اعتمده سابقا، و هو أنه لا شك للمتتبع فى أحوال الرواه المذكوره فى تراجمهم فى كون (٣) أكثر الأخبار بل جّلها، إلّا ما شدّ و ندر، صادرة عن الأئمة عليهم السّلام، و هذا يظهر بعد التأمل فى كيفيه ورودها إلينا و كيفيه اهتمام أرباب الكتب من المشايخ الثلاثة و من تقدّمهم، فى تنقيح ما أودعوه فى كتبهم، و عدم الاكتفاء بأخذ الروايه من كتاب و إيداعها فى تصانيفهم حذرا من كون ذلك الكتاب مدسوسا فيه من بعض الكذّابين.

فقد حكى عن أحمد بن محمّد بن عيس أنه قال: «جئت إلى الحسن بن عليّ الوشاء و سألته أن يخرج إلى كتابا لعلاء بن رزين و كتابا لأبان بن عثمان الأحمر، فأخرجهما. فقلت: أحبّ أن أسمعهما.

فقال لى: رحمك الله، ما أعجلك (٤) اذهب، فاكتبهما و اسمع من بعد. فقلت له: لا آمن الحدثان. فقال:

لو علمت أنّ الحديث يكون له هذا الطلب لاستكثرته منه، فأنى قد أدركت فى هذا المسجد مائه (٥)، كلّ يقول: حدّثنى جعفر بن محمّد عليهما السّلام». (٦)

ص: ١٣٨

- ١- فى بعض النسخ: مختصّ.
- ٢- فى بعض النسخ: مثبت.
- ٣- فى بعض النسخ: أنّ.
- ٤- فى بعض النسخ: ما عليك.
- ٥- فى المصدر: «تسعمائه».
- ٦- رجال النجاشي: ص ٣٨ الرقم ٨٠.

(دلیل چهارم بر حجیت خبر واحد [عقل می باشد که بر چند وجه است])

اشاره

و آن (دلیل عقلی) بر (حجیت خبر واحد) بر چند وجه است.

برخی از این وجوه اختصاص به اثبات حجیت خبر واحد دارد و برخی دیگر اثبات کننده حجیت ظن است به طور مطلق و یا بالاجمال.

اشاره

پس خبر غیر علمی نیز در آن داخل می شود امّا دلیل (عقلی) اوّل که حجّت کننده خبر واحد است، تقریرش از چند وجه صورت می پذیرد.

[اما بخش اول و آن وجوهی که اختصاص به اثبات حجیت خبر واحد دارد پس تقریر آن از جهاتی می باشد]

(وجه اوّل از وجوه تقریر دلیل عقلی بر حجیت خبر واحد)

اشاره

وجه اوّل همان است که سابقاً به آن اعتماد کردم و آن عبارتست از اینکه:

برای تتبع و تفحص کننده در احوال رواه و نقله احادیث در کتب رجال و تراجم شکی وجود ندارد که اکثر، بلکه اعظم اخبار ما جز تعداد قلیلی از آنها، از ائمه صادر شده اند.

این قطع بعد از تأمل در کیفیت ورود اخبار برای ما و تلاش ارباب کتب اربعه از مشایخ سه گانه و بزرگان قبل از ایشان در تنقیح اخباری که در کتب خود به ودیعه گذارده اند و در ثبت و ضبط آنها به صرف نقل نمودن خبر از کتابی اکتفا نکرده اند. حاصل می گردد که این احتیاط و دقت در کیفیت ثبت و ضبط به خاطر حذر و دوری از دسیسه دسائین و کاذبین و جعل جعلالین بوده است.

(یعنی تا یقین به اعتبار این اخبار حاصل نمی کردند، آن را در کتاب خود ثبت و ضبط نمی کردند). چنانچه از احمد بن محمد بن عیسی حکایت شده است که پیش حسن بن وشاء رفت و از وی درخواست نمود تا کتابی مشتمل بر احادیث برای علاء بن رزین و کتابی برای ابان ابن عثمان احمر به او دهد.

حسن بن وشاء پس از اخراج آن دو کتاب و تحویل به وی گفت:

دوست دارم روایات این دو کتاب را بخوانی و من آنها را گوش دهم. احمد بن محمد بن عیسی گفت: اگر عجله نداری بروم آنها را بنویسم، سپس خدمت رسیده برایت بخوانم تا بشنوی.

حسن بن وشاء گفت: از عروض حادثه مرگ در امان نیستم. احمد بن محمد بن عیسی گفت: اگر می دانستم که حدیث در این درجه از مطلوبیت قرار دارد از آن زیاد (جمع آوری) می کردم چه آنکه من در این مسجد به صد شیخ و بزرگ برخورد نمودم که تمامشان بدون واسطه از امام صادق حدیث نقل کرده، می گفتند: حدیثی جعفر بن محمد.

ص: ۱۳۹

و عن حمدويه عن أيوب بن نوح: أنه دفع إليه دفترًا فيه احاديث محمد بن سنان، فقال: ان شئتم ان تكتبوا ذلك. فافعلوا، فأني كتبت عن محمد بن سنان(١)، ولكن لا أروى لكم عنه شيء، فإنه قال قبل موته: كل ما حدثتكم به فليس بسمع ولا بروايه، وإنما وجدته(٢).

فانظر كيف احتاطوا في الرواية عمّن لم يسمع من الثقات وإنما وجد في الكتب. وكفاك شاهدا أنّ عليّ بن الحسن بن فضال لم يرو كتب أبيه الحسن عنه مع مقابلتها عليه، وإنما يرويها عن أخويه أحمد و محمد عن أبيه، واعتذر عن ذلك بأنه يوم مقابله الحديث مع أبيه كان صغير السنّ ليس له كثير معرفه بالروايات، - فقرأها على أخويه ثانيًا(٣).

و الحاصل أنّ الظاهر انحصار مدارهم على إبداع ما سمعوه من صاحب الكتاب أو ممّن سمعه منه، فلم يكونوا يودعون إلّا ما سمعوا و لو بوسائط من صاحب الكتاب و لو كان معلوم الانتساب، مع اطمينانهم بالوسائط و شدّه وثوقهم بهم.

حتّى أنّهم ربما كانوا يتبعونهم في تصحيح الحديث و ردّه، كما اتفق للصدوق بالنسبه إلى شيخه ابن الوليد(٤). و ربّما كانوا لا يثقون بمن يوجد فيه قدح بعيد المدخلية في الصدق. و لذا حكى عن جماعه منهم التحرز عن الروايه عمّن يروى عن الضعفاء و يعتمد المراسيل و إن كان ثقّه في نفسه، كما اتفق بالنسبه إلى البرقي(٥). بل يتحرزون عن الروايه عمّن يعمل بالقياس، مع أنّ عمله لا يدخل له بروايته، كما اتفق بالنسبه إلى الإسكافي، حيث ذكر في ترجمته أنّه كان يرى القياس فترك رواياته لأجل ذلك(٦). و كانوا يتوقفون في روايات من كان على الحقّ فعدل عنه و إن كانت كتبه و رواياته حال الاستقامه، حتّى أذن لهم الإمام عليه السّلام أو نائبه. كما سألو العسكري عليه السّلام عن كتب بني فضال و قالوا: إنّ بيوتنا منها ملاء، فأذن عليه السّلام لهم(٧). و سألو الشيخ أبا القاسم بن روح عن كتب ابن أبي عزاقر التي صنّفها قبل الارتداد عن مذهب الشيعة، حتّى أذن لهم الشيخ في العمل بها(٨).

و الحاصل أنّ الإمارات الكاشفه عن اهتمام أصحابنا في تنقيح الأخبار في الأزمنه المتأخره عن زمان الرضا عليه السّلام أكثر من أن تحصى، و يظهر للمتتبع(٩).

ص: ١٤٠

١- في بعض النسخ: أحاديث ابن سنان.

٢- رجال الكشي: ص ٧٩٥ ح ٩٧٦.

٣- رجال النجاشي: ص ٢٥٧-٢٥٨ الرقم ٦٧٦.

٤- كما في عيون أخبار الرضا: ج ٢ ص ٢٠.

٥- منهم الشهيد الثاني في المسالك: ج ١ ص ٥٠٦، و أبو عليّ الحائري في منتهى المقال: ص ١٥.

٦- لاحظ الفهرست للشيخ الطوسي: ص ١٣٤ الرقم ٥٩٠.

٧- الوسائل: ج ١٨ ص ١٠٣ ب ١١ من أبواب صفات القاضي ح ١٣.

- ٨- البهار: ج ٢ ص ٢٥٢ ب ٢٩ ح ٧٢.
- ٩- فى بعض النسخ: أكثر من أن تحصى للمتبع.

(ادامه نقل حدیث)

و از حمدویه، از ایوب بن نوح منقول است که نزد او کتابی بود مشتمل بر احادیث ابن سنان، فلذا ایوب گفت:

اگر خواستید روایات این کتاب را بنویسید، زیرا من این روایات را از محمد بن سنان نوشته ام، لکن از وی روایت نمی کنم.

زیرا ابن سنان پیش از مرگش گفت: هر حدیثی که برای شما گفته ام مسموع از امام نیست، بلکه آنها را از گوشه و کنار بدست آورده ام.

پس بنگر که چگونه در ثبت و ضبط احادیث احتیاط نموده اند، حتی روایتی را که از ثقه نمی شنیدند و در کتب می یافتند، نقل نمی کردند.

و به عنوان شاهد تو را این مطلب کفایت می کند که:

علی بن حسن بن فضال روایت کتب پدرش حسن را که در هنگام مقابله آنها حاضر بوده است روایت نکرده، بلکه از برادرانش احمد و محمد که آن احادیث را از پدرشان نقل می کردند نقل می نمود و از آن این گونه عذر می آورد که در روز مقابله حدیث با پدرش کم سن بوده است و معرفت چندانی به روایات نداشته است. فلذا برای بار دوم آن روایات را بر برادرانش قرائت نمود.

(حاصل کلام)

اینکه علی الظاهر مدار محدثین بر ثبت و ضبط اخباری منحصر بوده است که یا از صاحب کتاب می شنیده اند و یا از کسی که او از صاحب کتاب شنیده بود.

پس ثبت و ضبط نمی کردند مگر آنچه را که (از صاحب کتاب) شنیده بودند هر چند با وساطتی چند از صاحب کتاب، اگرچه به انتساب کتاب به صاحبش نیز علم داشته اند، (لکن این انتساب و علم به آن را کافی ندانسته، سماع را از خود وی لازم می دانستند، اگرچه سماع با وساطت صورت می گرفت) البته به شرط اطمینان به وساطت و شدت اطمینان به آنها.

و چه بسا ایشان در تصحیح و یا رد حدیث از صاحب کتب تبعیت می کردند، چنانچه این امر درباره صدوق نسبت به ابن ولید (استادش) اتفاق افتاده است و چه بسا به شخصی که در او نقطه ضعف بعیدالمدخلیه ای هم وجود داشت اطمینان نمی کردند به این خاطر از جماعتی از

آنها نقل گردیده است که از روایاتی که ناقلین این روایات از ضعف نقل حدیث می کرده اند و یا احتمالاً به روایات مرسله اعتماد می کنند، باید احتراز گردد، اگرچه نقله آنها فی حدّ نفسه مورد اطمینان باشند، چنانچه این مسئله نسبت به برقی اتفاق افتاده است، بلکه روایات شخصی را که به قیاس عمل می نمود، طرد می نمودند با اینکه عمل به روایت دخلی نداشت. چنانکه نسبت به اسکافی این امر اتفاق افتاده است، از آن جهت که در زندگی نامه او آمده است که وی به قیاس عمل می کرده، فلذا بدین خاطر روایاتش متروک شده است همچنین است در عمل به روایات کسی که ابتداء مذهبش حق بوده، سپس عدول و توقّف نموده تا امام و یا نماینده ایشان به او اجازه در عمل را صادر کرده است، هرچند کتب حدیث وی در زمان مستقیم العقیده بودنش جمع و تدوین شده است.

چنانچه از امام عسگری در پاسخ به سؤال از اینکه کتب بنی فضّال در منازل ما پر شده، پس امام در نقل احادیث مزبور به ایشان اجازه دادند.

و همچنین از شیخ ابو القاسم بن روح، درباره کتب ابن عزاقر (شلمغانی) که پیش از ارتدادش از مذهب شیعه تصنیف کرده بود سؤال نمودند تا آنجا که ایشان آنان را در عمل اجازه فرمودند.

(حاصل و نتیجه گفتار)

اینکه امارات و نشانه هایی که از سعی و تلاش اصحاب در تنقیح اخبار در زمان های متأخر از زمان امام رضا کشف می کند، بیشتر از آن است که قابل احصاء و شمارش باشد.

و الدّاعى إلى شدّه الاهتمام- مضافا إلى كون تلك الروايات أساس الدين و بها قوام شريعته سيّد المرسلين صلّى الله عليه و آله و لهذا قال الإمام فى شأن جماعه من الرواه: «لو لا هؤلاء لاندرست آثار النبوه»، و أنّ الناس لا يرضون بنقل ما لا يوثق به فى كتبهم المؤلّفه فى التواريخ التى لا- يترتب على وقوع الكذب فيها أثر دينى بل و لا دنيوى، فكيف فى كتبهم المؤلّفه، لرجوع من يأتى إليها فى امور الدين، على ما أخبرهم الإمام بأنّه يأتى على الناس زمان هرج لا يأنسون إلّا بكتبهم، و على ما ذكره الكلينى فى ديباجه الكافى من كون كتابه مرجعا لجميع من يأتى بعد ذلك- ما تتبّهوا له و تبّههم عليه الأئمّه من أنّ الكذّابه كانوا يدسّون الأخبار المكذوبه فى كتب أصحاب الأئمّه كما يظهر من الروايات الكثيره:

منها: أنّه عرض يونس بن عبد الرحمن على سيّدنا أبى الحسن الرضا عليه السّلام كتب جماعه من أصحاب الباقر و الصادق عليهما السّلام فأنكر منها أحاديث كثيره أن تكون من أحاديث أبى عبد الله عليه السّلام.

و قال:

«إنّ أبى الخطاب كذب على أبى عبد الله عليه السّلام، و كذلك أصحاب أبى الخطاب يدسّون الأحاديث إلى يومنا هذا فى كتاب أصحاب أبى عبد الله عليه السّلام»^(١).

و منها: ما عن هشام بن الحكم أنّه سمع أبى عبد الله عليه السّلام يقول:

«كان المغيره بن سعد، لعنه الله، يتعمّد الكذب على أبى و يأخذ كتب أصحابه، و كان أصحابه المستترون بأصحاب أبى يأخذون الكتب من أصحاب أبى فيدفعونها إلى المغيره، لعنه الله، فكان يدسّ فيها الكفر و الزندقه و يسندها إلى أبى»،^(٢) الحديث.

و رواه الفيض بن المختار المتقدّمه فى ذيل كلام الشيخ. إلى غير ذلك من الروايات.

ص: ١٤٣

١- الكشّى، اختيار معرفه الرجال، ص ٢٢٤.

٢- الكشّى، اختيار معرفه الرجال، ص ٢٢٥.

ترجمه: (وجه اهتمام اصحاب بر تنقیح اخبار)

امارات به دست آمده از سعی و تلاش اصحاب و یاران ما (شیعه) در تنقیح اخبار در زمان های اخیر از زمان امام رضا بیشتر از این است که قابل احصاء و شمارش باشد. و علت و انگیزه این شدت اهتمام:

۱- این است که این روایات اساس دین بوده و قوام شریعت پیامبر بر آنهاست فلذا امام در شأن جماعتی از نقله و روات این اخبار فرموده اند: «اگر اینان نبودند، آثار نبوت مندرس و کهنه می شد».

۲- مردم راضی به نقل قضایا و حکایات تاریخی که بر دروغ بودن آنها هیچ گونه اثر دینی و دنیایی مترتب نمی شود، نیستند. پس چگونه حاضرند در کتب حدیثی و نوشته شده آنان، که بعدا مردم در امور دین خود به آنها رجوع می کنند مشتمل بر روایات و اکاذیب باشد، چنانچه امام به ایشان خبر داده است که: زمانی بر مردم بیاید که هرج و مرج بوده و ایشان به غیر کتبشان با چیز دیگری مأنوس نیستند و بنا بر آنچه کلینی در دیباچه کافی آورده است، می گوید:

کتابش را به نحوی ترتیب داده که برای مرجع بودن همه کسانی که بعدا خواهند آمد، صلاحیت داشته باشد.

(اخبار داله بر وجود اخبار مجعول)

از جمله این اخبار این است که: یونس بن عبد الرحمن بر سید ما ابن الحسن الرضا کتب (حدیثی) جماعتی از اصحاب امام باقر و صادق را، عرضه داشت. حضرت احادیث بسیاری از آن احادیث را که منسوب به ابی عبد الله می باشد را انکار نمودند و سپس فرمودند: ابو خطاب بر ابی عبد الله دروغ بسته است، همچنین یاران و پیروان ابو خطاب از آن زمان تاکنون احادیث دروغین جعل کرده و در آنها را با دسیسه در کتب مشتمل بر اخبار امام صادق قرار داده است. و از جمله این اخبار، حدیثی است از هشام بن حکم که او از امام صادق شنیده بود که می گوید:

مغیره بن سعد (لعنه الله علیه) تعدا بر پدرم دروغ می بست و در حالی که پیروانش در میان اصحاب پدرم مخفی بودند، کتب حدیثی پدرم را گرفته و به مغیره می رساندند و او کفر و زندقه و الحاد را در آن کتاب می گنجاند، و آن جعلیات را به احادیث پدرم نسبت می داد و همچنین است روایت فیض مختار که در ذیل کلام شیخ آن را نقل نمودیم و غیر این اخبار ذکر شده، روایات دیگری نیز وجود داشته، که مطلب فوق را تقویت می کند.

و ظهر ممّا ذكرنا أنّ ما علم إجمالاً- من الأخبار الكثيره من وجود الكذّابين و وضع الحديث، فهو أنّما كان قبل زمان مقابله الحديث و تدوين علمى الحديث و الرجال بين أصحاب الأئمّه مع أنّ العلم بوجود الأخبار المكذوبه أنّما ينافى دعوى القطع بصدور الكلّ الّتى تنسب الى بعض الأخباريين (1)، أو دعوى الظنّ بصدور جميعها (2). و لا- ينافى ذلك ما نحن بصدده من دعوى العلم الإجمالىّ بصدور أكثرها أو كثير منها، بل هذه دعوى بديهيّه. و المقصود ممّا ذكرنا دفع ما ربّما يكابره التعسّف الخالى عن التتبع من منع هذا العلم الإجمالىّ. ثمّ إنّ هذا العلم الإجمالىّ إنّما هو متعلّق بالأخبار المخالفه للأصل المجرّده عن القرينه، و إلّما فالعلم بوجود مطلق الصادر لا- ينعف. فإذا ثبت العلم الإجمالىّ بوجود الأخبار الصادره فيجب بحكم العقل العمل بكلّ خبر مظنون الصدور، لأنّ تحصيل الواقع الّذى يجب العمل به إذا لم يمكن على وجه العلم تعيّن المصير إلى الظنّ فى تعيينه، توصّلا إلى العمل بالأخبار الصادره. بل ربّما يدعى وجوب العمل بكلّ واحد منها مع عدم المعارض و العمل بمظنون الصدور أو بمظنون المطابقه للواقع من المتعارضين. و الجواب عنه أوّلا:

أنّ وجوب العمل بالأخبار الصادره إنّما هو لأجل وجوب امتثال أحكام الله الواقعيّه المدلول عليها بتلك الأخبار؛ فالعمل بالخبر الصادر عن الإمام عليه السّلام إنّما يجب من حيث كشفه عن حكم الله الواقعيّ. و حينئذ نقول: إنّ العلم الإجمالىّ ليس مختصّا بهذه الأخبار، بل نعلم إجمالاً- بصدور أحكام كثيره عن الأئمّه عليهم السّلام، لوجود تكاليف كثيره، و حينئذ فاللازم أوّلا الاحتياط، و مع تعدّره أو تعسّره أو قيام الدليل على عدم وجوبه يرجع إلى ما أفاد الظنّ بصدور الحكم الشرعيّ التكليفيّ عن الحجّه عليه السّلام سواء كان المفيد للظنّ خبرا أو شهره أو غيرهما، فهذا الدليل لا يفيد حجّيه خصوص الخبر، و إنّما يفيد حجّيه كلّ ما ظنّ منه بصدور الحكم عن الحجّه و إن لم يكن خبرا.

ص: ١٤٥

١- حكاة فى مفاتيح الاصول: ص ٣٢٩ س ٤.

٢- حكاة الوحيد البهبهاني فى فوائده: ص ١٢٧.

و از مطالبی که ذکر نمودیم آشکار شد که آنچه اجمالاً از اخبار کثیره از جانب کذبیین وضع احادیث معلوم می شود این است که: جعل اخبار و احادیث دروغین تا قبل از زمان مقابله احادیث و تدوین آنها و علم رجال در میان اصحاب ائمه بوده است و البته علم به وجود اخبار جعلی و مکذوبه (در میان روایات) مانع و منافی از ادعای مقطوع الصدور بودن تمام اخبار است که به برخی از اخباریین نسبت داده می شود و یا منافی ادعای ما به ظنّ به صدور تمام اخبار است. و لکن با آنچه ما در صدد آن هستیم مبنی بر اینکه علم اجمالی به صدور اکثر و یا لاقلاً بسیاری از آنها داریم تنافی ندارد، بلکه این ادعا یک ادعای بدیهی است و مقصود ما از این بیان، این بود که جدل و مکابره کسی را که سخنش خالی از تفحص و دقت است و بدون دلیل از چنین علم اجمالی منع می کند، ردّ کرده خنثی نمائیم. (پس وجود علم اجمالی به صدور بسیاری از اخبار جای شک و شبهه ندارد). و سپس باید بدانیم که این علم اجمالی (که وجود آن را تصدیق نمودیم) متعلق به اخباری است که مضمون آنها با اصل مخالف و خالی و مجرّد از قرینه است. (و مراد این است که بگوئیم از روی یقین و به طور اجمال می دانیم که اخبار بسیاری که مضمونشان با اصل مخالف است و مجرّد از هر گونه قرینه است از ائمه ظاهرین صادر شده است) و گرنه ادعای علم اجمالی به وجود مطلق اخبار صادره، نفعی در این مقام ندارد. پس اگر علم اجمالی به صدور بسیاری از اخبار از ائمه ثابت شد و (دانستیم که متعلق علم اجمالی اخبار مخالف با اصل و خالی از قرینه است) به حکم عقل باید به هر خبر مظنون الصدوری عمل کرد، یعنی (اخباری را که علم به صدورشان داریم باید مورد عمل واقع شوند که از محل بحث خارج اند، لکن اخبار غیر معلوم الصدور را باید در خصوص مظنون الصدورشان قائل به حجّیت شد)، چرا که تحصیل واقعی وقتی به حسب فرض، بر وجه علم و یقین ممکن نشده عقل حکم می کند به اینکه باید به مرحله نازل تر از آن یعنی ظنّ اکتفاء نمود تا بدین وسیله به اخبار صادره دست یافته و به آنها عمل نموده اعم از اینکه مظنون الصدور بوده و یا محتمل الصدور. و امّا در اخبار متعارض لازم است که به خصوص مظنون الصدور یا مظنون المطابقه با واقع عمل شود. لذا با این دلیل حجّیت اخبار آحاد ثابت شد.

جواب از تقریر مذکور: این است که وجوب عمل به اخبار صادره از معصوم به خاطر وجوب امتثال احکام الله واقعی است، که به واسطه این اخبار بر آن دلالت شده است، پس عمل به خبر صادر از امام به ملاحظه اینکه کاشف از حکم الله واقعی است واجب است که در این صورت می گوئیم: علم اجمالی مختص به این اخبار نیست، بلکه اجمالا می دانیم که احکام بسیاری از ائمه طاهرین صادر شده است، زیرا تکالیف کثیره در واقع وجود دارد. پس آنچه در وهله اول لازم است، احتیاط است و با تعدّر و یا عسر و مشکل بودن احتیاط و یا وجود دلیل بر عدم وجوب آن، لازم است به دلیلی که مفید ظنّ به حکم شرعی تکلیفی است عمل شود، اعم از اینکه دلیل مذکور خبر باشد و یا شهرت و یا غیر از این دو. پس این دلیل عقلی (مذکور) حجّیت خصوص خبر را افاده نمی کند، بلکه مفاد آن حجّیت هر امری است که ظنّ به صدور حکم از امام بیاورد، اگرچه خبر نباشد.

* حاصل پاسخ اول در متن مزبور چیست؟

این است که عمل به اخبار و وجوب آن وجوب طریقی است و نه وجوب موضوعی. یعنی: نفس عمل به خبر از آن جهت که عمل به خبر است مطلوب نیست، بلکه وجوب آن به این لحاظ است که به واسطه آن امتثال احکام الله واقعی حاصل می شود با توجه به مطلب مذکور: احکام واقعی فقط در مؤدای اخبار وجود ندارد تا علم اجمالی به خصوص آنها تعلق داشته باشد.

به عبارت دیگر:

باید علم اجمالی را در دایره کبیره فرض کرد، به این معنا که بالاجمال می دانیم خدای تعالی دارای احکامی است که این احکام در میان اخبار و اجماعات منقوله و امارات موجود است. لاجرم مقتضای این علم اجمالی این است که باید به تمام این ها عمل شود و نه به خصوص اخبار.

پس دلیل عقلی مذکور خصوص اخبار را حجت نمی کند تا اینکه آن را از جمله ادله حجیت خبر واحد قرار دهیم بلکه مطلق دلیلی که نسبت به واقع برای ما ایجاد ظنّ بنماید با آن حجت می شود.

ص: ۱۴۸

متن:

فإن قلت: المعلوم صدور كثير من هذه الأخبار التي بأيدينا، و أما صدور الأحكام المخالفه للاصول غير مضمون هذه الأخبار فهو غير معلوم لنا و لا مظنون.

قلت:

أولاً: إن العلم الإجمالي و إن كان حاصلًا في خصوص هذه الروايات التي بأيدينا، إلّا أنّ العلم الإجمالي حاصل أيضا في مجموع ما بأيدينا من الأخبار و من الأمارات الأخر المجرّده عن الخبر التي بأيدينا المفيدة للظنّ بصدور الحكم عن الإمام عليه السلام، و ليست هذه الأمارات خارجه عن أطراف العلم الإجمالي الحاصل في المجموع بحيث يكون العلم الإجمالي في المجموع مستندا إلى بعضها و هي الأخبار، و لذا لو فرضنا عزل طائفه من هذه الأخبار و ضممنّا إلى الباقي مجموع الأمارات الأخر كان العلم الإجمالي بحاله.

فهنا علم إجمالي حاصل في الأخبار و علم إجمالي حاصل بملاحظه مجموع الأخبار و سائر الأمارات المجرّده عن الخبر. فالواجب مراعاة العلم الإجمالي الثاني و عدم الاقتصار على مراعاة الأوّل.

نظير ذلك: ما إذا علمنا إجمالًا بوجود شياه محرّمه في قطع غنم بحيث يكون نسبه إلى كلّ بعض منها كنسبه إلى البعض الآخر و علمنا أيضا بوجود شياه محرّمه في خصوص طائفه خاصه من تلك الغنم بحيث لو لم يكن من الغنم إلّا هذه علم إجمالًا بوجود الحرام فيها أيضا. و لا كاشف عن ثبوت العلم الإجمالي في المجموع ما أشرنا إليه سابقًا، من أنّه لو عزلنا من هذه الطائفه الخاصه التي علم بوجود الحرام فيها قطعه توجب انتفاء العلم الإجمالي فيها و ضممنّا إليها مكانها باقى الغنم حصل العلم الإجمالي بوجود الحرام فيها أيضا. و حينئذ فلا بدّ من أن نجرى حكم العلم الإجمالي في تمام الغنم إمّا بالاحتياط او بالعمل بالمظنّه لو بطل وجوب الاحتياط. و ما نحن فيه من هذا لقييل.

و دعوى أنّ سائر الأمارات المجرّده لا مدخل لها في العلم الإجمالي و أنّ هنا علما إجماليا واحدا بثبوت الواقع بين الأخبار، خلاف الإنصاف.

و ثانيا: إنّ اللازم من ذلك العلم الإجمالي هو العمل بالظنّ في مضمون تلك الأخبار، لما عرفت من أنّ العمل بالخبر الصادر إنّما هو باعتبار كون مضمونه حكم الله الذي يجب العمل به.

و حينئذ فكلمّا ظنّ بمضمون خبر منها و لو من جهه الشهره يؤخذ به، و كلّ خير لم يحصل الظنّ بكون مضمونه حكم الله لا يؤخذ به و لو كان مظنون الصدور. فالعبره بظنّ مطابقه الخبر للواقع، لا بظنّ الصدور.

ص: ١٤٩

و ثالثاً: إنّ مقتضى هذا الدليل وجوب العمل بالخبر المقتضى للتكليف، لأنّه الذي يجب العمل به. و أمّا الأخبار الصادره النافيه للتكليف فلا- يجب العمل بها نعم يجب الاذعان بمضمونها و إن لم تعرف بعينها. و كذلك لا يثبت به حجّيه الأخبار على وجه ينهض لصرف ظواهر الكتاب و السنّه القطعيّه.

و الحاصل: أنّ معنى حجّيه الخبر كونه دليلاً متّبعا في مخالفه الاصول العمليه و الاصول اللفظيه مطلقاً.

و هذا المعنى لا يثبت بالدليل المذكور، كما لا يثبت بأكثر ما سيأتى من الوجوه العقلية بل كلّها، فانظر.

ترجمه:

(سؤال)

اگر بگویی که: آنچه بالاجمال معلوم است، صدور بسیاری از این اخباری که در دست ماست از معصومین است. و اما صدور احکام مخالف با اصل که غیر مضمون این اخبار است، متعلّق علم اجمالی نبوده و نامعلوم است، (چنانچه مضمون هم نمی باشند). پس به چه جهت احکام محتمله در غیر اخبار مورد توجّه واقع می شوند و در نتیجه امارات دیگر واجب العمل می شوند؟

(پاسخ)

اگرچه علم اجمالی در خصوص این روایاتی که در اختیار ما است حاصل می باشد، ولی این علم اجمالی در مجموع اخبار و روایات و امارات دیگری که مجرّد از خبرند و موجب ظنّ به صدور حکم از امام می شوند، نیز حاصل می شود. و لذا این امارات از اطراف علم اجمالی حاصل که در مجموعه مذکور، خارج نیستند به طوری که علم اجمالی در مجموع، صرفاً مستند به برخی از آن یعنی خصوص اخبار باشد و لذا اگر برخی از این اخبار را از صحنه خارج کرده و بقیه امارات را به باقی اخبار ضمیمه کنیم، علم اجمالی به حال خود خواهد بود. پس در اینجا یک علم اجمالی حاصل در دایره صغیره (یعنی خصوص اخبار) است و یک علم اجمالی حاصل در دایره کبیره یعنی به ملاحظه مجموع اخبار و امارات مجرّد از خبر، پس آنچه واجب است مراعات علم اجمالی دوّم است و عدم اکتفاء بر مراعات علم اجمالی اوّل.

ص: ۱۵۰

و نظیر مورد بحث این است که: اگر اجمالا به وجود تعدادی گوسفند محرم در گله گوسفندی علم داشته باشیم به این نحو که نسبت آن محرمات به هر بعضی مثل نسبتش با بعض دیگر از آن می باشد. و علم ما به وجود گوسفندان حرام در مورد طایفه خاصی از آن گوسفندان، به نحوی باشد که جز این طایفه خاصه گوسفندی نباشد، باز علم به وجود گوسفندان حرام در آن بالاجمال وجود دارد. و دلیلی که کاشف از وجود علم اجمالی در این مجموعه است همان نکته ای بود که سابقا بدان اشاره کرده و در این مثال می گوئیم: اگر از پانصد گوسفند سیاه که به وجود حرام در آنها علم اجمالی داریم، به اندازه حرام، مثلا ده رأس را استثناء نمائیم. و به این ترتیب علم اجمالی را در خصوص آن منتفی سازیم و به جای ده گوسفند استثناء شده ده رأس از پانصد گوسفند سفید رنگ را قرار دهیم، باز ملاحظه می کنیم که علم اجمالی به وجود حرام در این پانصد رأس سیاه برمی گردد، به نحوی که به تدریج اگر هر ده تا ده تای آن را کنار گذاشته و علم اجمالی را زائل نمائیم و سپس به جای آن ده رأس از گوسفندان سفید را قرار دهیم، ملاحظه می کنیم که تا پایان پانصد رأس سیاه و قرار گرفتن پانصد رأس سفید به جای آنها حال به همین منوال است که علم اجمالی به حال خود باقی است و این بهترین شاهد و دلیل است بر وجود علم اجمالی در مجموع. پس در چنین حالی لازم است حکم اجمالی را در تمام گله گوسفند جاری کنیم مبنی بر اینکه یا از مجموع احتیاط کنیم و دوری گزینیم و یا در تمام مجموعه به ظن عمل نمائیم و از مضمون الحرمة پرهیز نمائیم، مشروط به اینکه وجوب احتیاط را باطل بدانیم و گرنه حق همان احتیاط خواهد بود. حال مسئله مورد بحث ما هم عینا همین طور است و هرآنچه در این مثال می گوئیم باید در ما نحن فیه نیز ملترم شویم و این ادعا که غیر از اخبار امارات دیگر هیچ مدخلیتی در علم اجمالی نداشته و در مسئله مورد نظر تنها یک علم اجمالی بیشتر نبوده که آن هم در میان اخبار آحاد می باشد، از انصاف بدور است.

(پاسخ دوم شیخ از تقریر اول دلیل عقلی)

ثانیا: لازمه این علم اجمالی همان عمل نمودن به ظن در مضمون آن اخبار است چرا که فهمیدی که عمل به اخبار صادره به اعتبار این است که مضمون آن حکم الله واقعی است که عمل به آن واجب است و لذا اگر به مضمون خبری از این اخبار ظن حاصل شود اگرچه از ناحیه شهرت هم باشد باید اخذ و به آن عمل شود، و هر خبری که در مورد آن ظن حاصل نشود

که مضمونش حکم الله واقعی است نباید که اخذ و مورد عمل واقع شود، اگرچه ظنی الصدور باشد. در نتیجه لازمه علم اجمالی مذکور این است که صرفاً اخبار مظنون و مطابق با واقع حجّت می شوند و نه اخباری که مظنون الصدور هستند.

پس علم اجمالی مزبور اثبات کننده مدّعی نمی باشد.

(پاسخ سوم شیخ از تقریر اوّل دلیل عقلی)

اشاره

این است که مقتضای این دلیل وجوب عمل به خصوص خبری است که مقتضی تکلیف است چرا که تنها این قبیل از اخبارند که عمل به آن واجب است. و اما اخبار و روایاتی که نافی تکلیف اند، عمل به آنها واجب نیست. بله: اذعان به مضمون آنها لازم است اگرچه بعینه شناخته شده نباشد (و مکلف حکمی را که معتقد است نتواند بیان کرده و نشان دهد). و همچنین حجّیت اخبار به حدّی که برای صرف ظواهر قرآن و سنن قطعیه و متواتر صلاحیت داشته باشد از دلیل مزبور استفاده نمی شود (و حال آنکه قائلین به حجّیت اخبار منظورشان حجّیت به معنای مزبور است).

حاصل کلام اینکه: معنای حجّیت خبر این است که یک دلیل به طور مطلق در مخالفت با اصول عملیه و لفظیه مورد عمل قرار گیرد، اعم از اینکه مثبت تکلیف بوده و یا نافی آن باشد و حال آنکه این معنا از دلیل عقلی مذکور استفاده نمی شود، چنانچه از بیشتر ادله عقلیه ای که ذکر خواهیم نمود نیز بیشتر به دست نمی آید.

ص: ۱۵۲

* اگر طبق متن مورد بحث اشکال شود که اخبار و روایات در یک تقسیم به سه دسته ذیل تقسیم می شوند:

۱- احادیثی که مطابق با اصل بوده و نامشان مثبت است.

۲- احادیثی که مخالف با اصل بوده لکن دارای قرائن قطعیه هستند.

۳- احادیثی که مخالف با اصل بوده و مجرد از قرائن هستند.

حال شاید این علم اجمالی که شما مدعی آن بودید، مربوط به بخش اول و دوم باشد و شامل بخش سوم نشود، در حالی که آنکه مهم است و مورد بحث ماست همین قسم سوم است شیخ چه پاسخ می دهد؟ زیرا که: إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

شیخ انصاری پاسخ می دهد که مسلم بدانید که علم اجمالی هر سه بخش را دربر می گیرد و بلکه اساسا اختصاص بر دسته ثالثه دارد، چرا که در دسته اول نیازی به دلیل شرعی نمی باشد و در دسته دوم هم که از راه قرائن خاصه قطع به صدور می آید.

بنابراین علم اجمالی منحصر می شود به دسته سوم، و لذا این دلیل به درد ما می خورد سپس می فرماید:

اگرچه در گذشته بر این بیان اعتماد داشتیم، لکن هم اینکه به خاطر اشکالاتی که بر آن وارد است از آن عدول کرده و بدان اعتنائی نداریم.

* اشکالات شیخ بر امر مزبور چیست؟

اولاً: این دلیل مدعی شما را اثبات نمی کند چرا که مدعا حجیت خصوص خبر واحد است، در حالی که دلیل می گوید: مطلق الظن حجّت است، زیرا که علم اجمالی دائره اش محدود به اخبار و روایات نیست بلکه ما اجمالا می دانیم که احکام فراوانی از معصومین صادر گردیده، چه اینکه در ضمن احادیثی که به دست ما رسیده و چه در ضمن آنها که به دست ما نرسیده و چه در ضمن سایر امارات ظنیه از قبیل شهرت فتوائیه و اجماع منقول و ...

آنگاه علم اجمالی موجب احتیاط است و در درجه اول به حکم عقل ما باید احتیاط کنیم و در درجه دوم به فرض تعدّر و یا تعدیر احتیاط و یا وجود دلیل بر عدم اعتبار آن نوبت به مظنه می رسد آن هم نه خصوص ظنّ حاصل از خبر واحد، بلکه مطلق الظنّ.

پس باید بگوئیم: (کلّ اماره ظنّیه فیهی حجّیه و یجب الرجوع إليها سواء كان خبرا ام اجماعا ام شهره ...)

در نتیجه این استدلال بیش از اینکه به درد طرفداران ظنّ خاصّ بخورد به درد طرفداران ظنّ مطلق می خورد.

* اگر گفته شود که ما تنها یک علم اجمالی صغیر داریم که آن هم در محدوده اخبار و روایات است، یعنی اجمالا می دانیم که بیشتر این احادیث از ائمه صادر شده است و نه تفصیلا.

و غیر از این احادیث واصله به ما، احکامی نیز وجود دارد که مخالف اصل اولی عقلی (یعنی اباحه) است و از ائمه صادر شده است در حالی که غیر از مضمون این اخبار باشد، نه معلوم بالاجمال است و نه مظنون، بلکه مشکوک بوده و مجرای اصاله البراءه است.

به عبارت دیگر:

قبل از اینکه به اخبار مراجعه کنیم یک علم اجمالی کبیر داشتیم مبنی بر اینکه، احکام فراوان و واجبات و محرمات بسیاری از سوی شارع صادر شده و برعهده ما گذاشته شده است که ما مکلف به رفتن و یافتن آنها و سپس عمل کردن به آنها می باشیم.

حال چون از طرق علمیه نمی توانیم این مسیر را طی کنیم، پس ناگزیریم که از طرق ظنّیه حرکت نمائیم.

آنگاه به دنبال این علم اجمالی به راه افتاده، تفحص نمودیم و به این نتیجه رسیدیم که آن مقدار که ما علم اجمالی داشتیم (مثلا علم به ۵۰۰ واجب و ۳۰۰ حرام) می توان همه این ها را از میان روایات به دست آورد، و لذا آن علم جمالی کبیر تبدیل شد به یک علم اجمالی صغیر و یک شک بدوی.

یعنی یقین داریم که واقعیات در لابلاهی همین روایات است و لکن نسبت به سایر امارات شک بدوی داریم. آنگاه اصل براءت را جاری می کنیم.

پس باز هم علم اجمالی مخصوص به اخبار شد و استدلال مذکور دوباره جریان می یابد.

(پاسخ شیخ به اشکال مذکور)

شیخ می فرماید: اینکه شما علم اجمالی را نسبت به سایر امارات ظنّیه انکار می کنید بی انصافی است، بلکه باید بدانیم که ما دو نوع علم اجمالی داریم:

یکی کبیر است و دائره آن نسبت به کلیه امارات ظنّیه توسعه دارد.

و یکی صغیر است که در محدوده اخبار و مختص به آن است و گواه بر این مطلب این است که: اگر به حسب فرض ۳/۴ احادیث کتب معتبره را استثناء کرده بگوئیم این ها از معصوم صادر شده و ۱/۴ باقی مانده را با سایر امارات ضمیمه کنیم، باز هم علم اجمالی ما به حال خود باقی می ماند که در چنین

مواردی وظیفه ما، مراعات علم اجمالی کبیر است و نه خصوص علم اجمالی صغیر، زیرا که از مراعات اخص، مراعات اعم لازم نمی آید لکن از مراعات اعم، مراعات اخص نیز لازم می آید.

* شیخ چه مثالی از خارج در تبیین و تایید مطلب فوق می آورد؟

می گوید:

۱- فرض کنید یک گله گوسفند داریم به تعداد ۱۵۰۰ رأس که به حسب فرض (۵۰۰) ۱/۳ آن سیاه و (۵۰۰) ۱/۳ آن سفید و ۱/۳ آن (۵۰۰) سرخ رنگ می باشد، و ما علم اجمالی داریم که بخشی از مجموعه گوسفندان گله حرام می باشد.

حال اگر شخص مطلعی بیاید و حدود ۲۰ رأس از بخش گوسفندان سفید را جدا کند و بگوید این ها حرام گوشت شده اند، در اینجا نسبت به خصوص این ۱/۳ علم اجمالی از بین می رود، لکن وقتی باقیمانده این ۱/۳ را به آن ۲/۳ دیگر ضمیمه کنیم می بینیم که باز هم علم اجمالی باقی است و وظیفه ما احتیاط است، آن هم از مجموع گله و نه از ۲/۳ دیگر.

۲- مدّعی شما این است که هر حدیثی که مضمون الصدور است، حجّت است، لکن دلیل شما دلالت می کند که هر حدیثی که مضمون المضمون است حجّت است و میان این دو تفاوت وجود دارد، زیرا چه بسا ممکن است حدیثی مضمون الصدور باشد ولی به جهت شرائط تقیه مضمون المضمون نباشد. پس ظن به صدور اعم از ظنّ به مضمون است.

۳- مدّعی شما عبارتست از وجوب العمل به خبر واحد از باب حجّیت و حال آنکه دلیل شما که علم اجمالی بود دلالت می کند بر وجوب عمل به خبر واحد از باب احتیاط و میان این دو تفاوت وجود دارد و تفاوت آن به این است که:

اگر حدیثی از باب احتیاط واجب العمل بود،

۱- در مواردی که مطابق احتیاط است باید بدان عمل نمود و آن مواردی است که اصل نافی و حدیث مثبت وجوب یا حرمت باشد.

۲- و در مواردی که مخالف احتیاط است:

فی المثل اصالة الاحتیاط می گوید: حرام و یا واجب، و لکن حدیث نفی تکلیف می کند در اینجا نباید به حدیث عمل نمود، ولی اگر از باب حجّیت واجب العمل شده حجّت بر هر اصلی از اصول عملیه و لفظیه مقدّم می شود، و هیچ اصلی قدرت مقاومت در برابر آن را ندارد، چه خبر مثبت تکلیف باشد و چه نافی تکلیف.

متن:

الثاني:

ما ذكره في الوافيه، مستدلاً على حجّيه الخبر الموجود في الكتب المعتمده للشيعة، كالكتب الأربعة، مع عمل جمع به، من غير ردّ ظاهر، بوجوه، قال:

«الأول: أنا نقطع ببقاء التكليف الى يوم القيامة، سيّما بالاصول الضروريه، كالصلاه و الزّكاه و الصّوم و الحجّ و المتاجر و الانكحه و نحوها، مع أنّ جلّ اجزائها، و شرائطها و موانعها إنّما يثبت بالخبر الواحد الغير القطعيّ، بحيث يقطع بخروج حقائق هذه الامور عن كونها هذه الامور عند ترك العمل بخبر الواحد؛ و من أنكر فإنّما ينكر باللسان و قلبه مطمئنّ بالإيمان(١). انتهى.

و يرد عليه أوّلاً: أنّ العلم الإجماليّ حاصل بوجود الأجزاء و الشرائط بين جميع الأخبار، لا خصوص الأخبار المشروطه بما ذكره، و مجرد وجود العلم الإجماليّ في تلك الطائفه الخاصّه لا- يوجب خروج غيرها عن أطراف العلم الإجماليّ، كما عرفت في الجواب الأوّل عن الوجه الأوّل؛ و إلّا لما أمكن إخراج بعض هذه الطائفه الخاصّه و دعوى العلم الإجماليّ في الباقي، كأخبار العدول مثلاً؛ فاللازم حينئذٍ إمّا الاحتياط و العمل بكلّ خبر دلّ على جزئيه شىء أو شرطيته، و إمّا العمل بكلّ خبر ظنّ صدوره ممّا دلّ على الجزئيه أو الشرطيه، إلّا أن يقال: إنّ المظنون الصدور من الأخبار هو الجامع لما ذكر من الشروط.

و ثانياً: أنّ مقتضى هذا الدليل وجوب العمل بالأخبار الدالّه على الشرائط و الأجزاء دون الأخبار الدالّه على عدمهما، خصوصاً إذا اقتضى الأصل الشرطيّ و الجزئيّ.

الثالث: ما ذكره بعض المحقّقين من المعاصرين(٢) في حاشيته على المعالم لإثبات حجّيه الظنّ الحاصل من الخبر، لا مطلقاً. و قد لخصناه لطوله، و ملخصه:

أنّ وجوب العمل بالكتاب و السنّه ثابت بالإجماع، بل الضروره و الأخبار المتواتره، و بقاء هذا التكليف أيضاً بالنسبه إلينا ثابت بالأدله المذكوره؛ و حينئذٍ فإن أمكن الرجوع إليهما على وجه يحصل العلم بهما بحكم أو الظنّ الخاصّ به فهو، و إلّا فالمتبع هو الرجوع إليهما على وجه يحصل الظنّ منهما(٣). هذا حاصله.

و قد اطال في النقض و الابرام بذكر الايرادات و الاجوبه على هذا المطلب.

ص: ١٥٦

١- الوافيه: ص ١٥٩.

٢- هو الشيخ محمد تقى صاحب هدايه المسترشدين.

٣- هدايه المسترشدين: ص ٣٩٨ س ٢٨.

(تقریر دوم از دلیل عقلی بر حجیت خبر واحد)

شیخ می فرماید:

تقریر دوم، بیانی است که (مرحوم فاضل تونی) در وافیہ بر حجیت خبرهای موجود در کتب مورد اعتماد شیعه آورده است و عدّه ای نیز به آن عمل کرده اند، بدون اینکه به وجهی از وجوه آن را ردّ کرده باشند و در آن به وجوهی تمسّک نموده است به اینکه:

ما به بقاء تکلیف و وظیفه در برابر احکام تا روز قیامت، قاطع هستیم. مخصوصاً به اصول ضروریه مثل نماز، روزه، حج، متاجر، نکاح و امثالهم.

در حالی که قسمت اعظم از اجزاء و شرائط و موانع آنها به واسطه خبر واحد غیر قطعی به دست آمده، به طوری که اگر خبر واحد حجّت نمی بود و نمی شد به آنها عمل کنیم، امور مذکور از حقائق خود خارج شده و ماهیت های دیگری به حساب می آمدند.

حال کسی که منکر این معناست با زبانش انکار می کند، لکن در قلبش مؤمن و معتقد به آن است. پایان کلام فاضل تونی.

(ایراد و اشکال شیخ به کلام جناب فاضل)

دو ایراد بر این بیان صاحب وافیہ وارد است:

۱- اینکه علم اجمالی به اجزاء و شرائط، در جمیع اخبار است و نه در خصوص اخبار کتب اربعه، و صرف بودن علم اجمالی در این اخبار موجب آن نمی شود که غیر آن ها از اطراف علم اجمالی خارج باشند، چنانچه در پاسخ اول از وجه اول گفته آمد و اگر این طور نمی بود و علم اجمالی صرفاً در خصوص همین اخبار یعنی کتب اربعه می بود، نمی شد برخی از آنها را از مورد علم اجمالی خارج کرده و مدّعی علم اجمالی در ما بقی آنها مثل اخبار عدول گردید.

و حال آنکه اخراج بعضی ممکن است و به جای آن اگر از اخبار دیگر یعنی از غیر کتب اربعه بگذاریم، باز هم علم اجمالی به حال خود باقی است که این خود گواه آشکاری است بر وجود علم اجمالی در مجموع اخبار.

پس در این صورت یا احتیاط لازم است و عمل به هر خبری که بر جزئیت یا شرطیت ماهیتی دلالت می کند و یا اینکه هر خبر مظنون الصدوری را که بر جزئیت یا شرطیت دلالت دارد به کار گرفت حال چه این خبر در خصوص کتب اربعه باشد و یا در غیر آن مگر اینکه

گفته شود:

خبر مظنون الصدور از میان اخبار، همان خبری است که جامع تمام شروط است پس (باید به خصوص این قبیل از احادیث عمل شود و نه به هر خبری که بر شرطیت و یا جزئیات ماهیتی دلالت دارد).

ثانیا: مقتضای این دلیل وجوب عمل به اخباری است که تنها بر اجزاء و شرائط دلالت دارند، و لذا شامل روایاتی که نفی کننده جزئیت و یا شرطیت ماهیتی هستند نمی شود و حال آنکه مدعی حجیت اخبار آحاد کلامش اعم از مفاد این دلیل است.

(تقریر سوم از دلیل عقلی بر حجیت خبر واحد)

تقریر سوم بیانی است از برخی معاصرین (مرحوم شیخ محمد تقی اصفهانی برادر صاحب فصول) که در حاشیه معالم در اثبات حجیت ظنی که از خبر حاصل می شود نه از هر دلیلی بیان مفصّلی داشته که به جهت طولانی بودنش آن را خلاصه کرده و چنین می گوئیم:

وجوب عمل به کتاب و سنت میان مسلمانان به اجماع، بلکه به ضرورت و اخبار متواتر ثابت است و این تکلیف نسبت به ما هم به همین ادله مذکور ثابت است.

در این صورت باید گفت:

اگر رجوع به کتاب و سنت ممکن باشد بر وجهی که به واسطه آن دو علم به حکم حاصل شود و یا ظنّ خاصّ پیدا گردد که مطلوب حاصل است و الا در غیر این صورت لازم است که به آن دو بر وجهی رجوع نمود که ظنّ مطلق حاصل شود.

این مطالبی که ذکر شد حاصل فرموده ایشان است که همین مضمون را به واسطه ذکر نقوض و ایرادات و جواب از آنها طولانی فرموده است.

ص: ۱۵۸

و يرد عليه أنّ هذا الدليل بظاهره عبارته اخرى عن دليل الانسداد الذى ذكره لحجّته الظنّ فى الجملة أو مطلقاً، و ذلك لأنّ المراد بالسنة هو قول الحجّج أو فعله أو تقريره، فإذا وجب علينا الرجوع إلى مدلول الكتاب و السنة و لم نتمكن من الرجوع إلى ما علم أنّه مدلول الكتاب أو السنة تعين الرجوع باعتراف المستدلّ إلى ما يظنّ كونه مدلولاً لأحدهما، فإذا ظننا أنّ مؤدّى الشهره أو معقد الإجماع المنقول مدلول للكتاب أو لقول الحجّج أو فعله أو تقريره وجب الأخذ به، و لا اختصاص للحجّته بما يظنّ كونه مدلولاً لأحد هذه الثلاثة من جهة حكاية أحدها التى تسمى خبراً و حديثاً فى الاصطلاح.

نعم يخرج عن مقتضى هذا الدليل الظنّ الحاصل بحكم الله من أماره لا يظنّ كونها مدلولاً لأحد الثلاثة. كما إذا ظنّ بالأولوية العقلية أو الاستقراء أنّ الحكم كذا عند الله و لم يظنّ بصدوره عن الحجّج أو قطعنا بعدم صدوره عنه عليه السلام إذ ربّ حكم واقعى لم يصدر عنهم و بقى مخزوناً عندهم لمصلحه من المصالح. لكن هذا نادر جداً، للعلم العادى بأنّ هذه المسائل العامّة البلوى قد صدر حكمها فى الكتاب أو ببيان الحجّج قولاً أو فعلاً أو تقريراً. فكلّ ما ظنّ من أماره بحكم الله تعالى، فقد ظنّ بصدور ذلك الحكم عنهم.

و الحاصل: أنّ مطلق الظنّ بحكم الله ظنّ بالكتاب أو السنة، و يدلّ على اعتباره ما دلّ على اعتبار الكتاب و السنة الظنيّه.

فإن قلت: المراد بالسنة الأخبار و الأحاديث. و المراد أنّه يجب الرجوع إلى الأخبار المحكيه عنهم، فإن تمكن من الرجوع إليها على وجه يفيد العلم فهو، و إلّا وجب الرجوع إليها على وجه يظنّ منه بالحكم.

قلت: مع أنّ السنة فى الاصطلاح عبارته عن نفس قول الحجّج أو فعله أو تقريره، لا حكاية أحدها، يرد عليه: أنّ الأمر بالعمل بالأخبار المحكيه المفيدة للقطع بصدورها ثابت بما دلّ على الرجوع إلى قول الحجّج، و هو الإجماع و الضروره الثابتة من الدين أو المذهب.

و أمّا الرجوع إلى الأخبار المحكيه التى لا تفيد القطع بصدورها عن الحجّج، فلم يثبت ذلك بالإجماع و الضروره من الدين التى ادّعاها المستدلّ، فإنّ غايه الأمر دعوى إجماع الإماميه عليه فى الجملة، كما ادّعاها الشيخ و العلّامة فى مقابل السيّد و أتباعه.

و أمّا دعوى الضروره من الدين و الأخبار المتواتره، كما ادّعاها المستدلّ، فليست فى محلّها. و لعلّ هذه الدعوى قريبه على أنّ مراده من السنة نفس قول المعصوم أو فعله أو تقريره، لا

حکایتها آتی لا توصل إليها علی وجه العلم. نعم لو ادّعی الضروره علی وجوب الرجوع إلى تلك الحکایات الغير العلمیه لأجل لزوم الخروج عن الدین لو طرحت بالکلیه.

یرد علیه: أنه إن أراد لزوم الخروج عن الدین من جهه العلم، بمطابقه کثیر منها للتکالیف الواقعیه الّتی یعلم بعدم جواز رفع الید عنها عند الجهل بها تفصیلاً؛ فهذا یرجع إلى دلیل الانسداد الذی ذکره لحجّیه الظنّ، و مفاده لیس إلّا حجّیه کلّ أماره کاشفه عن التکلیف الواقعی.

و ان أراد لزومه من جهه خصوص العلم الإجمالی بصدور أكثر هذه الأخبار حتّی لا یثبت بها غیر الخبر الظّنی من الظنون لیصیر دلیلاً عقلیاً علی حجّیه الخبر. فهذا الوجه یرجع الی الوجه الاول الذی قدّمناه و قدّمنا الجواب عنه - فراجع.

ترجمه: (ایراد شیخ انصاری به کلام شیخ محمد تقی)

این دلیل علی الظاهر عبارت اخرای دلیل انسداد است که اصولیون در اثبات حجّیت ظنّ به طور اجمال و یا اثبات مطلق آن آورده اند (و از ادلّه حجّیت خبر واحد که مفید ظنّ خاصّ است به حساب نمی آید) زیرا مراد از سنّت قول، فعل و یا تقریر حجّت است. بنابراین اگر رجوع به مدلول کتاب و سنّت که بر ما واجب است، برای ما ممکن نباشد، لازم به اعتراف خود ایشان باید به معنایی که مدلول بودنش برای سنّت و کتاب مظنون است رجوع کنیم. پس اگر به مؤدای شهرت یا مورد اجماع منقولی ظنّ پیدا کردیم که مدلول کتاب یا مفاد قول و یا فعل و یا تقریر حجّت می باشد، واجب است آن را اخذ و به آن عمل کنیم، و حجّیت اختصاصی ندارد به اینکه مظنون مدلول خصوص فعل یا تقریر و یا قول امام است و بگوئیم وجه اختصاص به خاطر این است که تنها یکی از این سه حکایت می کنند از خبر و حدیث اصطلاحی. خیر.

بلکه هر دلیلی که نسبت به حکم الله واقعی ظنّ بیاورد حجّت است و عمل به آن واجب، چه یکی از سه امر مزبور باشد و چه از غیر این سه امر.

(استدراک)

بله: ظنّ حاصل به حکم الله از اماره ای که صدورش از امام مظنون نیست و از طریق فعل یا تقریر و یا قول حضرتش حاصل نشده، بلکه از مثل اولویّت عقلیه یا استقراء این طور حاصل شده باشد که حکم واقع عند الله فلان حکم می باشد، از مقتضای این دلیل خارج است.

زیرا چه بسا حکم واقعی از ایشان (معصوم) صادر نشده و به خاطر مصلحتی نزد ایشان مخفی مانده که البتّه این قبیل احکام جدا کمیاب اند.

چه آنکه علم عادی به اینکه این مسائل عامّه البلوی بوده اقتضاء می کند که حکمشان در

کتاب و یا به واسطه بیان صادر شده باشد. چه اینکه بیان امام به نحو قول صورت بگیرد یا به نحو فعل و یا تقریر. پس هر ظنی از طریق اماره ای به حکم الله واقعی مستلزم ظنّ به صدور آن حکم است از ایشان حاصل کلام اینکه:

مطلق ظنّ به حکم خدای متعال در واقع ظنّ به کتاب یا سنت می باشد و تمام ادله ای که بر اعتبار کتاب و سنت ظنیّه دلالت دارند بر اعتبار و حجیتش دلالت می کنند.

(اشکال)

اگر بگوییم که مراد از سنت، اخبار و احادیث است و مراد مستدل (شیخ محمد تقی) نیز این است که رجوع به اخبار صادره از معصومین واجب است و لذا: اگر مکلف قدرت و توانایی از رجوع به آنها را داشت به نحوی که مفید علم باشد (بدین معنا که علم حاصل شود که مرجوع الیهها از خود امام است) فهو المراد، جای بحث ندارد و الا در غیر این صورت رجوع به آنها یظنّ منه بالحکم واجب است (تا اینکه حکم واقع را به نحو ظنّ تحصیل نموده باشد) که هذا الکلام لا اشکال فیه.

(پاسخ)

شیخ می فرماید:

۱- سنت در اصطلاح عبارتست از نفس قول یا فعل و یا تقریر معصوم نه حکایت کردن یکی از این سه امر.

۲- اشکالی که بر تقریر سؤال مذکور وارد است این است که امر به عمل به اخبار محکیه ای که به صدورشان قطع داریم به واسطه ادله ای است که بر رجوع به قول حجت علیه السلام دلالت دارند و آن همان اجماع و ضرورتی است که در دین و مذهب ثابت است. پس (وجوب رجوع به خبر صادر از جانب امام امری است اتفاقی، بلکه ضروری و نفس اجماع و ضرورت در تحقق امر و فرمان به آن، کافی است) لکن رجوع به اخبار محکیه ای که به صدور آنها از امام قطع نداریم، نه ضروری است و نه اجماعی که جناب مستدل ادعا نمود، بر آن دلالت دارد.

زیرا نهایت امر این است که: به طور اجمال می توان ادعای اجماع علماء امامیه را بر رجوع به خبر نمود، به همان شیوه ای که مرحوم شیخ و جناب علامه، در مقابل مرحوم سید عمل نمودند، بدون اینکه در بستر اجماع نامی از خصوص اخبار محکیه برده شود.

و اما ادعای ضرورت دینی و وجود اخبار متواتره (بر رجوع به اخبار محکیه) همان طور که مستدل ادعا نموده به جا نمی باشد (بلکه رجوع به کلام امام و وجوب آن امری ضروری است،

ص: ۱۶۱

نه به واسطه خبری که آن را حکایت می کند).

و لذا شاید این ادعا قرینه ای باشد بر اینکه مراد مستدل از سنت، نفس قول معصوم و یا فعل و یا تقریر ایشان باشد و نه خبر حکایت کننده آنکه قطعاً و علماً به آن دست نمی یابی.

(استدراک)

بله اگر ادعای ضرورت (دینی) بر وجوب رجوع به این حکایات غیر علمیّه شده است به خاطر لزوم خروج از دین است در صورتی که این اخبار محکیه و حکایات غیر علمیّه به طور کلی طرح و ردّ شوند.

(اشکال و سؤال)

و اشکال وارده بر ادعای مزبور این است که:

اگر مراد از خروج از دین از این جهت است که چون علم داریم به اینکه بسیاری از اخبار مذکور با تکالیف واقعیّه ای مطابقت دارند که عدم جواز طرح و رفع ید از آنها معلوم است و لذا چون ترک این اخبار مستلزم ترک عمل به آن تکالیف واقعیّه است و لو در صورت جهل تفصیلی به آنها، ناگزیر باید برای رفع این محذور به آنها عمل نمود.

(جواب)

این تقریر بازگشتش به دلیل انسدادی است که حضرات (اخباری) برای اثبات حجّیت مطلق ظنّ آورده اند و به آن تمسّک جسته اند.

و مفاد دلیل انسداد، حجّیت هر اماره ای است که کاشف از واقع باشد و نه خصوص اخبار محکیه ای که به آن استدلال می شود.

(اشکال و سؤال)

و اگر مراد این است که چون علم اجمالی داریم به صدور اکثر این اخبار در صورت ترکشان، عقل حاکم است که بعد از عدم تمکن به رجوع به خبر معلوم الصدور باید به مضمون عمل شود.

حال چون هر یک از آنها مضمون است، پس باید به کل آن اخبار عمل شود.

(پاسخ)

این تقریر بازگشتش به همان وجه اولی است که مطرح شده پاسخ آن نیز گفته آمد و طرح دوباره اش غیر لازم است.

* دوّمین دلیل و بیان عقلی در حجّیت خصوص خبر واحد از که بود و چگونه بیانی است؟

از جناب فاضل تونی است عنوان شده در کتاب وافیه که مدّعی است خبر واحد با سه شرط حجّت است.

۱- اینکه حدیث در یکی از کتب معتبره حدیثی مثل کتب اربعه موجود باشد.

۲- حد اقل جماعتی از فقهاء شیعه به آن عمل کرده باشند.

۳- هیچ گروهی نیز برخلاف آن حدیث عمل نکرده باشند تا اینکه با عمل جماعت قبلی معارض شود و یا اگر مخالفتی هم در واقع شده است ما از آن مطلع نباشیم.

به نظر جناب فاضل با وجود شروط مذکور خبر واحد حجّت می شود.

* جناب فاضل در اثبات مدّعی فوق چگونه استدلال می کند؟

می گوید:

۱- بدون شک در اسلام تکالیفی داریم اعم از واجب و حرام و یا عبادات و معاملات و بلا تردید این تکالیف و یا مسئولیتها الی الابد باقی بوده و امتثالشان در هر عصری و برای هر نسلی لازم و واجب است به ویژه آن دسته از مسائل که جزو ضروریات دین و یا مذهب به حساب می آیند، مثل: روزه، نماز، حج و ...

۲- و بلا شک، هر کدام از معاملات و عبادات مشتمل بر یک سری اجزاء و شرائط و یا موانع هستند که معظم آنها به نحو تواتر و یا اجماع و یا ضرورت دین برای ما معلوم نیستند، بلکه غالب آنها توسط خبرهای واحد غیر علمی بیان شده اند. حال با این مقدمات عقل حکم می کند به اینکه برای امتثال نماز و روزه و حج و ... واقعی ... با همه اجزاء و شرائطی که دارند لازم است به خبرهای واحد مراجعه کنیم. و چنانچه از این اخبار واحد صرف نظر نمائیم لازم می آید که بسیاری از این حقایق شرعیّه ماهیت خود را از دست بدهند و به ماهیت های دیگر تبدیل شوند.

پس ناگزیریم از اینکه به آنها عمل نمائیم.

* شیخ در مقام جواب از بیان فاضل تونی چه می فرماید؟

می فرماید: ما دو ایراد به این استدلال داریم:

۱- چرا دایره علم اجمالی را منحصر می‌کنید به خصوص اخباری که به ما رسیده و دارای آن سه شرط نیز هست و چرا می‌گوئید که اجزاء و شرائط و موانع عبادات و معاملات تنها در این گونه از اخبار بیان شده و ما ناگزیر از مراجعه به آنها هستیم.

ص: ۱۶۳

و حال آنکه ما می گوئیم: دایره علم اجمالی کبیر را باید مطرح کنید و بگوئید: لازم است به هر خبری از اخبار موجود در کتب معروفه رجوع نمود اگرچه واجد سه شرط مذکور نباشند.

زیرا که اجمالا- می دانیم که آن اجزاء و شرائط در میان مجموع این اخبار وجود دارد و نه در یک دسته از آنها. از این بالاتر دایره علم را گسترده تر کنید و علم اجمالی اکبر را مطرح نمائید یعنی عقل حاکم است که باید به تمام امارات ظنیه ای که احتمال می دهیم این اجزاء و شرائط از آن طریق بیان شده است، از باب احتیاط رجوع کنیم. در نتیجه این بیان شما به درد حجیت خصوص خبر واحد با آن سه شرط نمی خورد، بلکه مثبت حجیت هر ظنی است که از هر راهی حاصل شود.

۲- دلیل شما مثبت وجوب عمل به خبر واحد از باب احتیاط است و نه از باب حجیت. به عبارت دیگر: ما می خواهیم ثابت کنیم که خبر واحد مطلق حجیت دارد چه مثبت باشد و چه نافی به گونه ای که بتواند در برابر اصول لفظیه و عملیه مقاومت کند اما این دلیل شما که می گوید: (لا بدّ من الرجوع الیها)، به حکم عقل، تنها وجوب عمل به خبری را که مثبت تکلیف و مطابق احتیاط است ثابت می کند، لکن خبرهای نافی را حجّت نمی کند. پس سؤمین اشکال بیان اول در این بیان دوّم نیز وجود دارد.

* سؤمین بیان عقلی که نتیجه اش حجیت خصوص خبر واحد است از کیست و چه می گوید؟

از مرحوم شیخ محمد تقی اصفهانی صاحب هدایه المسترشدین را (معروف به صاحب الحاشیه) است که می فرماید: به حکم اجماع و بلکه به حکم ضرورت از دین و به حکم اخبار متواتره مثل: ائی تارک فیکم الثقلین و ... عمل به کتاب و سنت بر همه مسلمین لازم و واجب است.

و تردیدی نیست که این وجوب عمل تا دامنه قیامت نیز باقی است و ما هم به همان دلیل یعنی اجماع و ... مکلف به این تکالیف هستیم.

آنگاه اگر تمکن و توانایی از علم نسبت به مدلول کتاب و سنت داشتیم به علم خود عمل می کنیم و اگر متمکن از ظنّ خاص بودیم بدان نیز عمل می کنیم و چنانچه دستمان از هر دوی این ها کوتاه شد، باید به مطلق مظنه عمل کنیم.

در نتیجه در این زمان ناگزیر از عمل به مظنه هستیم و لابدّ که آن مظنه همین روایات کتب معتبره هستند پس ناگزیر از رجوع به آنها هستیم.

* جناب شیخ چه پاسخی به صاحب حاشیه می دهند؟

می فرماید: استدلال شما در حقیقت برگردان دلیل انسداد است و نتیجه آن حجیت مطلق ظنّ می باشد. به عبارت دیگر اینکه گفتید: یجب العمل بالسّنه مرادتان از سنت چیست؟

آیا مقصودتان سنت مصطلح یعنی نفس قول و فعل و تقریر معصوم و یا مرادتان سنت های حاکیه (یعنی همین اخبار موجوده در کتب حدیث) است که این ها نقل و حکایت سنت است و نه نفس سنت.

چه آنکه ما یقین نداریم که حتما عین هریک از این مطالب از زبان معصوم صادر شده است تا اینکه بشود سنت واقعی؟

۱- اگر مراد شما سنت واقعی باشد، می گوئیم:

ما هم می پذیریم که این سنت واجب الاتباع است آن هم به دلیل اجماع و بلکه ضرورت و بلکه تواتر و چنانچه ممکن گردد، علما و الا ظنا بدان عمل می کنیم.

اما این دلیل تنها مثبت حجیت خبر واحد نیست، بلکه حجیت تمام امارات ظنیه را اثبات می کند، چرا که ما که به اخبار عمل می کنیم به خاطر خصوصیت و موضوعیت آنها می باشد و بلکه به لحاظ این است که: این ها حاکی از سنت نیز هستند اگرچه ظنا.

حال اجماع منقول هم این گونه است، شهرت فتوائیه هم این چنین است، پس اختصاص به خبر واحد ندارد، در نتیجه باید گفت: (کلّ اماره ظنیه یجب متابعتها)؛ به استثنای برخی از امارات که یقینا باطل هستند، مثل: ظن قیاسی و استحسانی و استقرائی و ...

۲- و اگر مراد شما سنت حاکیه است باید بگوئیم که:

۱- نام گذاری این ها بعنوان سنت از روی مسامحه و از باب تسمیه الدال باسم المدلول است.

۲- آن دسته از این خبرها که متواتر و یا مع القرینه القطعیه هستند، حجّت بوده و لازم الاتباع اند.

لکن آن دسته از این خبرها، که خبر واحد مجرداند و اکثر اخبار را تشکیل می دهند، نه مقطوع الصدورند و نه اجماع و ضرورت بر حجیت آنها قائم شده است، اگر هم اجماع قائم شده باشد حد اکثر از جانب امامیه است، آنهم نه همه امامیه، بلکه از جانب شیخ طوسی و پیروانش، و الا سید و اتباعش مخالف هستند. پس از هر راهی که وارد شویم و هرگونه که حساب کنیم به ایشان اشکال وارد است.

* پس مراد از عبارت (نعم لو ادّعی الضروره علی وجوب ...) چیست؟

این است که اگر جناب اصفهانی ادّعی ضرورت می نمود بر وجوب رجوع به این حکایات غیر علمیه البتّه از این جهت که طرق ظنی هستند، دلیل خاصّ بر حجیت دارند و یا بلکه از این باب که راه علم مسدود است، چنانچه به این اخبار هم عمل نکنیم و آنها را مورد ردّ و طرح قرار دهیم، خروج از دین لازم می آید.

اگر چنین می گفت مقداری سخنش به حقیقت نزدیکتر می شد هرچند باز هم مبتلای به اشکال است.

* چرا شیخ استدراک فوق را مبتلای به اشکال دانست؟

زیرا انسداد بر دو قسم است: ۱- انسداد صغیر ۲- انسداد کبیر

۱- انسداد کبیر این است که ما ادعا کنیم باب العلم نسبت به معظم احکام از تمام راهها بسته است. ۲- و انسداد صغیر این است که بگوئیم باب العلم به احکام تنها از راه اخبار بسته است و نه از سایر طرق. حال اگر مرادتان انسداد کبیر باشد، می گوئیم: نتیجه دلیل انسداد کبیر حجیت مطلق ظنّ است نه خصوص خبر واحد. و اگر مرادتان انسداد صغیر باشد، می گوئیم: این بیان سوّم برگشت دارد به همان بیان اوّل که جلوتر سه جواب از آن دادیم.

ص: ۱۶۶

متن:

هذا تمام الكلام فى الادله التى اقاموها على حججه الخبر، وقد علمت دلالة بعضها و عدم دلالة البعض الآخر.

و الانصاف ان الدال منها لم يدلّ الا على وجوب العمل بما يفيد الوثوق و الاطمينان بمؤداه، و هو الذى فسّر به الصحيح فى مصطلح القدماء.

و المعيار فيه ان يكون احتمال مخالفته للواقع بعيدا بحيث لا يعتنى به العقلاء و لا يكون عندهم موجبا للتخيّر و التردد الذى لا ينافى حصول مسمى الرجحان، كما نشاهد فى الظنون الحاصله بعد التروى فى شكوك الصلاة، فافهم.

و ليكن على ذكر منك لينفعك فى ما بعد.

ترجمه:

(حاصل جمع ادله حجيت خبر واحد از زبان شيخ انصارى)

اين بود تمام سخن پيرامون ادله اى كه بر اثبات حجيت خبر واحد اقامه نموده اند، كه دلالت برخى بر مدعا و اثبات آن و عدم دلالت برخى ديگر دانسته شد. ولى انصاف اين است كه:

ادله داله، بر بيشتر از وجوب عمل به خبرى كه مفيد اطمينان است، دلالت ندارد و اين همان مطلبى است كه در اصطلاح قدماء به عنوان تفسير براى خبر صحيح مى آوردند.

به عبارت ديگر:

خبر صحيح از نظر قدماء، خبرى است كه به معنا و مؤدائش اطمينان شود و معيار (در خبر صحيح و موثق) اين است كه:

به طورى احتمال مخالفتش با واقع بعيد باشد كه عقلاء هيچ گاه به آن احتمال اعتنا نکنند و يا هيچ گاه احتمال مزبور موجب تخيّر و سرگردانى شود، البته آن تردد و حيرتى كه با رجحان و ظنّ نیز تنافى نداشته باشد، چنانچه در ظنون حاصله بعد از درنگ و تأمل در شكوك نماز حاصل مى شود.

حاصل كلام اينكه: خبر صحيح خبرى است كه از چنين ترددى نیز كه با رجحان و ظنّ سازگارى دارد خالى باشد و تنها به مفاد آن اطمينان و حالت استقرار و ثابتى حاصل آيد.

ص: ۱۶۷

[اما بخش دوم] (حجیت مطلق ظنّ و ادله قائم شده بر آن)

اشاره

مقدمه:

از آنجا که این بحث تا مبحث کتاب البراءه در اثبات مطلق ظنّ است و دلیل عمده آن نیز دلیل انسداد است و این دلیل از نظر ارباب تحقیق و فحول اصولیین به جز مرحوم محقق قمی و استاد ایشان آقای آقا باقر بهبهانی، آن را ردّ و ابطال نموده اند، بحثی متروک و از نظر تدریس فاقد ارزش می باشد. و لذا جهت حضور ذهن و آشنائی اجمالی طلب و دانش پژوهان خلاصه دلیل انسداد و مقدمات این دلیل را مطرح کرده و حاصل و نتیجه بحث را که ابطال این دلیل است مشخص خواهیم نمود. ان شاء الله

(نکات مقدماتی)

* به طور کلی بفرمائید، دانشمندان اسلامی نسبت به مسائل اعتقادی انفتاحی هستند یا انسدادی؟

انفتاحی، چرا که در تمام اعصار و قرون می توان از طریق براهین متعدد عقلی و نقلی نسبت به اصول دین از قبیل معرفت الله، معرفت صفات الهی و یا معرفت نسبت به اصل معاد و ... تحصیل علم نمود، یعنی باب علم به روی همگان مفتوح است.

* پس انما الکلام در چیست؟

در احکام شرعیّه است، آن هم احکام شرعیّه فرعیّه.

* آیا در مسئله مذکور باب علم بسته است؟

خیر در این مقام: هم نسبت به ضروریات دین از قبیل وجوب نماز و روزه و هم نسبت به ضروریات مذهب از قبیل وجوب تقیه و حرمت قیاس، باب علم در همه زمان ها مفتوح است چرا که این امور به نحو تواتر در همه عصرها ثابت بوده و هست و خواهد بود.

* راه علم نسبت به احکام فرعیّه شرعیّه برای مکلفین مفتوح است و یا مسدود؟ و چه نظراتی در این زمینه مطرح است؟

در طول تاریخ میان علماء اسلام نسبت به هشتاد درصد احکام شرعیّه فرعیّه از واجب و حرام و از احکام وضعی و تکلیفی اختلاف بوده است و به طور کلی سه نظریه در این باب مطرح است.

۱- نظر انفتاحیون حقیقی ۲- نظر انفتاحیون حکمی ۳- نظر انسدادیون حقیقی.

* اعتقاد انفتاحیون حقیقی در این باب چیست؟

این است که راه علم نسبت به احکام فرعیّه در همه زمان ها چه در زمان حضور معصوم و چه در

ص: ۱۶۸

زمان غیبت ایشان به روی ما باز است.

و از راه ظواهر قطعیه قرآن و اخبار متواتره و یا خبرهای واحد همراه با قرائن قطعیه می توان به حکم شرعی قطع پیدا نمود.

از جمله انفتاحیون حقیقی سید مرتضی و اتباعش و نیز برخی از قدماء شیعه بودند که به زمان معصومین نزدیکتر بودند و راه علم به احکام به روی آنان باز بود. (۱)

* اعتقاد انفتاحیون حکمی در این باب چیست؟

این است که: راه علم به معظم احکام شرعی به روی ما مسدود است، لکن راه علمی (یعنی ظنون خاصه) به روی ما باز است و ما می توانیم، به توسط امارات ظنیه ای که دلیل قاطع بر حجیت آنها داریم مثل خبر ثقه و اجماع منقول و ... احکام شرعی را به دست آوریم.

این عقیده و نظر امروزه میدان علم اصول بوده و رایج و حاکم است و مشهور علماء شیعه از پیروان و قائلین به این نظریه هستند.

* اعتقاد انسدادیون حقیقی (همچون میرزای قمی و اتباعش) در این باب چیست؟

این است که در دوران غیبت معصوم راه علم و علمی نسبت به احکام شرعی به روی ما مسدود است. لذا ناچاریم که در موارد مشکوک از دلیل انسداد استفاده نمائیم.

* اینکه گفته اند نتیجه دلیل انسداد حجیت مطلق ظنون است به چه معناست؟

به این معناست که هر گمانی از هر راهی که حاصل شود، چه از طریق ظواهر قرآن و چه از طریق خبر واحد ثقه و یا از سایر راهها (به جز طرق باطله مثل قیاس) قابل رجوع و اعتماد است.

* تقسیمات انسداد را به صورت جزئی نام ببرید؟

انسداد در یک تقسیم به شخصی و نوعی؛

و در یک تقسیم به صغیر و کبیر منقسم می شود.

* انسداد شخصی و نوعی به چه معناست؟

انسداد شخصی: آن است که در خصوص یک مسئله معین و مشخصی تحصیل علم ممکن نیست. انسداد نوعی: آن است که در نوع مسائل و احکام شرعی راه علم به روی ما مسدود است.

* انسداد صغیر و کبیر به چه معناست؟

انسداد صغير آن است كه:

ص: ١٦٩

١- از كتاب معالم الاصول، ص ١٩٦.

بگوئیم؛ راه علم به سوی احکام شرعیّه فقط از طریق اخبار و روایات مسدود است نه از طریق دیگر (از قبیل اجماع، ظاهر کتاب و ...).

نکته: روایاتی که اکنون در دسترس ما هستند ۹۵٪ آنها خبرهای واحد بدون قرینه اند و چنین خبری، ظنی الصدور است و لذا از این طریق، قطع به حکم پیدا نمی شود البتّه از طرق دیگر می توانیم تحصیل علم کنیم.

انسداد کبیر آن است که: راه علم نسبت به معظم احکام شرعیّه از همه طرق و راهها به روی ما مسدود است یعنی نه از طریق خبر واحد می توان علم به حکم شرعی پیدا نمود، چون ظنی الصدور است و نه از طریق اجماع منقول و نه از طریق شهرت و نه از ...

* با حفظ نکاتی که گذشت، آیا امارات ظنیّه مطلقاً حجّیت دارند (چه در زمان انفتاح باب علم و چه در زمان انسداد باب علم) یا اینکه حجّیت امارات ظنیّه مختصّ به زمان انسداد باب علم است؟

اهمّ نظرات را بررسی می کنیم:

الف: برخی از اصولیین قائلند که حجّیت امارات ظنیّه، مختصّ به زمان انسداد باب علم است.

ب: اکثر اصولیون؛ عقیده دارند که امارات حجّت هستند. مطلقاً چه در زمان انفتاح یا انسداد.

ج: جناب مظفر می فرماید: به نظر ما حق با اکثریت می باشد. چرا؟ به دلیل اینکه: ما که در حجّیت خبر واحد یا سایر امارات ظنیّه بحث می کنیم، کاری به زمان حضور یا غیبت نداریم، بلکه به طور کلی بحث می کنیم که آیا خبر واحد مجرد فی نفسه حجّیت دارد یا خیر، ما کاری نداریم که آیا فردی که اماره به او رسیده متمکن از تحصیل علم باشد یا نه؟ و ادّله ای هم که دالّ بر حجّیت خبر واحدند، اطلاق دارند و مقید به فرض انسداد باب علم نیستند. بنابراین؛ موطن حجّیت امارات اعمّ است از زمان (انسداد و انفتاح) و اختصاص به زمان انسداد ندارد.

* اشکال کسانی که می گویند حجّیت امارات ظنیّه منحصر به زمان انسداد است، چه می باشد؟

عمده اشکال آنان این است که می گویند: امارات ظنیّه گاهی خطا نموده و مخالف واقع درمی آیند مثلاً در واقع نماز ظهر واجب بوده، لکن خبر واحد بر وجوب جمعه اقامه شده بود. در این صورت، چگونه شارع مقدّس، رجوع به امارات ظنیّه را با فرض انفتاح باب علم تجویز می کند؟ در حالی که گاهی عمل به اماره مستلزم تقویت واقع شده و مستلزم انداختن فرد در مفسده است و اگر اماره قائم به وجوب شود، در حالی که در واقع حرام بود و یا مستلزم تفویت مصلحت باشد در حالی که در واقع واجب بوده، در حالی که اماره بر حرمت اقامه شده و من هم ترک کردم آیا این از شارع حکیم روا می باشد که اجازه در تفویت واقع دهد، در حالی که تمکن از تحصیل واقع دارم؟ هرگز حاشا و کلاً.

* چه راه‌هایی برای پاسخ به اشکال مذکور می‌توانید ارائه کنید؟

اصولیین از این مشكله پاسخ‌هایی داده‌اند و به‌طور کلی سه راه حل مطرح می‌باشد که در مقدمه دوازده تبیین گردیده و ما در اینجا از آن راه‌ها به‌عنوان پاسخ از این اشکال استفاده می‌کنیم.

۱- راه سببیت یا موضوعیت اماره

۲- راه مصلحت سلوکیه

۳- مسلک طریقت.

* چگونه اشکال و معمای مذکور بر مبنای سببیت حل می‌شود؟

لاشک در اینکه حجیت امارات به دلایل قطعیه ثابت شد چه در فرض انسداد و چه در فرض انفتاح.

با این حساب می‌گوئیم: لابد هنگامی که اماره بر حکمی از احکام اقامه می‌شود برطبق مؤدای آن اماره مصلحتی حادث می‌گردد به اندازه مصلحت واقع و یا بیشتر از آن و این مصلحت حادثه، تدارک می‌کند آن مصلحت واقعیه فائده را.

حال اگر شارع مقدس اجازه در تفویض واقع می‌داد بدون جبران ما فایده قبیح بود لکن با جبران ما فایده و یا با اعطاء ما زاد، چنین اذنی قبحی ندارد.

* بر اساس مصلحت سلوکیه، چگونه می‌شود از اشکال مذکور پاسخ داد؟

در مقدمه چهاردهم، خواهیم گفت که مصلحت سلوکیه چیست. چگونه از این اشکال پاسخ می‌دهد و نهایتاً خواهیم گفت که این مطلب اصلاً صحیح است یا نه.

لذا مطلب را اینجا پیگیری نخواهیم نمود.

* جناب مظفر چگونه با استفاده از اصل اولی در باب امارات (یعنی طریقت) اشکال را پاسخ می‌دهد؟

می‌فرماید: فرض بحث ما در این است که دلایل قطعیه قائم شده بر اینکه برخی از امارات خاصه مثل خبر واحد و ظواهر حجیت دارند و جایز الاتباع می‌باشند؛ حتی در زمان انفتاح باب علم و تمکن از تحصیل علم.

حال خدای حکیم و عالم الغیب که امارات را مطلقاً حجت نموده و متابعت از آنها را برای ما تجویز فرموده (حتی در فرض انفتاح) حتماً به خاطر مصالحی بوده که خودش آن مصالح را به تفصیل می‌داند. لکن، برای ما به‌طور تفصیلی روشن نیست و آن مصالح حقیقیه یکی از دو امر ذیل است که باید بررسی و یکی را رجحان داد.

۱- شارع مقدس آگاه بوده که مطابق با واقع بودن امارات ظنیه یا مساوی با مصیب بودن علم الی

الواقع است و یا بالاتر از آن است.

یعنی اگر علوم و قطعهایی که برای مکلفین پیدا می شود (۸۰٪ مصیب و ۲۰٪ خلاف واقع) در آیند امارات ظنیه نیز حد اقل (۸۰٪ و بلکه ۹۰٪ مصیب اند و ۲۰٪ یا ۱۰٪ خلاف واقع).

لذا؛ شارع مقدّس اصرار نفرموده که حتما باید بندگان او تحصیل علم کنند، بلکه به همان امارات ظنیه خاصّه قناعت فرمود.

۲- به فرض که خطاء امارات ظنیه بیشتر از خطا علوم باشد (مثلا اماره ۲۰٪ و علم ۱۰٪) لکن، مع ذلک، به خاطر مصالح مهم تری شارع مقدّس امارات ظنیه راحتی در فرض انفتاح حجّت کرده و آن مصلحت مهم تر عبارت است از:

(مصلحت تسهیل و تیسیر بر بندگان) یعنی او می دانست که اگر بخواهد فقط به علم اکتفا کند و در فرض انفتاح، بندگانش را مجبور به علم کند، برای مکلفین، مشقت زیادی در احکام دین به وجود می آمد و به عبارت دیگر در بن بست قرار می گرفتند. با توجه به این مطلب که (اجبار به تحصیل علم برخلاف بناء قطعیه عقلاء عالم است) چرا که در امور زندگی همه جا به خبر واحد ثقة اعتماد نموده و به آن ترتیب اثر می دهند و به دنبال تحصیل علم نیستند.

نکته:

اذن شارع مقدّس در عمل به امارات ظنیه در فرض انفتاح علم به منظور تسهیل بر عباد است و این مصلحت تسهیل از مصالح نوعیه و اجتماعیه است که برای نوع مردم در نوع مسائل وجود داشته و بر مصالح شخصیّه تقدّم دارد.

یعنی اگرچه در موارد معدودی برای یک یا چند نفر، عمل به اماره موجب تفویت واقع شود، لکن در برابر این موارد، اذن شارع سبب تسهیل امر بر تمام مکلفین می گردد و مصلحت عموم بر شخص مقدم است به ویژه اینکه: بناء دین اسلام در سراسر شئون و قوانین بر آسان گرفتن است چنانکه می فرماید (ما جعل علیکم فی الدین من حرج) و یا اینکه فرموده (یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر)

لذا روی این احتمال نیز می توان معما را حل کرد و گفت:

(که حجّیت امارات ظنیه اختصاص به فرض انسداد ندارد هرچند مستلزم تفویت مصلحت فرد و یا افرادی می گردد اما در مقابل، مصلحت نوع تأمین می شود و این نزد شارع و عقلاء، اهمّ است).

* به نظر جناب مظفر کدامیک از دو احتمال، اقوی به واقعیت اقرب است؟

می فرماید: احتمال ثانی اقوی و به واقعیت اقرب است. چرا؟

به دلیل اینکه بالوجدان در می یابیم که اگر همه مکلفین در همه مسائل مجبور باشند که به معصوم رجوع کنند و یا تحصیل علم نمایند، چه مشقّات و صعوبت های بسیاری را به دنبال خواهد داشت هم برای خود معصوم که باید تمام اوقاتش را در اختیار مردم بگذارد و فقط مسئله گو شود و تدبیر امور اجتماع و رسیدگی به مشکلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ... را رها کند، هم برای خود مردم، که باید از دور و نزدیک به محضر امام رسیده و حکم را از او بشنوند.

* چرا قیام اماره عند المخالفه موجب عذر برای مکلفین می شود؟

بنا بر هر دو احتمالی که بررسی شد، می توان گفت:

از آنجا که شارع مقدّس در فرض انفتاح به ما متابعت از اماره را در رسیدن به واقع اجازه داده می فهمیم و کشف می کنیم که شارع در موارد خطاء اماره مسامحه نموده (نسبت به تکالیف واقعیه) حتّی در این مورد هم نخواسته و اصرار بر رسیدن به واقع نداشته، البتّه للضروره. و لذا، قیام اماره عند المخالفه موجب عذر برای مکلف می باشد. و در این باب (مثل اماره ظئیه، مثل قطع است) همان طور که قطع، فقط طریق الی الواقع و عند المخالفه فقط معذّر است نه اینکه برطبق قطع در مقطوع به مصلحتی حادث شود. اماره همچنین است.

* آیا می توانید شاهی دیگر مبنی بر اینکه شارع در موارد خطاء اماره مسامحه نموده ارائه کنید؟

بله شاهد بر این مطلب، مواردی است که شارع مقدّس بنا بر مسامحه ندارد بلکه بنا بر محافظت واقع دارد. مثل باب نفوس و اعراض مردم که در این موارد به امارات ظئیه اکتفا نکرده، بلکه امر به احتیاط نموده است.

* چرا استدلال صاحب معالم در حجّیت خبر واحد (در ذیل) به دلیل انسداد ناتمام است؟

الرابع: أنّ باب العلم القطعی بالاحکام الشرعیّه الّتی لم یعلم بالضروره من الدین او من مذهب اهل البیت فی نحو زماننا هذا، منسد قطعاً؛ إذا الموجود من أدلتها لا یفید غیر الظنّ لفقده السنّه المتواتره، و انقطاع طریق الاطلاع علی الإجماع من غیر جهه الثقل بخبر الواحد، و وضوح لون اصاله البراه لا یفید غیر الظنّ، و کون الکتاب ظنّی الدلاله و إذا تحقّق انسداد باب العلم فی حکم شرعی کان التکلیف فیهِ بالظنّ قطعاً و العقل قاض بانّ الظنّ إذا کان له جهات متعدده یتفاوت بالقوه و الضّعف.

فالعدل عن القویّ منها الی الضعیف قبیح و لا ریب أنّ کثیراً من اخبار الآحاد یحصل بها من الظنّ ما، لا یحصل بشیء من سائر الأدلّه. فیجب تقدم العمل بها. (۱)

ص: ۱۷۳

به دو دلیل: اولاً: به دلیل اینکه مدّعا این است که آیا خبر واحد فی نفسه حجّیت دارد یا خیر با قطع نظر از انسداد یا انفتاح باب علم. و دلیل انسداد اخصّ از مدّعا می باشد چون که حجّیت را فقط در فرض انسداد ثابت می کند، نه مطلقاً. ثانیاً: ما بحث در ظنون خاصّه داریم یعنی؛ اماراتی که دلیل خاصّی بر حجّیت آنها قائم شده مثل خبر واحد و دلیل انسداد حجّیت مطلق الظنّ را ثابت می کند از هر راهی که به دست آمده باشد و حجّیت ظنّ خاصّ را ثابت نمی کند. پس از این حیث هم دلیل، اعم از مدّعاست و به درد اثبات این مدّعا نمی خورد. حاصل کلام اینکه: این دلیل شما از جهتی اعمّ از مدّعا و از جهتی اخصّ از مدّعاست.

* آیا احتیاج به دلیل انسداد صغیر برای حجّیت خبر واحد چنانکه بعضی از اصولیین قائلند صحیح است یا نه؟

بعید نیست که صحیح باشد. چون که دلیل با مدّعا مساوی است. مدّعا حجّیت خبر واحد است و دلیل هم انسداد صغیر است که مخصوص به باب اخبار است که اجمالاً می دانیم بعضی آنها موصل به واقع اند، لکن موصل به واقع از غیر موصل به واقع جدا و متمیز نیست.

(الظنّ الخاصّ و الظنّ المطلق)

* ظنّ خاصّ چیست؟

ظنّ خاصّ عبارتست از:

هر اماره ظنیه ای که دلیل قاطع بر حجّیت و اعتبار آن اقامه شده، غیر از دلایل انسداد کبیر از قبیل (خبر واحد ثقه - ظاهر کتاب).

نکته: امارات ظنیه خاصّه را از باب اینکه مستند به علم هستند، طرق علمیه نیز می گویند.

* ظنّ مطلق کدام است؟

عبارت است از کلیه ظنونی که دلیل انسداد کبیر بر حجّیت آنان دلالت نموده است از هر طریقی که این ظنون حاصل شوند.

* حجّیت ظنون مطلقه مخصوص به فرض انسداد باب علم است یا انفتاح؟

حجّیت این گونه ظنون مخصوص به فرض انسداد باب علم و علمی است به عبارت دیگر کسانی که؛ راه علم و علمی را مسدود می دانند از این طریق پیش می آیند.

* نظر شما در طرح ظنون مذکور چیست؟

این است که:

ما نیازی به بحث از حجیت ظنّ در ظنون مطلقه نداریم چون ما باب علمی را مفتوح می دانیم و قائل به حجیت ظنّ خاصّ (از قبیل خبر واحد و ...) می باشیم و این راه در اختیار ما قرار دارد.

بلکه کسانی که قائل به انسداد کبیر هستند و خبر واحد را به خصوصه حجّت نمی دانند، باید این بحث را عنوان کنند، لکن در عین حال برای اینکه کتاب ما خالی از این بحث نباشد، به طور کوتاه در مقدمه دهم از آن صحبت خواهیم کرد.

(مقدمت دلیل انسداد)

* قبل از ورود به اصل بحث مشخص کنید علم اجمالی چند قسم است؟

بر دو قسم است از جمله: (علم اجمالی کبیر و علم اجمالی صغیر)

* منظور از علم اجمالی کبیر چیست؟

منظور این است که هر مکلفی قبل از برخورد با روایات و سایر امارات و بحث از حجیت آنها دارای یک علم اجمالی است و آن عبارتست از اینکه:

خود را در مقابل پروردگارش موظّف به وظایفی می داند که این وظایف در میان آیات و روایات به نحوه پراکنده وجود دارد.

* مقصود از آن علم اجمالی صغیر چیست؟

بعد از آن علم اجمالی کبیر، برای دستیابی به ما یحتاج خودش در وظایف و تکالیفی که در مقابل پروردگار به عهده خودش می بیند در میان روایات به جستجو می پردازد و درمی یابد که تمام یا بیشتر آنچه بدان نیاز دارد در روایات بیان شده است.

اینجا، یک علم اجمالی برای مکلف به وجود می آید مبنی بر اینکه، تکالیفی که جلوتر معلوم به علم اجمالی کبیر شود عموماً در میان روایات موجود است.

این علم اجمالی صغیر است و دایره اش محدود به روایات است که آن علم اجمالی کبیر را منحل می کند به یک علم تفصیلی و یک شک بدوی.

مثلاً علم اجمالی صغیر داریم که هزارها تکالیف واقعی در کتب حدیثی (صادر شده از جانب معصومین) موجود است، لکن به تفصیل نمی دانیم که از احادیث موجود کدام صادر شده و کدام صادر نشده لذا به بررسی تک تک روایات پرداخته هر کدام که معتبره و مبین حکم تکلیفی یا وضعی باشند، عمل می کنیم.

* چرا اهمال در امتثال احکام واقعی که اجمالاً معلوم هستند جایز نیست؟ به عباره دیگر چرا

کنار گذاشتن آنها در مقام عمل جایز نیست؟

چون به یکی از دو صورت زیر است و کلا القسمن باطل می باشند.

۱- اینکه خود را مثل چهارپایان و دیوانگان و کودکان نابالغ دانسته و بگوئیم که تکلیفی در زندگی فردی و اجتماعی و در مقابل پروردگار برعهده ما نیست و این اندیشه و سخنی باطل است. چرا که انسان بدون تکلیف نمی شود از طرفی دستورات دین مبین اسلام الی یوم القیامه جاری است.

۲- یا اینکه در هر موردی که برای ما شک پیدا شد (مثلا- در وجوب و یا حرمت فلان امر) اصاله العدم را جاری نموده و بگوئیم: تکلیفی برعهده ما نیست. این هم سخن باطلی است چرا؟ چون که ما یک علم اجمالی کبیر داریم به وظایفی که برعهده ماست بعد هم یک علم اجمالی صغیر داریم که این وظایف در آیات و روایات مشخص گردیده است. لذا نوبت به اصاله عدم التکلیف و یا اصاله البراءه نمی رسد.

* دلایلی را که انسدادیون برای حجیت ظنّ مطلق اقامه نموده اند و جناب آخوند متعزّض آنها شده به طور فشرده و مختصر طرح نموده و از زبان جناب آخوند به نقد و یا تصحیح پردازید؟

چهار دلیل اقامه شده.

۱- ظنّ به وجوب یا حرمت یک شیء با ظنّ به عقوبت (به فرض مخالفتش) یا ظنّ به مفسده (بنا بر تبعیت احکام از مصالح و مفاسد) ملازم است از آنجا که عقل حکم به دفع ضرر مظنون می نماید در نتیجه به حکم عقل هر ضرر مظنونی واجب الدفع است.

نتیجه: در مخالفت حکم ظنّی مجتهد (وجوبی یا تحریمی) احتمال ضرر هست و دفع ضرر مظنون هم به حکم عقل لازم است.

نقد مرحوم آخوند:

می فرماید: صغری درست نیست و آن را منع می کنیم. چرا؟ چون که ظنّ به حکم ملازم ظنّ به عقوبت نیست، یعنی مطلق مخالفت حکم ظنّی (بدون دلیل بر اعتبارش) مساوی با عقوبت نمی باشد یا مساوی ظنّ به عقوبت نمی باشد. (خوب این در مورد عقاب اخروی بود).

اما در مورد مفسده و ضرر دنیوی:

اگرچه ظنّ به تکلیف موجب ظنّ به وقوع در آن مفسده دنیوی می شود (در صورت مخالفت با آن) لکن، این در تمامی حالات مساوی با ضرر نیست، بلکه ممکن است موجب مذمت فاعلش بشود و اما در مورد تفویت مصلحت:

تفویت مصلحت اصلا ضرر نیست، بلکه و شاید که در استیفاء مصلحت ضرر هم پیدا شود مثل

احسان از مال که موجب نقصان در مال می شود. (۱)

۲- دلیل دوم: اگر اخذ به ظنّ نشود ترجیح مرجوح بر راجح لازم آید و این قبیح است (چون، در صورتی که مکلف ظنّ را رها کند و مثلاً به شکّ تمسّک کند این ترجیح مرجوح بر راجح است) نقد مرحوم آخوند بر این دلیل: می فرماید:

(از عدم اخذ به ظنّ ترجیح مرجوح بر راجح لازم نمی آید)، بلکه زمانی ترجیح مرجوح بر راجح پیش می آید که اخذ به ظنّ لازم و واجب بوده و امکان جمع میان راجح و مرجوح عقلاً وجود نداشته باشد (مثل جایی که اختلال نظام پیش آید) یا شرعاً وجود نداشته باشد (در جایی که موجب عسر و حرج شود) و لزوم وجوب اخذ به ظنّ مطلق، فقط با دلیل انسداد درست می شود، لکن اگر قائل به انسداد باب علمی و علم نبودیم حتماً باید به علم یا تکلیف علمی یا برائت یا احتیاط و غیره رجوع نمائیم. (۲)

۳- دلیل سوم: که از مرحوم سیّد بحر العلوم می باشد.

می فرماید: علم اجمالی به وجوب واجبات و محرمات زیادی میان مشتبهات داریم و مقتضای این علم اجمالی، وجوب احتیاط نسبت به فعل هر چیزی که احتمال وجوب (و یا ترک هر چیزی که احتمال حرمت) دارد می باشد (هرچند موهوم باشد)، لکن مقتضای قاعده نفی عسر و حرج؛ عدم وجوب این احتیاط است (چون که موجب عسر و حرج شدید می شود) و مقتضای جمع میان قاعده احتیاط و نفی عسر و حرج؛ عمل به مظنونات است، نه مشکوکات و موهومات.

نقد جناب آخوند: می فرماید: این دلیل در واقع مرکب است از برخی از مقدمات انسداد (که ابطال آن خواهد آمد) نه تمامی آن مقدمات، در حالی که باید سائر مقدمات انسداد هم باشد و بدون سائر مقدمات، دلیل انسداد؛ نتیجه انسداد باب علم و علمی را نخواهد داد و با وجود سایر مقدمات هم این دلیل در واقع همان دلیل انسداد می شود. نه چیز دیگر. (۳)

۴- دلیل چهارم: که همان دلیل انسداد است که اجمال مقدمات آن از کفایه و شرح و تفصیل آنها را از اصول فقه مظفر می آوریم:

دلیل انسداد چیست؟

دلیل انسداد مؤلف از پنج مقدمه است که با وجود آن مقدمات، عقل حکم به کفایت اطاعت ظنّیه می کند (حکومه او کشف).

ص: ۱۷۷

۱- کفایه الاصول، صفحه ۳۰۹.

۲- کفایه الاصول، صفحه ۳۱۰.

۳- کفایه الاصول، صفحه ۳۱۰.

* مقدمه اول دلیل انسداد چیست؟

آنچه می‌داند جملاً بنبوت تکالیف کثیره فعلیه فی الشریعه (۱) توضیح از جناب مظفر:

همه ما جملاً می‌دانیم که شرع مقدّس اسلام یک سلسله واجبات و محرماتی را برعهده ما گذاشته و این جور نیست که ما در حوادث و وقایع مشکوک‌ه الحکم آزاد، یله و رها باشیم مثل: مجانین و دیوانگان و سفیهان و بهائم.

* مقدمه دوم دلیل انسداد کدام است؟

آنچه قد انسدّ علینا باب العلم و العلمی الی کثیر منها (۲).

توضیح از جناب مظفر:

باب علم و علمی در زمان بعد از زمان معصومین به روی ما مسدود است یعنی ما در عصر غیبت نمی‌توانیم در غالب موارد، قطع به احکام شرعیّه و یا ظنّ خاصّ که به دلیل قاطع حجّیت آن ثابت شده، پیدا کنیم و هر دو طریق مسدود است.

باب علم که واضح و روشن است

باب علمی هم که مهم‌ترینش، خبر واحد است و خبر واحد هم وافی به معظم احکام فقه نیست جناب مظفر می‌فرماید که: اساسی‌ترین مقدمه از مقدمات دلیل انسداد همین مقدمه است و وجه تسمیه دلیل انسداد، همین مقدمه است به خاطر انسداد باب علم و علمی. لکن این ادعا و این مقدمه نزد ما غیر صحیح یا ناتمام است و دلیلی هم بر اثبات آن نیست، زیرا که به اعتقاد ما باب العلمی (ظنّ خاص) به روی ما مفتوح است و خبرهای واحد معتبر، وافی و کافی به بیان معظم مسائل فقیه می‌باشند، لذا نیازی به فرض انسداد باب علم و علمی نداریم و سپس می‌فرماید:

بلکه، باب العلم هم، در معظم أبواب فقه مفتوح است، پس نیازی به فرض انسداد نداریم.

حال که اساسی‌ترین مقدمه دلیل انسداد فروریخت، آن دلیل عقیم می‌شود.

* آیا به نظر شما این ادعا در ردّ انسداد علم و علمی درست است؟

در کلیات احکام (وجوب و حرمت) و ضروریات دین حرف ایشان درست است و باب العلم به روی مکلفین باز است، لکن در مسائل نظری و اجتهادی و جزئیات (خصوصیات، شروط، اجزاء و ...) خیر چون باب العلم در این موارد جزئیّه مسدود است و در اینجا، اگر به رسائل مرحوم شیخ انصاری دقت شود، بهتر است (۳).

ص: ۱۷۸

٢- كفايه الاصول، صفحه ٣١١.

٣- فرائد الاصول شيخ، صفحه ١٨٤.

* مقدمه سوم دلیل انسداد کدام است؟

أنه لا يجوز لنا إهمالها و عدم التعرّض لامثالها أصلاً. (۱)

توضیح از جناب مظفر:

وقتی علم اجمالی داشتیم به وجود یک سلسله تکالیف، این علم اجمالی تکالیف واقعیّه را در حق ما منجز می کند و ما حق نداریم آن احکام را نادیده بگیریم و متعزّض آنها نشویم و به آنها عمل نکنیم.

نکته: طرح و اهمال احکام واقعیّه به یکی از دو صورتی بود که در مباحث قبلی مطرح نمودیم.

* مقدمه چهارم دلیل انسداد چیست؟

أنه لا يجب علينا الاحتياط في اطراف علمنا، بل لا يجوز في الجملة، كما لا يجوز الرجوع الى الاصل في المسأله، من استصحاب و تخيير و براءه و احتياط، و لا الى فتوى العالم بحكمها. (۲)

توضیح از اصول فقه مظفر:

وقتی که از طرفی به وجود تکالیف علم اجمالی داریم از طرفی هم باید متعزّض این احکام بشویم و حق نادیده گرفتن آنها را نداریم، بلکه ناچاراً بایستی امتثال کنیم.

* برای امتثال واقع و تحصیل فراغ ذمه چند راه وجود دارد؟

چهار راه؛ که سه راه مورد اشکال و راه چهارم تعیین پیدا می کند.

۱- انسدادی ها از انفتاحی ها تقلید کنند.

۲- در هر مسئله ای که پیش می آید به احتیاط عمل کنند خواه شکّ در تکلیف و خواه شکّ در مکلف به چه حالت سابقه ملاحظه شود، چه نشود.

۳- در هر مسئله ای که پیش می آید به اصلی از اصول عملیه رجوع کنند. منتهی با حفظ مناسبات یعنی اگر شکّ در تکلیف دارد و حالت سابقه یقینی در کار است، استصحاب جاری کند اگر حالت سابقه یقینی در کار نیست یا اگر هست ملاحظه نشده، اصل برائت جاری کند و اگر فی الجملة علم به تکلیف دارد ولی شکّ در مکلف به دارد چنان که ممکن است اصاله الاحتیاط را جاری کند و الاّ از اصاله التخییر استفاده کند (مثل دوران بین المحذورین)

۴- در هر مسئله ای که پیش می آید، برطبق ظنّ خود عمل کند.

یعنی اگر ظنّ به وجوب پیدا کرد اتیان کند و اگر ظنّ به حرمت پیدا کرد ترک نماید و فرقی نمی کند که این ظنّ از راه خبر

واحد و ظاهر کتاب به دست آید یا از راه های دیگر (الّا از ظنّ حاصله از قیاس).

ص: ۱۷۹

۱- کفایه الاصول، صفحه ۳۱۱.

۲- کفایه الاصول، صفحه ۳۱۱.

و هر کجا که ظنّ به حکم پیدا نکرد به اصول عملیه مراجعه کند.

* آیا عمل به طریقی که برای امتثال واقع و تحصیل فراغ ذمه پیشنهاد شد صحیح است یا نه؟

خیر فقط راه حلّ چهارم قابل قبول است چرا که با ابطال سه راه اول راه چهارم تعیین می یابد.

* راه اول از طرق چهارگانه مذکور چه اشکالی دارد؟

تقلید انسدادی از غیر در مورد افتتاح باب العلم جایز نیست. چرا؟ چون که فرض این است که، انسدادی مکلف افتتاحی را خاطی و جاهل به جهل مرکب می داند و خودش معتقد است به انسداد.

پس چگونه برای او صحیح است که مراجعه کند به کسی که او را به خطا می داند.

* راه دوم از طرق چهارگانه دارای چه اشکالی است؟ که عمل به احتیاط بود؟

اگر ما بخواهیم در تمام حوادث و وقایعی که مشکوکة الحکم هستند احتیاط کنیم، مستلزم عسر و حرج شدید می شود، بلکه منجر به اختلال در نظام زندگی می شود.

فی المثل:

اگر ما احتمال بدهیم که تمام لبنیاتی که در بازارهای شهر است نجس است

اگر ما احتمال بدهیم که تمام گوشت و مرغ و ماهی که در بازار موجود است نجس است

اگر ما احتمال بدهیم که تمام پارچه ها و لباسهای موجود در بازار دزدی است

اگر ما احتمال بدهیم که تمام نان و حبوباتی که در بازار موجود است نجس است. احتیاط کنیم و نخوریم. آیا نظام زندگی و چرخ اقتصادی فرد و جامعه از حرکت باز نمی ایستد؟ حتما چرا.

اصلا اینجا؛ احتیاط کردن خود خلاف احتیاط است.

* اشکال راه سوم از طرق مذکور چیست؟

با وجود علم اجمالی به یک سری از واجبات و محرمات در میان حوادث مشکوکة الحکم، دیگر ما حق نداریم به اصول عملیه مراجعه کرده و از اصل اصالة البراءة استفاده کنیم یا اینکه از استصحاب کمک بگیریم. چون که، یقینا در بعض موارد مخالفت عملیه قطعیه با علم اجمالی لازم می آید و مخالفت قطعیه حرام است.

یا به گفته صاحب کفایه: صفحه ۳۱۲

مقدمه سوم قطعی است یعنی شارع، اهمال و عدم تعرّض نسبت به مطلق و تمامی احکام را نمی پسندد. هرچند علم اجمالی پیرامون موهومات و مشکوکات و جاهای دیگر جایز و یا واجب الاقتحام است، لکن در هر صورت در مورد دیگر علم اجمالی منجز بوده و جایز نیست که نسبت به تمامی احکام اهمال شود.

ص: ۱۸۰

* مقدمه پنجم از مقدمات دلیل انسداد کدام است؟ توضیح وافی لازم است.

پس از ابطال راه های سه گانه در مقدمه چهارم و تعیین یافتن راه چهارم، (که در زمان انسداد باب علم و علمی باید مراجعه کنیم به ظنّ مطلق و باید برطبق آن عمل کنیم).

حال که قرار است که برطبق ظنّ عمل کنیم. باید بدانیم که ظنّ دو طرف دارد. (طرف راجح و طرف مرجوح)، لکن سؤال این است که به کدام طرف باید عمل کرد؟

بلاشک: عقل می گوید که به طرف راجح. چرا؟ چون که؛ اخذ به طرف مرجوح؛ ترجیح مرجوح بر راجح است، که عقلا قبیح است نتیجه اینکه: پس در زمان انسداد باب علم و علمی ما وظیفه داریم به ظنّ عمل کنیم، از هر طریقی که حاصل شود البته به استثنای ظنونی که دلیل قاطع بر عدم حجّیت آنها قائم شده مثل ظنّ قیاسی. حال؛ اعظم حوادث و وقایع مشکوکه به این وسیله وضعیتشان روشن می گردد. آنگاه می ماند موارد اندکی که در آنها اصلا ظنّ پیدا نشده، بلکه شکّ محض است و یا مواردی که ظنّ به حکم داریم، لکن این ظنّ باطل است مثل ظنّ قیاسی که در این موارد به اصول عملیه مراجعه نموده و خود را از تحیر خارج می کنیم.

* شما که در مقدمه چهارم گفتید؛ چون که علم اجمالی به تکلیف داریم حق رجوع به اصول عملیه را نداریم حال چطور شد که اینجا می فرمائید که در موارد مشکوکه به اصول عملیه رجوع می کنیم؟

آنجا که گفتیم رجوع به اصول عملیه ممنوع است، قبل الفحص و الیأس و ابتداء بود. لکن بعد الفحص و تحصیل الظنّ فی معظم الفقه بالاحکام الشرعیّه، آن علم اجمالی ما منحل می شود به یک علم تفصیلی مثلا (۷۰٪ و ۲۰٪ یا ۳۰٪ شکّ بدوی) در حوادث و اینجا رجوع به اصول عملیه بلامانع است چون (بعد الفحص و الیأس عن الظنّ بالدلیل است).

نکته:

این بود خلاصه دلیل انسداد و از آنجا که اساس این مقدمات، مقدمه دوم بود و به نظر ما ابطال شد پس این دلیل اصلا باطل است.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۱۸۱

- تمسک به اخبار برای اثبات حجیت خبر واحد ۷
- تمسک به طائفه دوم از اخبار در حجیت خبر واحد ۱۵
- استدلال به طائفه سوم از اخبار در اثبات حجیت خبر واحد ۱۸
- تمسک به طائفه چهارم از روایات ۳۲
- تمسک به اجماع در اثبات حجیت خبر واحد ۳۹
- وجه و طریق اول ۳۹
- وجه و طریق دوم ۳۹
- ادامه مقاله شیخ طوسی ۴۳
- ادامه کلام شیخ طوسی و طرح اشکالی دیگر ۴۷
- پاسخ شیخ طوسی به اشکال خودش ۴۷
- ایراد دیگر شیخ طوسی به کلام خودش ۵۰
- پاسخ شیخ طوسی به اشکال مذکور ۵۰
- ایراد دیگر شیخ طوسی به کلام خودش ۵۰
- پاسخ شیخ طوسی به اشکال فوق ۵۰
- کلام شیخ طوسی و طرح اشکالی دیگر ۵۱
- پاسخ به اشکال مزبور ۵۱
- اجمالی از کلام شیخ طوسی پیرامون خبر واحد و شرایط عمل به آن ۵۵
- ادامه کلام شیخ طوسی ۶۰
- دومین و سومین استدلال شیخ طوسی در اثبات حجیت خبر واحد ۶۳

تعجب شیخ انصاری از متأخرین ۶۷

مقاله صاحب معالم ۶۷

کلام محقق حلی در معارج ۶۸

نظر صاحب معالم پیرامون فهم محقق از کلام شیخ ۶۸

مقاله محدث استرآبادی ۷۱

نظریکی از اخباریون در تایید صاحب معالم و اهانت به علامه و بزرگان شیعه ۷۱

ص: ۱۸۲

نظر شیخ انصاری راجع به عمل شیخ طوسی به اخبار مجرد از قرینه ۷۶

بیان مخالفت شیخ با سید مرتضی در عمل به اخبار ۷۶

قرینه نبودن اجماع شیخ بر صحت اخبار ۷۷

انتقاد شیخ از فراز اخیر کلام سید صدر شهاب الدین عاملی ۷۹

بیان عدم موافقت شیخ با سید ۸۱

ادامه کلام شیخ انصاری در عدم توافق شیخ و سید ۸۱

قضاوت شیخ انصاری میان مرحوم محقق و علامه ۸۹

رفع استبعاد از اختلاف میان ادعای شیخ و سید ۹۰

توجیه کلام سید ۹۲

استبعاد صاحب معالم از توجیه مذکور ۹۲

پاسخ شیخ انصاری به استبعاد صاحب معالم ۹۲

حاصل کلام در جمع میان قول سید و شیخ ۹۸

انصاف شیخ در فساد جمع مذکور ۹۸

امکان جمع بین کلام سید و شیخ از جهت دیگری ۹۸

ابن طاوس و ادعای اجماع ۱۰۱

کلام مرحوم علامه و ادعای اجماع ۱۰۱

محدث مجلسی و ادعای اجماع بر حجیت عمل به خبر واحد ۱۰۱

منظور از اخباریین در کلام علامه چه کسانی هستند ۱۰۲

ایراد از شبهه حاصله برای سید مرتضی ۱۰۲

همراهی اجماع شیخ و دیگران با قرائن داله بر درستی آن ۱۰۵

نظر شیخ انصاری و استظهار از کلام سید ۱۰۶

قرائنی که بر صحت و صدق اجماع شیخ و علامه دلالت دارند ۱۱۰

بیان محقق در کتاب معتبر ۱۱۳

مقاله مرحوم شهید در کتاب ذکری ۱۱۴

استشهاد به کلام علامه مجلسی ۱۱۴

بیان مرحوم شیخ بهایی در کتاب مشرق الشمسین ۱۱۶

بیان و نظر شیخ انصاری ۱۱۶

شیخ انصاری و تمسک به انصاف ۱۱۷

بیان فاضل قزوینی در لسان الخواص ۱۱۸

وجه دوم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد ۱۱۹

ص: ۱۸۳

وجه سوم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد ۱۲۲

اعتراض سید و پاسخ ایشان به اعتراض خود ۱۲۲

پاسخ سید به ایراد خودش ۱۲۳

نظر شیخ انصاری ۱۲۳

وجه چهارم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد ۱۲۷

وجه بناء عقلاء بر عمل به خبر واحد ۱۲۸

وجه پنجم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد ۱۳۳

مناقشه شیخ در وجه پنجم ۱۳۳

وجه ششم از وجوه تقریر اجماع بر حجیت خبر واحد ۱۳۶

اشکال اول شیخ به وجه ششم از وجوه تقریر ۱۳۶

اشکال دوم شیخ به وجه ششم از وجوه تقریر ۱۳۶

دلیل چهارم بر حجیت خبر واحد ۱۳۹

وجه اول از وجوه تقریر دلیل عقلی بر حجیت خبر واحد ۱۳۹

حاصل کلام ۱۴۱

حاصل و نتیجه گفتار ۱۴۲

وجه اهتمام اصحاب بر تنقیح اخبار ۱۴۴

اخبار دالّه بر وجود اخبار مجعول ۱۴۴

پاسخ شیخ انصاری از نخستین تقریر دلیل عقل ۱۴۷

پاسخ دوم شیخ از تقریر اول دلیل عقلی ۱۵۱

پاسخ سوم شیخ از تقریر اول دلیل عقلی ۱۵۲

تقریر دوّم از دلیل عقلی بر حجّیت خبر واحد ۱۵۷

ایراد و اشکال شیخ به کلام جناب فاضل ۱۵۷

تقریر سوم از دلیل عقلی بر حجّیت خبر واحد ۱۵۸

ایراد شیخ انصاری به کلام شیخ محمد تقی ۱۶۰

حاصل جمع ادلّه حجّیت خبر واحد از زبان شیخ انصاری ۱۶۷

حجّیت مطلق ظنّ و ادلّه قائم شده بر آن ۱۶۸

نکات مقدماتی ۱۶۸

الظنّ الخاصّ و الظنّ المطلق ۱۷۴

مقدمات دلیل انسداد ۱۷۵

ص: ۱۸۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

